

بازار بیدار

واکاوی ریشه‌های اقتصادی کربلا
در مسیر تمدن مهدوی

نویسنده: سید محسن اسداللهی





بازار بیداری

واکاوی ریشه‌های اقتصادی کربلا در مسیر تمدن مهدوی



• بازار بیداری •

• واکاوی ریشه‌های اقتصادی کربلا در مسیر تمدن مهدوی •

• کاری از: کمیته محتوایی قرارگاه جنگ ترکیبی بلاغ مبین و مجتمع عالی آموزشی و پژوهشی تبلیغ •

• با همکاری: شبکه ملی هم قلم و موسسه محتوای نقطه زن •

• نویسنده: سید محسن اسداللهی با همکاری مهدی لطفی پور سلیمی و محمد جبله •

• ویراستار: مهدی لطفی پور سلیمی •

• صفحه‌آرا: موسی محمدآبادی •

• چاپ: اول/ بهار ۱۴۰۵ •

• قیمت: ۴۰۰/۰۰۰ تومان •



فهرست

.....	
چند قدم با هم قدم	۱۱
.....	
حرف اول	
لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ!	۱۹
ترس؛ نخستین سلاح دشمن	۱۹
.....	
حرف دوم	
نقش خواص در کربلا	۳۵
وقتی خواص عقب نشستند!	۳۵
.....	
حرف سوم	
جنگ نان یا جنگ ایمان؟	۵۳
وقتی دشمن، معیشت را گروگان می گیرد	۵۳
.....	
حرف چهارم	
شکم های سیر، دل های خالی	۷۱
دل بستگی، یکی از عوامل اقتصادی حادثه کربلا	۷۱
.....	
حرف پنجم	
عاشورا؛ مدرسه مقاومت	۸۹
درس هایی که برای مقاومت باید آموخت	۸۹

.....	حرف ششم	
اسارت ملت‌ها	۱۰۹	
یهود چگونه امت‌ها را زمین می‌زند؟	۱۰۹	
.....	حرف هفتم	
چرخه فریب	۱۳۱	
وقتی اقتصاد، رسانه و فرهنگ دست به دست هم می‌دهند	۱۳۱	
.....	حرف هشتم	
خون خواهی و انتقام	۱۵۳	
وقتی باید جامعه انتقام بگیرد	۱۵۳	
.....	حرف نهم	
بصیرت؛ راه نجات از فریب	۱۷۵	
ویژگی لازم برای یاری امام	۱۷۵	
.....	حرف دهم	
از عاشورا تا ظهور	۱۹۷	
یاران حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف چه ویژگی‌هایی باید داشته باشند؟	۱۹۷	



دیباچه

محرم، خیمه‌گاه همیشه برپای تاریخ و آوردگاه ابدی رویارویی حق و باطل است. عظمت قیام حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) تنها در یک رویداد تاریخی در سال ۶۱ هجری نبود؛ بلکه این قیام، رگ حیات بخش آزادی و بیداری در کالبد تمام اعصار است. در این میان، «عاشورا» قله‌ی رفیع و قلب تپنده‌ی این نهضت، روزی سترگ است که تمامیت حق در برابر تمامیت کفر ایستاد و با خون، مسیر سعادت بشریت را برای همیشه ترسیم کرد. عاشورا نه یک پایان، که نقطه آغازین جریان مقاومت در بستر تاریخ است.

در کانون این حماسه‌ی عظیم، شعار محوری و راهبردی «مِثْلُی لَا یُبَایِعُ مِثْلَهُ» می‌درخشد. این کلام نورانی امام حسین (علیه السلام)، تنها نفی شخص یزید نبود، بلکه تدوین یک شعار ابدی برای جبهه حق است. این شعار به بشریت می‌آموزد که در هر زمان و مکانی، انسان تربیت یافته در مکتب توحید، هرگز سر در گرو طاغوت‌ها و مستکبران زمان خود نمی‌دهد.

اما محرم امسال، حال و هوای دیگری دارد و رسالت مبلغان در آن بسی سنگین‌تر است. ما در نقطه عطفی از تاریخ ایستاده‌ایم؛ جایی که پس از حماسه‌ها و پایداری‌های شگرف در شرایط خطیر «جنگ رمضان» و شهادت رهبر فرزانه و مجاهد کبیرمان، معادلات منطقه و جهان دستخوش تحولی بنیادین شده است. نبرد رمضان نشان داد که جبهه باطل، با تمام هیمنه پوشالی‌اش، در برابر اراده‌ی الهی جان‌های مقاوم ملت مؤمن، شکننده و زوال‌پذیر است. این تقابل سخت

و خونین، پرده از چهره‌ی کربه یزیدیان زمان برداشت و در نقطه مقابل، حقانیت و مظلومیت مقتدرانه جبهه مقاومت را به جهانیان مخابره کرد.

حاصل این بیداری بزرگ، شکل‌گیری پدیده‌ای بی‌نظیر به نام «امت مبعوث» در محرم امسال است. امتی که مرزهای جغرافیایی و قومی را درنور دیده و حول محور مقاومت و دادخواهی، جان تازه‌ای گرفته است. این امت مبعوث، اکنون تشنه‌ی معارفی است که ریشه در کربلا دارد تا بتواند مسیر پراشتاب پیش‌رو را با بصیرت و استقامت طی کند.

کتاب پیش‌رو، با درک این ضرورت زمانی و با هدف توانمندسازی مبلغان مکتب نگاشته شده است. رسالت امروز یک مبلغ، تنها بازخوانی سوگنامه‌ی کربلا نیست؛ بلکه پیوند زدن حماسه‌ی عاشورا به میدان‌های نبرد امروز، تبیین دقیق تقابل جبهه حق (مثلی) با نظام سلطه (مثله)، و هدایت و جهت‌دهی به شور و شعور این «امت مبعوث» است. امید است این اثر، چراغ راهی باشد برای آنان که در سنگر تبلیغ، پرچم‌دار تبیین حقایق و پاسدار خون‌های پاک‌ی هستند که در امتداد عاشورا بر زمین ریخته می‌شود.

فرصت را غنیمت شمرده از همه سروران عزیزی که در تولید این اثر نقش داشته‌اند، تقدیر و تشکر می‌کنم. مدیر محترم «مرکز پژوهش‌های تبلیغی» مجتمع آموزشی پژوهشی تبلیغ جناب حجت‌الاسلام والمسلمین آقای ابوالفضل هادی منش به‌عنوان ناظر و فراهم‌کننده شرایط فنی و پیگیری امور حقوقی اثر؛ مدیر محترم «شبکه ملی تولیدکنندگان محتوای تبلیغی هم‌قلم» جناب حجت‌الاسلام والمسلمین آقای گوهری به‌عنوان مسئول انجام فرایند تولید محتوا، نویسنده محترم جناب حجت‌الاسلام والمسلمین آقای سیدمحسن اسداللهی با همکاری آقایان مهدی لطفی‌پور سلیمی و محمد جبلة و ارزیاب محترم حجت‌الاسلام آقای ابراهیمی که با نگاه عالمانه خود به ارائه متنی قابل توجه و اعتماد اهتمام کرده‌اند.

حسین ملانوری

مدیر مجتمع آموزشی پژوهشی تبلیغ



چند قدم با هم قلم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾؛

(و خوش گفتارتر از کسی که به سوی خدا دعوت کند و کار شایسته انجام دهد و گوید: من از تسلیم شدگان [در برابر فرمان‌ها و احکام خدا] هستم، کیست؟) محرم، موسم تجدید عهد با حقیقتی است که هرگز در گذر زمان کهنه نمی‌شود. هر سال، هنگامی که بیرق عزا بر گنبد دل‌های مؤمنان برافراشته می‌شود و نام مبارک سیدالشهدا علیه السلام بر زبان‌ها جاری می‌گردد، گویی تاریخ بار دیگر از نو آغاز می‌شود؛ تاریخی که در آن، انسان میان حق و باطل، میان عزت و ذلت، میان وفاداری و دنیاطلبی، و میان ماندن و برخاستن به انتخاب فراخوانده می‌شود. عاشورا حادثه‌ای محدود به جغرافیای کربلا و سال شصت و یک هجری نیست؛ بلکه حقیقتی جاری در متن زندگی بشر و مکتبی زنده برای همه عصرها و نسل‌هاست. از همین رو، هرگاه جامعه اسلامی با آزمون‌های بزرگ و سرنوشت‌ساز روبه‌رو شده است، نگاه‌ها بار دیگر به سوی کربلا برگشته و دل‌ها در پرتو نور حسین بن علی علیه السلام راه خویش را یافته‌اند.

محرم امسال نیز درحالی فرا می‌رسد که ملت عزیز ایران، روزهایی حساس و سرنوشت‌ساز را پشت سر می‌گذارد. دشمنی مستمر و آشکار نظام سلطه، به سرکردگی آمریکا و رژیم صهیونیستی، با جمهوری اسلامی ایران ابعاد تازه‌ای یافته و صحنه‌های گوناگون تقابل در عرصه‌های نظامی، امنیتی، رسانه‌ای،

فرهنگی و شناختی را پیش روی ملت ما قرار داده است. امروز تنها میدان نبرد، میدان سلاح و تجهیزات نیست؛ بلکه دل‌ها، ذهن‌ها، امیدها، روایت‌ها و ادراکات مردم نیز به میدان رویارویی تبدیل شده‌اند. دشمن می‌کوشد اراده‌ها را تضعیف کند، باورها را متزلزل سازد، امید را از جامعه بگیرد و روایت خود را بر افکار عمومی حاکم نماید. در چنین شرایطی، منبر حسینی بیش از همیشه یک سنگر است؛ سنگری برای حفظ ایمان، تقویت بصیرت، تبیین حقیقت، ایجاد آرامش، امیدآفرینی و استحکام‌بخشی به جبهه فرهنگی و اعتقادی جامعه.

از این منظر، وظیفه مبلغ دینی تنها نقل یک واقعه تاریخی یا بیان مجموعه‌ای از معارف پراکنده نیست؛ بلکه او در جایگاه وارث انبیاء و مبلغ مکتب اهل بیت (علیهم‌السلام)، مأموریت دارد تا چراغ هدایت عاشورا را در متن مسائل و نیازهای روز جامعه روشن نگاه دارد و پیوند میان حقایق جاودانه کربلا و واقعیت‌های عینی زندگی مردم را آشکار سازد. مخاطب امروز، علاوه بر نیاز به معرفت و معنویت، نیازمند فهمی روشن از جایگاه خویش در تحولات جاری، درک صحیح از مسئولیت‌های فردی و اجتماعی، و دستیابی به منطقی الهی برای مواجهه با دشواری‌ها، تهدیدها و حوادث پیش روست. او باید بتواند در آینه عاشورا، راه خود را در میانه پیچیدگی‌های جهان معاصر پیدا کند و از مکتب اهل بیت (علیهم‌السلام)، قدرت تشخیص، مقاومت و امید بیاموزد.

بر همین اساس، مجموعه آثار حاضر با تلاش قرارگاه جنگ ترکیبی بلاغ مبین و مجتمع آموزشی پژوهشی تبلیغ با همکاری جمعی از پژوهشگران و فعالان عرصه تبلیغ دینی در مجموعه «هم قلم» و با هدف یاری رساندن به مبلغان گرامی در این رسالت بزرگ فراهم آمده است. مطالب این مجموعه صرفاً گردآوری موضوعات و نکات تبلیغی نیست، بلکه بر پایه مبانی انسان‌شناسی اسلامی و با رویکردی نظام‌مند و مهندسی شده طراحی و تدوین شده است. در این رویکرد، انسان موجودی دارای ابعاد مختلف معرفتی، عاطفی،

ارادی، اجتماعی و معنوی تلقی می‌شود و از این‌رو تلاش شده است محتواها به گونه‌ای تنظیم شوند که علاوه بر انتقال دانش و اطلاعات، بر نگرش‌ها، انگیزه‌ها، احساسات، تصمیم‌ها و رفتار مخاطب نیز اثرگذار باشند. به همین دلیل میان مباحث اعتقادی، اخلاقی، اجتماعی و تمدنی پیوندی هدفمند برقرار شده تا مبلغ بتواند با نگاهی جامع‌تر و عمیق‌تر به تبیین معارف دینی بپردازد.

با این حال، باید اذعان کرد که هیچ محتوایی، هر اندازه دقیق، عمیق و غنی باشد، به خودی خود تضمین‌کننده موفقیت در تبلیغ نیست. محتوا تنها بخشی از فرآیند تبلیغ است و بخش مهم دیگر، هنر ارائه و مهارت مبلغ در انتقال پیام است. چه بسیار معارف بلند و سخنان ارزشمندی که به دلیل عدم تناسب با شرایط مخاطب، اثربخشی لازم را پیدا نکرده‌اند و چه بسیار مطالب ساده‌ای که به واسطه بیان حکیمانه و ارتباط مؤثر، منشأ تحولات عمیق در جان انسان‌ها شده‌اند. از این‌رو، شایسته است مبلغ محترم، هنگام بهره‌گیری از این مجموعه، همواره ویژگی‌های مخاطبان، سطح فهم و آگاهی آنان، نیازهای فکری و روحی، اقتضائات فرهنگی و اجتماعی منطقه تبلیغی، شرایط زمانی و حتی وضعیت روانی جامعه را مدنظر قرار دهد.

در روزگاری که حجم عظیمی از اخبار، تحلیل‌ها، روایت‌ها و شبهات از مسیرهای گوناگون به ذهن و قلب مردم وارد می‌شود، مخاطب بیش از هر زمان دیگری نیازمند سخنی حکیمانه، آرامش‌بخش، اقناع‌کننده و امیدآفرین است. او نمی‌خواهد صرفاً اطلاعات بیشتری دریافت کند؛ بلکه می‌خواهد معنای حوادث را بفهمد، جایگاه خود را بشناسد و افق آینده را روشن‌تر ببیند. از این‌رو مبلغ موفق کسی است که بتواند میان عقل و عاطفه، میان معرفت و احساس، میان تحلیل و الهام، و میان واقع‌بینی و امید، توازن برقرار کند و پیام عاشورا را به زبان نیازهای امروز جامعه ترجمه نماید.

بی‌تردید، بسیاری از مفاهیمی که امروز جامعه ما به آن نیازمند است؛ از قبیل استقامت، تاب‌آوری، جهاد تبیین، مقاومت، ایثار، مسئولیت‌پذیری اجتماعی، نقش‌آفرینی خانواده، جایگاه زنان در صیانت از هویت و فرهنگ جامعه، مقابله با جنگ شناختی و رسانه‌ای دشمن، و حفظ امید در شرایط دشوار، ریشه‌هایی عمیق در معارف قرآن کریم، سیره اهل بیت (علیهم‌السلام) و به‌ویژه نهضت عظیم عاشورا دارد. هنر مبلغ آن است که این گنجینه عظیم را از سطح مفاهیم نظری فراتر برده و آن را به سرمایه‌ای زنده برای زندگی امروز مردم تبدیل کند.

امید آن است که این مجموعه آثار بتواند در حد بضاعت خویش، خدمتی هرچند کوچک به خادمان منبر حسینی و سربازان جبهه تبیین باشد و زمینه‌ای فراهم آورد تا پیام نورانی سیدالشهدا (علیه‌السلام) در این برهه حساس تاریخی، با عمق بیشتر، دقت افزون‌تر و اثربخشی گسترده‌تر به گوش جان مخاطبان برسد. از خداوند متعال مسئلت داریم که مبلغان ارجمند را در ادای این رسالت الهی موفق بدارد، کلام آنان را نافذ، نیت آنان را خالص و تلاش آنان را منشأ هدایت، بصیرت، استقامت و عزت روزافزون جامعه اسلامی قرار دهد.

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین.

کمیته محتوایی قرارگاه جنگ ترکیبی بلاغ مبین - مجتمع عالی آموزشی و پژوهشی تبلیغ - شبکه ملی (هم‌قلم)



مقدمه

معامله‌ای در تراز تاریخ

آیا کربلا تنها در ظهرِ داغِ دهم محرم و با برخورد شمشیرها آغاز شد؟ یا ریشه‌های آن را باید سال‌ها قبل، در لابه‌لای معادلات پیچیده اقتصادی و دگرذیسی ارزش‌های یک امت جست‌وجو کرد؟ کتاب «بازار بیداری» تلاشی است برای پاسخ به این پرسش بنیادین که چرا مردمی که برای امام خود هزاران نامه نوشته بودند، در لحظه انتخاب، میان «نان» و «ایمان»، معیشت را برگزیدند و حقیقت را به مسلخ کشیدند. تاریخ به ما می‌آموزد که پدیده‌های اجتماعی تک‌عاملی نیستند؛ اما آنچه کمتر به آن پرداخته شده، ریشه‌های اقتصادی غربتِ ولیّ خداست.

این نوشته با نگاهی به «ترس اقتصادی» به عنوان اولین و بَرّنده‌ترین سلاح شیطان آغاز می‌شود. شیطان برای نابودی یک جامعه، ابتدا ایمان آن را هدف نمی‌گیرد؛ بلکه با وعده فقر و لرزاندن دل‌ها نسبت به آینده معیشت، اراده‌ها را تسخیر می‌کند. وقتی انسانی از فردا ترسید، آرام آرام آماده معامله‌ای می‌شود که در آن، گاهی حقیقت قربانی ادعای مصلحت‌سنجی می‌شود. در کوفه، پیش از آنکه شمشیرها از غلاف بیرون بیاید، امید در دل‌ها سقوط کرده بود. بنی‌امیه با گروگان گرفتن معیشت مردم و استفاده از ابزار بیت‌المال، کاری کرد که شکم‌های انباشته از حرام، راه شنیدن کلام حق را سد کند.

این کتاب حرف حرف است و حرفه‌ایی دارد و فصل فصل نیست، از نقش

خواص و نخبگانی سخن گفته‌ایم که با سکوت به ظاهر مصلحت‌آمیز خود در برابر ظلم، جنایت را قانونی کردند. شخصیت‌هایی چون شریح قاضی به ما هشدار می‌دهند که حتی دین‌داری طولانی‌مدت، اگر با شجاعتِ هزینه‌دادن همراه نباشد، در لحظهٔ امتحان به عافیت‌طلبی و خودفریبی سقوط خواهد کرد. ما نشان داده‌ایم که چگونه دلبستگی به رفاه و مقام، بصیرت را از انسان می‌گیرد و او را به ورطه‌ای می‌کشانند که امامش را با حکومت ری معامله کند؛ معامله‌ای که در آن بزرگ‌ترین بازنده، همان انسانی است که تصور می‌کرد با خیانت به حق، دنیای خود را آباد می‌کند.

این اثر، تنها بازخوانی یک تراژدی تاریخی نیست. «بازار بیداری» پلی است از کوفهٔ سال ۶۱ هجری به جهانِ معاصر. امروز ما در میانهٔ «جنگ تحمیلی سوم» ایستاده‌ایم؛ نبردی که در آن خزانه‌داری دشمن، حکم اطاق جنگ را دارد. دشمنان امروز با استفاده از «اسب تروای اقتصاد» و چرخه‌های فریب رسانه‌ای، تلاش می‌کنند با تغییر نظام ارزش‌ها، «انسان مصرف‌کننده» را جایگزین «انسان مجاهد» کنند. آن‌ها می‌خواهند با ایجاد احساس کمبود و فقرِ ساختگی، جامعه را به نوعی اسارت ذهنی مبتلا کنند تا ملت‌ها به جای مقاومت، به غارتگرانِ خود دلبسته شوند.

هدف غایی این نوشته، ترسیم نقشهٔ راهی برای عبور از این فتنه‌ها به سوی «تمدن مهدوی» است. ظهور، تنها با دعا محقق نمی‌شود؛ بلکه نیازمند ساختن جامعه‌ای در تراز حکومت عدل الهی است. این تمدن‌سازی از بازار، خانه و رفتار روزمره ما آغاز می‌شود. اگر می‌خواهیم یار واقعی امام باشیم، باید از اسارتِ معیشت رها شده و به «بصیرتِ نافذ» دست یابیم. بصیرتی که به ما می‌آموزد عزت، سرمایه‌ای نیست که با هر رفاهِ زودگذری معامله شود.

در این مسیر، درس‌هایی چون شجاعت اقتصادی، صبر اجتماعی و

حفظ امید در اوج بحران را بازخوانی کرده‌ایم. ما به دنبال آن هستیم که «اشکِ حسینی» را به «مسئولیت‌پذیری مهدوی» پیوند بزنیم تا با تحقق «بسطِ ولّی»، راه برای انتقامِ حقیقی از اندیشهٔ یزیدی و برپایی دولت کریمه هموار گردد.

سید محسن اسداللهی





حرف اول

لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ!

ترس؛ نخستین سلاح دشمن





سیر بحث:

در این جلسه ابتدا مقدمه‌ای کلی برای تمام ۱۰ جلسه ارائه می‌شود که قرار است به تبیین ریشه‌ها و علل اقتصادی وقوع حادثه کربلا بپردازد. سپس به عامل «ترس اقتصادی» اشاره خواهد شد که یکی از مهم‌ترین عوامل وقوع حادثه کربلا و تنهاماندن نماینده امام حسین علیه السلام در کوفه بود.



بسم الله الرحمن الرحيم

﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾^۱

(البته شما را به اندکی ترس و گرسنگی و بینوایی و بیماری و نقصان در محصول می‌آزماییم. و شکیبایان را بشارت ده).

در روایتی آمده است که به امام صادق علیه السلام عرض شد: «آقای من! بفدایتان شوم، وقتی کسی می‌میرد یا کشته می‌شود، برای او جلسه نوحه برگزار می‌کنند، ولی من می‌بینم شما و شیعیانتان از اول ماه محرم اقامه عزا می‌کنید. حضرت فرمودند: این چه حرفی است! هنگامی که هلال ماه محرم طلوع می‌کند، ملائکه پیراهن امام حسین علیه السلام را آویزان می‌کنند در حالی که از ضربه‌های شمشیر پاره‌پاره شده و آغشته به خون است... ما و شیعیانمان این پیراهن را با چشم بصیرت و نه بصر می‌بینیم، پس اشک‌های ما سرازیر می‌شود»^۲.

در همین شب اول محرم خوب است به یک سؤال مهم بپردازیم: واقعاً چه اتفاقی برای امت رسول الله صلی الله علیه و آله افتاد که همان کسانی که نمی‌گذاشتند آب وضوی پیامبر بر زمین بریزد، حدود ۵۰ سال بعد برای کشتن پسر رسول الله

۱. بقره، ۱۵۵.

۲. نک: حسین الفرطوسی الحویزی، منهاج البکاء فی فجاج كربلاء، ج ۱، ص ۱۱.

با یکدیگر رقابت می‌کردند؟ شاید اگر کسی سال‌ها قبل به امت پیامبر ﷺ می‌گفت روزی میان پسر رسول الله و حکومت ضددینی یکی را انتخاب خواهید کرد، با تعجب پاسخ می‌دادند: مگر می‌شود فرزند رسول خدا را رها کرد؟

بالاخره سؤالات مهمی ذهن انسان را درگیر می‌کند؛ از جمله اینکه چه شد مردمی که برای امام حسین (علیه السلام) نامه نوشته و او را دعوت کرده بودند، نماینده‌اش مسلم بن عقیل را تنها گذاشتند؟ مگر مردم کوفه شیعه نبودند؟ مگر تحت ظلم نبودند؟ مگر اعراب به «وفای به عهد» معروف نبودند؟ اصلاً مگر می‌شود خودشان به پسر رسول خدا بگویند «بیا و کمک کن» ولی او را رها کنند؟ بالاخره باید دلیلی برای این کار داشته باشند. چه بر مردم کوفه گذشت که این رفتار را با عزیز فاطمه و علی کردند؟

تاریخ برای عبرت‌گیری است و ما باید به دنبال کشف دلایل بی‌وفایی کوفیان باشیم. پدیده‌های اجتماعی مانند کربلا علل مختلفی دارند؛ علل فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و... آنچه امروز می‌توانیم از واقعه کربلا عبرت بگیریم، ریشه‌های اقتصادی شکل‌گیری این حادثه است که با شرایط امروز جامعه ما تطبیق زیادی دارد. در این چند شب که در خدمت شما عزاداران حسینی هستیم، به بررسی این عوامل می‌پردازیم.

برخی خصلت‌های انسانی باعث به وجود آمدن کربلا شد؛ مانند طمع، حرص، ترس، رفاه‌طلبی، دنیادوستی، تجمل‌گرایی، اشرافی‌گری و... ادامه می‌خواهیم به یکی از عوامل به وجود آمدن حادثه کربلا یعنی **ترس اقتصادی** بپردازیم.

ترس؛ سلاح شیطان

بعضی از جنگ‌ها پیش از آنکه در میدان آغاز شوند، در دل‌ها شروع می‌شوند. پیش از آنکه شهری سقوط کند، ممکن است امید در آن شهر سقوط کرده باشد. پیش از آنکه مردم شمشیرهایشان را بر زمین بگذارند، دل‌هایشان

بلرز و پیش از آنکه انسان از امامش فاصله بگیرد، ممکن است از آینده‌اش ترسیده باشد.

قرآن کریم، عجیب و دقیق، فقط از فقر سخن نمی‌گوید؛ از «ترساندن مردم به فقر» سخن می‌گوید. خدای متعال در سوره بقره می‌فرماید:

﴿الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا﴾؛ (شیطان شما را به فقر وعده می‌دهد و به فحشا فرمان می‌دهد، و خداوند شما را به آمرزش و فضل خویش وعده می‌دهد).

دقت در این آیه، انسان را به فهم بسیاری از حوادث تاریخ می‌رساند. قرآن نمی‌گوید شیطان ابتدا مردم را بی‌دین می‌کند؛ بلکه می‌گوید ابتدا آن‌ها را می‌ترساند. از فقر، از آینده، از کم‌آوردن، از سخت‌شدن زندگی. این همان لحظه‌ای است که بسیاری از لغزش‌های بزرگ تاریخ از آن آغاز شده است.

طاغوت‌ها همیشه فقط با شمشیر حکومت نکرده‌اند؛ با ترس حکومت کرده‌اند. فقط زندان نساخته‌اند؛ اضطراب ساخته‌اند. دل مردم را خالی کرده‌اند و به آن‌ها القا کرده‌اند که اگر کنار حق بایستید، زندگی‌تان ناامن می‌شود، نان‌تان کم می‌شود و آینده‌تان از دست می‌رود. انسان وقتی از آینده بترسد، آرام‌آرام ممکن است چیزهایی را معامله کند که روزی برایش از جان عزیزتر بود!

برخلاف مردم ویتنام در جنگ معروف ویتنام؛ روستاهای بسیاری نابود شد، میلیون‌ها نفر آواره شدند، مزارع سوختند و بسیاری از مردم در شرایط بسیار دشوار زندگی می‌کردند. با این حال، آنچه فرماندهان آمریکایی را شگفت‌زده کرده بود، این بود که بخش بزرگی از جامعه ویتنام همچنان از مقاومت حمایت می‌کردند.

اما در مقابل این منطق، دعوت تمام انبیای الهی ایستاده است. پیامبران فقط مردم را به عبادت دعوت نکردند؛ آنان می‌خواستند انسان در میانه طوفان‌ها، آرامش دلش را از دست ندهد. وقتی بنی اسرائیل کنار دریای نیل، خود را در محاصره دیدند و با وحشت گفتند: «ما بیچاره شدیم»، حضرت موسی علیه السلام فرمود: «كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ»^۱؛ (نه، پروردگارم با من است و راه را نشان خواهد داد).

این منطق توحید است؛ توحید فقط یک عقیده ذهنی نیست، بلکه نوعی ایستادن در این دنیاست. انسان موحد سختی را می‌بیند، اما بن‌بست نمی‌بیند. برای همین، اهل بیت علیهم السلام در دشوارترین روزها، مردم را به امید دعوت می‌کردند و از ترس پرهیز می‌دادند. در نگاه اسلام، اقتصاد فقط مسئله پول و سفره و معیشت نیست؛ مسئله روح انسان و جهت حرکت جامعه نیز هست. جامعه‌ای که بر ترس از فقر بنا شود، آرام آرام همه چیز را معامله می‌کند؛ حقیقت را، عدالت را، و گاهی حتی امامش را؛ اما جامعه‌ای که باور کند رزق دست خداست، در سختی‌ها هم فرو نمی‌ریزد.

کوفه؛ شهری که آرام آرام ترسید!

شاید یکی از مهم‌ترین سؤال‌های زمانه ما همین باشد که چرا دشمنان خدا این قدر بر ترساندن مردم اصرار دارند؟ چرا این همه ناامیدی تولید می‌شود؟ چرا رسانه‌های دشمن شب و روز اضطراب می‌پراکنند و مردم را از آینده می‌ترسانند؟ پاسخ روشن است؛ زیرا جامعه امیدوار، سخت‌تر تسلیم می‌شود. مردمی که هنوز به وعده الهی ایمان دارند، به راحتی از هم نمی‌پاشند.

و این آغاز ماجرای کربلاست. ای مردم عزیز! کربلا از شمشیر و نیزه آغاز نشد؛ از دل‌هایی آغاز شد که آرام آرام ترسیدند. از مردمی که کم‌کم باور کردند اگر

کنار ولی خدا بایستند، زندگی‌شان به خطر می‌افتد. عاشورا، پیش از آنکه در ظهر دهم محرم رخ دهد، در دل‌هایی اتفاق افتاد که امیدشان ضعیف و ترسشان بزرگ شده بود.

کوفه شهر بی دینی نبود. اصلاً همین مردم برای امام حسین (علیه السلام) نامه نوشته بودند. همین مردم، سال‌ها پشت سر امیرالمؤمنین (علیه السلام) نماز خوانده بودند. جامعه همیشه با دشمنی سقوط نمی‌کند؛ گاهی با ترس سقوط می‌کند.

از آن طرف، عبیدالله بن زیاد هم خوب فهمیده بود که اگر دل مردم بلرزد، دیگر به شمشیر نیازی نیست. برای همین، بیشتر از آنکه جنگ نظامی راه بیندازد، جنگ روانی و اقتصادی با چاشنی ترس به راه انداخت.^۱ رؤسای قبایل را تهدید کرد، شایعه پخش کرد، برخی را تطمیع به دادن حقوق اضافی از بیت‌المال کرد، مردم را از آینده ترساند و کاری کرد که خیلی‌ها مدام با خودشان بگویند: «اگر با حسین بمانیم چه می‌شود؟»

قرآن دربارهٔ فرعون می‌فرماید: «فَاسْتَحَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ»^۲؛ فرعون مردم را تحقیر و خوار کرد و بعد توانست بر آن‌ها مسلط شود. یکی از راه‌های تحقیر ملت‌ها، ترساندن آن‌هاست. جامعه‌ای که دائم بترسد، آرام آرام قدرت تصمیم‌گیری‌های بزرگ را از دست می‌دهد.

بعضی‌ها در کوفه حق را و امام حسین (علیه السلام) را دوست داشتند، اما از هزینهٔ حق می‌ترسیدند. این همان نقطهٔ خطر است؛ جایی که انسان حقیقت را می‌شناسد، اما نگران زندگی خود می‌شود.

۱. عبیدالله بن زیاد، حاکم کوفه، در چهارمین روز از محرم ۶۱ هجری، خطبه‌ای تهدیدآمیز با هدف ارعاب مردم کوفه ایراد کرد تا آنان را از یاری امام حسین (علیه السلام) بازدارد. وی در این خطبه آنان را به قتل و اعدام تهدید و با استناد به فتویٰ شریح قاضی حکم به ریختن خون امام حسین (علیه السلام) و بستن تمام راه‌های منتهی به کوفه داد.

۲. زخرف، ۵۴.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) جمله عجبی دارند. می‌فرمایند: «الفقر الموتُ الأكبر»؛ فقر، مرگ بزرگ است. اسلام فشار معیشت مردم را نادیده نمی‌گیرد، اما در کنار آن، یک خطر بزرگ‌تر را هم می‌بیند و آن، ترس و ناامیدی ناشی از فقر است. این ضرب‌المثل که در فارسی می‌گوییم: «ترس برادر مرگ است» اشاره به همین معنا دارد. ما اگر حواسمان نباشد در تله ترس می‌افتیم. معروف است که می‌گویند: «از ترس مرگ، خودکشی کرد!» یعنی انسان برای فرار از یک هزینه محدود، خودش را به نابودی بزرگ‌تر می‌اندازد.

ترس در دوره‌های مختلف زندگی

اصلاً ما در زندگی دوره‌های متفاوتی را تجربه می‌کنیم: در دوره کودکی هیچ کودکی ترس از نرسیدن رزق و روزی خود ندارد و خداوند نیز روزی همه انسان‌ها را ضمانت کرده است. اما در دوره بزرگسالی، انسان تصور می‌کند روزی او و عیالش به دست خودش است، خود را متولی روزی خویش می‌داند. در اینجا است که گویی خداوند مقداری اختیار را به او واگذار می‌کند و می‌فرماید: ببینیم خود شما در این زمینه چه کاره هستی؟ اینجا ترس بر رفتارهای انسان چیره می‌شود و او دائماً با حساب و کتاب دقیق می‌خواهد امور را تدبیر کند، حال آنکه جمله معروفی داریم: «العبدُ يدبّرُ واللهُ يقدرُ»؛ بنده تدبیر می‌کند و خداوند تقدیر می‌نماید.

اما در دوره کهنسالی، انسان با تجربه سال‌های زندگی فهمیده است که همه امور به دست او نیست و توکل به خدا و رزاق بودن او دوباره برایش جریان پیدا می‌کند. به هر حال این دوره‌ها بر انسان می‌گذرد و در جاهایی حساس، تصمیم‌های مهم و خطرناکی می‌گیرد. دشمن دقیقاً روی همین محاسبات مادی انسان‌ها حسابی ویژه باز کرده است.

مسلم؛ وقتی شهر خالی شد

حضرت مسلم بن عقیل رضی الله عنه با امید وارد کوفه شد. هزاران نفر با او بیعت کردند. کوچه‌ها پر از رفت و آمد بود و مردم مشتاقانه از آمدن فرستادهٔ امام حسین رضی الله عنه سخن می‌گفتند. همه چیز طوری به نظر می‌رسید که گویی کوفه آمادهٔ یاری فرزند رسول خداست، اما تاریخ همیشه در روزهای آرام امتحان نمی‌گیرد؛ امتحان اصلی وقتی شروع می‌شود که هزینه‌ها بالا می‌رود!

با آمدن عبیدالله بن زیاد، اتاق عملیات روانی شروع به کار کرد، فضای شهر تغییر کرد و تهدیدها آغاز شد. رؤسای قبایل یکی یکی احضار شدند. بعضی‌ها را با پول خریدند و بعضی را ترساندند. در کوچه‌ها مدام این خبر می‌پیچید که هرکس با مسلم باشد، امنیت ندارد. آرام آرام مردم شروع کردند به کنارکشیدن.

صحنهٔ عجیبی است؛ مسلم بن عقیل نماز مغرب را با جمعیت زیادی خواند؛ اما وقتی نماز تمام شد و از مسجد بیرون آمد، هرچه در کوچه‌ها قدم زد، جمعیت کمتر و کمتر شد. این تنهایی، فقط تنهایی یک انسان نبود؛ تنهایی حق بود در شهری که ترس در آن زیاد شده بود.

حضرت زینب رضی الله عنها بعدها در کوفه جمله‌ای فرمود که هنوز در گوش انسان طنین انداز است: «يا أَهْلَ الْكُوفَةِ، يَا أَهْلَ الْخَتْلِ وَالْعَدْرِ...»^۱؛ ای مردم کوفه، ای اهل فریب و بی‌وفایی. این بی‌وفایی یک باره به وجود نیامد. جامعه‌ای که مدام بترسد، آرام آرام قدرت ایستادن را از دست می‌دهد. وقتی انسان فقط به حفظ جان و زندگی خودش فکر کند، کم‌کم مسئولیت‌های بزرگ را فراموش می‌کند.

مثال خیلی واضح این اتفاق، قضیهٔ کشور ونزوئلا و ربودن رئیس‌جمهور آن‌ها نیکولاس مادورو و همسرش است. حتی بعد از ربودن آن‌ها، مردم ونزوئلا

۱. بخشی از خطبهٔ حضرت زینب رضی الله عنها در کوفه.

چگونه برخورد کردند؟ در بسیاری از نقل‌های مربوط به بحران ونزوئلا، بارها این تصویر تکرار شده که سال‌ها فشار اقتصادی، تورم، مهاجرت گسترده و ترس از هزینه‌های سیاسی، بخشی از جامعه را به سمت انفعال سوق داده بود؛ یعنی مردم بیش از هرچیز به فکر زنده ماندن، تأمین غذا و حفظ خانواده خود بودند. در این قضیه، در واقع مردم عزت و استقلال خود را به ترس فروختند.

قرآن کریم درباره مؤمنان واقعی می‌فرماید: «الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ»؛ (کسانی که وقتی مردم به آنان گفتند دشمنان برای شما جمع شده‌اند، نترسیدند، بلکه ایمانشان بیشتر شد و گفتند: خدا ما را کافی است).

فرق جبهه حق و باطل، در تعداد نیروها نیست؛ در این است که یک طرف، مردم را از آینده می‌ترساند و طرف دیگر، دل‌ها را به خدا گره می‌زند.

دقت کنیم که روضه حضرت مسلم فقط روضه یک غربت تاریخی نیست؛ روضه همه لحظه‌هایی است که انسان میان «ترس» و «وفاداری» قرار می‌گیرد. لحظه‌هایی که شیطان در گوش آدم می‌خواند: «اول خودت را نجات بده» و درست همان‌جا، امتحان آغاز می‌شود. مسلم در شبی تنها شد که خیلی‌ها هنوز در دل، حسین (علیه السلام) را دوست داشتند، اما جرئت ماندن نداشتند.

جنگی که قبل از شمشیر شروع می‌شود

امروز دشمنان ملت‌ها، پیش از حمله نظامی، سراغ اقتصاد و روان مردم می‌روند. تحریم فقط محدود کردن پول و تجارت نیست؛ مهم‌تر از آن، تولید ترس و ناامیدی است. اینکه مردم احساس کنند راهی ندارند، آینده‌ای ندارند و اگر مقاومت کنند، زندگی‌شان از بین می‌رود.

اما در مقابل این منطق، اسلام فقط مردم را به صبر منفعل دعوت نمی‌کند؛ اسلام جامعه‌سازی می‌کند. اهل بیت علیهم‌السلام می‌خواستند مردم کنار هم بمانند، به هم کمک کنند و اجازه ندهند ترس، آن‌ها را از هم جدا کند.

دشمن از مردم امیدوار می‌ترسد؛ از مردمی که هنوز به وعده خدا ایمان دارند، به هم کمک می‌کنند و در سختی‌ها کنار هم می‌مانند. برای همین، یکی از مهم‌ترین میدان‌های مقاومت، حفظ امید و حفظ پیوندهای اجتماعی است.

در شرایط سخت کنونی چه کنیم؟

امروز نیز یکی از مهم‌ترین وظایف ما این است که:

اولاً: نترسیم و با تکیه بر خداوند در شرایط مختلف بدانیم که خدا ضامن ماست و فرق بزرگی میان نگاه توحیدی و نگاه مادی به اقتصاد وجود دارد. در نگاه مادی، انسان همیشه نگران کم‌آوردن است؛ همه‌چیز بر رقابت، حرص، ترس از آینده و جمع‌کردن بیشتر می‌چرخد. طبیعی است که در چنین فضایی، آدم‌ها کم‌کم از هم فاصله گرفته و هرکس فقط به فکر نجات خودش خواهد بود، اما در نگاه اسلام، اقتصاد فقط مسئله پول نیست؛ مسئله آرامش، عدالت و برادری هم هست.

برای همین، قرآن در کنار دعوت به تلاش و کار، مدام مردم را به توکل و مواسات دعوت می‌کند. خداوند در سوره طلاق می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾^۱: (هرکس تقوای الهی پیشه کند، خدا برای او راه خروج قرار می‌دهد و از جایی که گمان نمی‌کند به او روزی می‌رساند).

این آیه فقط برای خلوت آدم‌ها نیست؛ برای جامعه هم هست. جامعه‌ای

که تقوا، عدالت و همدلی را حفظ کند، بن‌بست‌هایش باز می‌شود. اما اگر جامعه‌ای فقط بر مصرف، چشم‌وهم‌چشمی و ترس از آینده بنا شود، آرام‌آرام ضعیف می‌شود؛ حتی اگر ظاهرش ثروتمند باشد.

در روایتی آمده است که امام باقر (ع) فرمودند: «المؤمن أخ المؤمن»^۱؛ مؤمن برادر مؤمن است. این فقط یک توصیه اخلاقی نیست؛ یک اصل اجتماعی است. جامعه‌ای که برادری و مواسات را حفظ کند، کمتر می‌ترسد، اما جامعه‌ای که هرکس در آن فقط به فکر خودش باشد، با کوچک‌ترین فشار دچار اضطراب می‌شود. دشمن هم دقیقاً روی همین نقطه کار می‌کند؛ روی ترساندن، جداکردن دل‌ها از هم و ناامیدکردن مردم.

ثانیاً: نترسانیم و نگذاریم فضای جامعه، فضای یأس و ترس شود. به‌ویژه در شرایط جنگ تحمیلی سوم که دشمن تمام توان خود را به کار گرفته تا ایران اسلامی را نابود کند و از هر ابزاری استفاده می‌کند، باید مراقب باشیم فشارهای اقتصادی ما را از هم جدا نکند. گاهی یک کمک کوچک، یک همدلی و یک امیددادن، خود نوعی مقاومت است.

نمونه بارز ترسیدن و ترساندن، آنجا است که بازاری یا کاسب از ترس ورشکستگی - یا به طمع کسب پول بیشتر - اقدام به احتکار می‌کند! در همین شرایط شنیدم تاجری در همسایگی شخصی، ماهانه چند کامیون ده‌تنی کالا (ابزار و لوازم یدکی خودرو) خریداری و به‌صورت عمده می‌فروشد. این روزها که تورم شدیدی داریم، او خریده و می‌گوید: «می‌ترسم بفروشم و دیگر نتوانم بخرم!» نمی‌گوییم بی‌حساب و کتاب باشد، اما اگر همه این‌طور فکر کنند، دیگر سنگ روی سنگ بند نمی‌شود، بازار به هم می‌ریزد و خود این موضوع، تورم را چندبرابر می‌کند. با این ترس، هم خودش ترسیده است و هم دیگران را ترسانده است.

۱. ابن‌شعبه حرانی، تحف العقول، ج ۱، ص ۲۹۶.

ثالثاً؛ مطالبهٔ شجاعت و نترسیدن را از مسئولان نظام مقدس جمهوری اسلامی داشته باشیم. کسی می‌گفت: «ما از آمریکا نمی‌ترسیم، اما از کسانی که از آمریکا می‌ترسند، می‌ترسیم!» به مسئولان می‌گوییم: شجاع باشید، خدا با ماست. همه چیز را به مذاکرات گره نزنید؛ همان‌طور که امام شهیدمان بارها تذکر دادند که به مذاکرات خوش بین نیستیم و مذاکره را شرافتمندانه و عزتمندانه نمی‌دانم. حتی اگر مذاکره می‌کنید هم به عنوان ابزار پیروزی به آن نگاه کنید و در مذاکرات عزتمندانه از حقوق مردم ایران اسلامی دفاع کنید.

برگردیم به جامعهٔ آن روز کوفه؛ مردمی که اگرچه حق را می‌شناختند، اما ترس از آینده دل‌هایشان را لرزانده بود. عاشورا از جایی آغاز می‌شود که ترس، جای توکل را می‌گیرد.

گریز روضهٔ حضرت مسلم بن عقیل ع

بعد از آمدن عبدالله بن زیاد، فشارها که شروع شد، شهر آرام آرام تغییر کرد. رؤسای قبایل یکی یکی عقب نشستند. تهدیدها بیشتر شد. شایعه‌ها در شهر پیچید. هرکس سعی می‌کرد خودش را نجات دهد. بعضی‌ها دلشان با مسلم بود، اما جرئت همراهی نداشتند.

حضرت مسلم نماز مغرب را در مسجد کوفه با جمعیت زیادی خواند. مسجد پر بود. وقتی نماز تمام شد و از مسجد بیرون آمد، هرچه در کوچه‌ها جلوتر رفت، جمعیت کمتر شد. یکی آرام و پنهانی جدا شد، یکی به بهانهٔ خانواده رفت، یکی سرش را پایین انداخت و چیزی نگفت. آن قدر رفتند تا دیگر کسی نماند.

مسلم در کوچه‌های کوفه تنها ماند. آدم گاهی با خودش فکر می‌کند آن شب چه بر دل مسلم گذشت. شهری که هزاران نامه برای دعوت نوشته بود، حالا نمایندهٔ امام را تنها گذاشته است.

غریبانه در خانه‌ها را نگاه می‌کرد، اما کسی جرئت نمی‌کرد او را پناه دهد تا آنکه به خانه زنی مؤمنه به نام «طوعه» رسید. زنی که تاریخ نامش را حفظ کرد؛ چون در شبی که خیلی‌ها ترسیدند، او پای حق ایستاد. چه عجیب است... گاهی خدا آبروی یک شهر را به نام یک زن ثبت می‌کند.



حرف دوم

نقش خواص در کربلا

وقتی خواص عقب نشستند!







سیر بحث:

بزرگ‌ترین فجایع تاریخ زمانی رخ می‌دهد که نخبگان و افراد موّجه جامعه به‌خاطر ترس و حفظ منافع خود سکوت می‌کنند و حاضر نیستند پای حق هزینه بدهند. در این میان، دین‌داری واقعی یعنی ایستادگی در لحظه حساس؛ چرا که گریه و پشیمانی بعد از حادثه هیچ فایده‌ای ندارد. در نهایت اینکه امروز مردم برخلاف خواص ترسان، باید با حفظ امید، مقاومت و مطالبه‌گری شجاعانه، پشت جبهه حق را خالی نکنند.





بسم الله الرحمن الرحيم

«لَوْلَا يَنْهَاهُمْ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ»^۱

(چرا دانشمندان الهی مسلک [و کاملان در دین] و عالمان یهود، آنان را از گفتار گناه‌آلود و حرام‌خواری باز نمی‌دارند؟).

در روز دوم محرم هنگامی که امام حسین علیه السلام به کربلا رسیدند، فرمودند: «نام این سرزمین چیست؟» گفته شد: کربلا. حضرت فرمودند: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَرْبِ وَ الْبَلَاءِ»؛ (بارالها! من به تراز کرب {اندوه} و بلا پناه می‌برم). سپس فرمود: «هَاهُنَا مَحْطٌ رِحَالِنَا وَ مَسْفُكُ دِمَائِنَا وَ هُنَا مَحَلُّ قُبُورِنَا...»^۲؛ (این جایگاه اندوه و بلا است. فرود آیید که اینجا محل فرود آمدن ما، جایگاه ریخته شدن خون‌هایمان، و مدفن قبرهای ماست).

بعضی از خیانت‌ها را دشمن انجام نمی‌دهد؛ آدم‌های محترم انجام می‌دهند. نه با شمشیر، نه با فریاد، نه با اعلام جنگ، بلکه فقط کافی است در لحظه‌ای که باید حرف بزنند، سکوت کنند. گاهی یک جامعه را آدم‌های فاسد نابود نمی‌کنند؛ آدم‌های موجهی نابود می‌کنند که حاضر نیستند هزینه حقیقت را بدهند.

۱. مائده، ۶۳.

۲. سید بن طاووس، اللهوف في قتلى الطفوف، ص ۴۹.

بعضی سکوت‌ها، فقط سکوت نیست؛ شراکت در ساختن فاجعه است. یکی از سؤال‌های تلخ عاشورا همین است: مگر امت پیامبر، عالم و قاری قرآن و شخصیت‌های بزرگ کم داشت؟ مگر کسانی نبودند که حقانیت امام حسین (علیه السلام) را بفهمند؟ پس چرا کار به جایی رسید که فرزند پیامبر، غریب و تنها، وارد کربلا شود؟

ضحاک و نخبگان جامعه آن روز

در داستان‌ها و افسانه‌ها عبرت است، در شاهنامه فردوسی می‌خوانیم وقتی ضحاک با کودتا بر تخت نشست، دو مار سیاه بر شانه‌هایش رویید؛ مارهایی که نماد ستمگری و فساد پادشاه بودند. شاه ترسیده و هراسان، تمام نخبگان، فرزندانگ و به اصطلاح فردوسی، پزشکان کشور را فراخواند تا چاره‌ای بیندیشند:

پزشکان فرزانه از انجمن
بکردند هرگونه بر ربط سخن
ز هرگونه نیرنگ‌ها ساختند
مر آن درد را چاره نشناختند

نخبگان آن روز حقیقت را می‌دیدند؛ اما چون گفتن آن، خطر مرگ را در پی داشت و منافع آنان نیز در خطر بود، عافیت‌طلبی را برگزیدند. دراین بین، اهریمن در لباس یک دانشمند عالی‌رتبه به آن‌ها پیشنهاد داد: «برای آرام کردن مارها، باید هر روز مغز سر دو جوان را به خورد آن‌ها بدهید».

و این، آغاز بزرگ‌ترین خیانتِ خواص بود! آن‌ها به جای فریاد، به این نسخه جنون‌آمیز، برچسب «مصلحت کشور» و «ضرورت علمی» زدند. با سکوت و امضای نخبگان، جنایت تبدیل به قانون شد و توده مردم نیز به اعتبار کلام فرزندانگ شهر، سال‌ها تن به این ظلم جانکاه دادند و این کاری بود که خود ضحاک نیز نمی‌توانست به تنهایی آن را در جامعه نهادینه کند.

اما این سکوتِ مرگ‌بار، ابدی نبود. بعد از اینکه ضحاک از همان نخبگان خواست تا استشهادهای عادل بودن او را امضا کنند، مردی از جنس تودهٔ مردم، کاوهٔ آهنگر از میان دود و آتشِ آهنگری‌اش برخاست. او قانونِ امضاشده توسط خواصِ ترسان و مصلحت‌اندیش را پاره کرده و فریاد زد:

خروشید کای پایمردان دیو
بریده دل از ترس «گیهان‌خدیو»
همه سوی دوزخ نهادید روی
سپردید دل‌ها به گفتار او
نباشم بدین محضراندرگوا
نه هرگز براندیشم از پادشا

کاوه با این فریاد، سدّ سکوت را شکست و ثابت کرد که وقتی نخبگان به خاطر صندلی و عافیت لال می‌شوند، این شجاعتِ یک انسانِ معمولی است که بارِ رسالتِ تغییر را به دوش می‌کشد.

از انقلاب کاوه تا انقلاب بهمن ۵۷؛ خروش مردم علیه نخبگان

دقیقاً همین تصویر اسطوره‌ای، هزاران سال بعد در بهمن ۱۳۵۷ تکرار شد. رژیم پهلوی مجهز به تحصیل کرده‌ها و ارتش پرزرق و برق و مشاوران باهوشی بود که حکم همان «نخبگان و پزشکان دربار» را داشتند. آن‌ها ناعدالتی را می‌دیدند، اما به آن برچسب «مصلحت توسعه و مدرنیته» می‌زدند.

اما کارد که به استخوان رسید، سیستمِ محاسباتی این نخبگان فرو ریخت و میلیون‌ها تن از مردم با رهبری خمینی کبیر و با دستان خالی، با تکیه بر فطرت و حق‌طلبی، به خیابان‌ها آمدند و حکومتِ تاندندان مسلح را به زانو درآوردند. تاریخ بار دیگر شهادت داد که سرنوشت را خروش توده‌ها رقم می‌زند، نه عافیت‌طلبی خواص!

عاشورا را فقط عوام نساختند

امشب، شب دوم محرم و شب ورود کاروان امام حسین (علیه السلام) به کربلاست. کاروانی که هنوز صدای دعوت مردم کوفه در گوشش بود. عاشورا را فقط دشمنان نساختند؛ بلکه خواصی هم بودند که حق را فهمیدند، اما به وقتش کنار آن نایستادند.

گاهی انسان‌ها در زندگی صحنه‌هایی می‌بینند و با اینکه همه در دل می‌فهمند حق با کیست، اما وقتِ حرف زدن، سکوت می‌کنند، یکی نگاهش را می‌دزدد، یکی می‌گوید: «ولش کن، دردسر دارد...» و دیگری ترجیح می‌دهد خودش را کنار بکشد. گاهی یک جامعه، بیشتر از انسانهای بد، از انسانهای خوبِ ساکت ضربه می‌خورد.

عاشورا را فقط عوام نساختند. پیش از آنکه شمشیرها در کربلا کشیده شود، بسیاری از خواص جامعه عقب نشسته بودند؛ کسانی که امام حسین (علیه السلام) را می‌شناختند، اما حاضر نبودند هزینه‌ایستادنِ پای حق را بپردازند.

قرآن کریم می‌فرماید: ﴿لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَعْلِيهِمُ السُّحْتُ﴾^۱؛ (چرا دانشمندان الهی مَسْلُک [و کاملان در دین] و عالمان یهود، آنان را از گفتار گناه‌آلود و حرام‌خواری باز نمی‌دارند؟).

چرا بزرگان و عالمان، مردم را از فساد بازداشتند؟ قرآن فقط از خطای مردم نمی‌گوید؛ از سکوت خواص هم سؤال می‌کند. مشکل بسیاری از خواص آن روزگار، این نبود که حق را نمی‌فهمیدند؛ مشکل این بود که می‌ترسیدند؛ می‌ترسیدند موقعیتشان را از دست بدهند، امنیتشان به خطر بیفتد یا هزینه‌های همراهی با امام زیاد باشد. برای همین، به جای آنکه به جامعه امید بدهند، مدام از سختی راه و قدرت حکومت حرف می‌زدند.

بعضی‌ها تا وقتی دین هزینه ندارد، همراه‌اند؛ اما وقتی پای هزینه وسط بیاید، آرام و به خیال خودشان محترمانه عقب می‌نشینند.

وقتی عالم شهر، پشتِ ظلم می‌ایستد

یکی از تلخ‌ترین چهره‌های کوفه، شریح قاضی است؛ مردی که سال‌ها در جایگاه قضاوت نشسته بود و مردم او را به‌عنوان یک چهره مذهبی و مورد اعتماد می‌شناختند. در روزهایی که عبیدالله بن زیاد می‌خواست قیام مسلم بن عقیل را خاموش کند، شریح را به میان مردم فرستادند تا فضا را آرام کند. نقل کرده‌اند وقتی هانی بن عروه را دستگیر کردند و قبیله‌اش اطراف قصر جمع شدند، ابن زیاد شریح را فرستاد تا به مردم بگوید: «هانی زنده است، نگران نباشید، پراکنده شوید.» شریح حقیقت را دیده بود؛ دیده بود هانی را کتک زده‌اند و خون از صورتش جاری است، اما وقتی بیرون آمد، حقیقت را نگفت.

همین یک سکوت، همین یک تحریف، ورقِ تاریخ را عوض کرد.

گاهی یک شمشیر، یک نفر را می‌کشد؛ اما یک قاضی ترسو، یک جامعه را زمین می‌زند. شریح فقط یک فرد نبود؛ نمادِ خواصی بود که حاضر شدند برای حفظ جایگاه خود، حقیقت را پنهان کنند.

قرآن دربارهٔ کتمانِ حقیقت، هشدار سنگینی داده است: «وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آتِمٌ قَلْبُهُ»؛ (شهادت و حقیقت را پنهان نکنید، که هرکس کتمان کند البته به دل گناهکار است).

این، اتفاق کمی نیست؛ وقتی عالم، قاضی، روشنفکر یا شخصیت اثرگذار جامعه، حقیقت را نصفه بگوید یا وارونه نشان دهد، مردم هم آرام‌آرام قدرت تشخیصشان را از دست می‌دهند.

شریح قاضی، فقط یک شخصیت تاریخی نیست؛ یک هشدار دائمی است؛ اینکه انسان ممکن است سال‌ها اهل علم و دین باشد، اما در لحظه‌ای که باید هزینه بدهد، سکوت کند و همان سکوت، راه را برای یک فاجعه باز کند.

امروز هم جامعه فقط از دشمن خارجی آسیب نمی‌بیند؛ گاهی از خواصی آسیب می‌بیند که به جای آنکه حقیقت را شجاعانه بگویند، محافظه‌کار می‌شوند. کسانی که آن قدر حساب سود و زیان شخصی می‌کنند که دیگر جرئت دفاع روشن از حق را ندارند.

نوش دارو پس از مرگ سهراب!

یکی از تلخ‌ترین اتفاقات تاریخ این است که بعضی‌ها همیشه «بعد از حادثه» بیدار می‌شوند. وقتی همه چیز تمام شد، وقتی حق تنها ماند، وقتی فرصت گذشت، آن وقت آه می‌کشند، گریه می‌کنند و شروع می‌کنند به گفتن «ای کاش...».

در تاریخ آمده است که بعد از شهادت امام حسین (علیه السلام) عده‌ای از کوفیان مدام دور هم جمع می‌شدند، گریه می‌کردند و از کوتاهی خود حرف می‌زدند. جایی که بعدها به «تپه ندبه» معروف شد؛ جایی برای حسرت خوردن.

در برشی از کتاب اهالی تپه ندبه می‌خوانیم:

«در عاشورا سه گروه بودند، نه دو گروه. امام حسین (علیه السلام) و یارانش در یک سو، عمر سعد و یزیدیان در دیگر سو و اصحاب تل، که ما به آنها اهالی تپه ندبه می‌گوییم در سوی سوم بودند. اهالی تپه ندبه نیز در کربلا حضور داشتند... برای حسین (علیه السلام) گریه می‌کردند! برای امام حسین (علیه السلام) گریه‌زاری می‌کنند. اما وقتی می‌بینند حضرت علی اصغر را روی دست گرفته است «الله اکبر» نگفتند و به حضرت ملحق نشدند! من با این افراد کار دارم! باید برویم یقه اینها

را بگیریم و محاکمه تاریخی کنیم که شما که بودید؟ چه بودید؟ از کجا آمده بودید؟ چه فکر و اندیشه‌ای داشتید؟ چه اتفاقی در درون شما افتاد که این‌گونه عمل کردید؟ و بعد عبور کنیم به زمان خودمان و ببیندیشیم که چه ضمانتی هست من چنین نشوم؟».

دین‌داری بی‌هزینه

مشکل بخشی از خواص کوفه همین بود؛ دین‌داری بی‌هزینه می‌خواستند. اهل بیت را دوست داشتند، اما نه تا جایی که موقعیتشان به خطر بیفتد. برای همین، بسیاری از آن‌ها نه در لشکر عمر سعد بودند و نه در کنار امام حسین (علیه السلام)؛ فقط کنار کشیدند. اصلاً اینجا عرصهٔ آزمایش است. همان طور که در قرآن می‌خوانیم: «وَلْتَبْلُوْنَكُمْ بِنِیِّءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِیْنَ»^۱؛ (وقطعاً شما را با چیزی از ترس، گرسنگی، زیان مالی و جانی و کمبود محصولات، آزمایش می‌کنیم و صابران را بشارت بده).

تاریخ را همین مردودشدن در آزمایش‌ها و کنارکشیدن‌ها عوض می‌کند.

نه حاجت به تو دارم و نه به اسب تو!

در نقل‌های تاریخی آمده است که وقتی امام حسین (علیه السلام) در ادامهٔ حرکت خود به یکی از منازل رسید، و در مواجهه با عبیدالله بن حر جعفی، گفتگویی رد و بدل شد و امام او را به یاری طلبید. عبیدالله بن حر در پاسخ امام گفت: به خدا سوگند، ای پسر دختر پیامبر، اگر در کوفه یارانی داشتی که به همراهت نبرد می‌کردند، من سخت‌ترین جنگجو در برابر دشمن بودم؛ ولی پیروانت را در کوفه دیدم که از ترس بنی‌امیه و شمشیرهایشان، خانه‌نشین شده‌اند. تو را به خدا سوگند که این را از من نخواه؛ ولی آنچه در توان دارم، در اختیارت

می‌نهم. این اسبم مُلجَمه است. به خدا سوگند که با آن در جستجوی چیزی نرفتم، مگر بدان دست یافتم و وقتی بر آن بودم، کسی مرا دنبال نکرد که به من برسد. این شمشیر را نیز بگیر، که به خدا سوگند، بر چیزی فرود نیاوردم، مگر آن که آن را شکافت.

امام حسین علیه السلام فرمود: «ای پسر حرا! ما برای اسب و شمشیر نیامدیم. ما آمدیم و از تویاری خواستیم. اگر نسبت به جانت بُخل می‌ورزی، ما را نیازی به ثروت تو نیست و من، گمراهان را یاور نمی‌گیرم. به راستی که از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: هر کس فریاد خاندانم را بشنود و آنان را در طلب حَقّشان یاری نکند، خداوند او را با صورت بر آتش می‌افکند». آن‌گاه حسین علیه السلام حرکت کرد و به اقامتگاه خود باز گشت.^۱

امروز هم یکی از خطرهای جامعه همین است؛ اینکه انسان تصور کند صرف ناراحت بودن، صرف تحلیل داشتن یا صرف گلایه کردن کافی است. درحالی که حق، از انسان «ایستادن» می‌خواهد، نه فقط «حسرت خوردن».

شب دوم محرم، شب عجیبی است؛ شب ورود کاروانی که هنوز خیلی‌ها دوستش داشتند، ولی حاضر نبودند هزینه آن را پرداخت کنند.

خواصِ مرعوب

در مسیر کربلا، فقط دشمنان امام حسین علیه السلام نبودند که مانع حرکت حضرت می‌شدند؛ بعضی از کسانی که امام را دوست داشتند هم مدام توصیه به نرفتن می‌کردند. حرف‌هایشان هم ظاهراً منطقی بود؛ از خطر می‌گفتند، از بی‌وفایی مردم کوفه، از قدرت حکومت یزید.

عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمر، محمد بن حنفیه و برخی دیگر، هر کدام به شکلی تلاش می‌کردند امام را از حرکت بازدارند. یکی می‌گفت: «به

۱. محمد محمدی ری‌شهری، دانشنامه امام حسین برپایه قرآن حدیث و تاریخ، ج ۱۴، ص ۳۵۲.

کوفه نرو، مردمش وفادار نیستند.» دیگری پیشنهاد می‌داد در مکه بمانید یا به یمن بروید. بعضی از این حرف‌ها از سر دلسوزی بود، نه دشمنی، اما مسئله اینجاست که گاهی انسان، خطر اقدام را می‌بیند، اما خطر سکوت و عقب‌نشینی را نمی‌بیند.

عبدالله بن عباس در توصیه به ابی‌عبدالله (ع) عرض کرد: «ای پسرعمو! شنیدم که قصد رفتن به عراق را داری، با آن که آنان مردمی فریب‌کارند. آنان تو را به جنگ می‌خوانند، شتاب مکن و در مکه بمان»^۱.

یکی دیگر از خواص آن روزها عبدالله بن عمر است که از صحابه رسول الله (ص) بوده است. توصیه می‌کنیم زندگی او و مواجهه او با هر کدام از حاکمان دوره خودش را مطالعه کنید. ابن‌اعثم کوفی و خوارزمی نوشته‌اند که عبدالله بن عمر به امام (ع) پیشنهاد صبر و صلح و سازش با حکومت یزید را داد!^۲

یا هنگامی که محمد بن حنفیه از تصمیم امام حسین (ع) برای خروج از مدینه آگاه شد، به ایشان عرض کرد: ای برادر؛ تو محبوب‌ترین و عزیزترین افراد نزد من هستی و از همه شایسته‌تری که من آنچه را پندواند از من دانم، برای تو بیان کنم. با یزید بیعت نکن و در شهرها (ی بزرگ) نمان؛ بلکه به روستاها و کوه‌ها برو و سفیرانی را به سوی مردم روانه کن و آن‌ها را به بیعت با خود دعوت کن.^۳

مشکل بسیاری از خواص آن دوره، بی‌اطلاعی نبود؛ نداشتن بصیرت بود. قدرت دشمن را می‌دیدند، اما قدرت ایمان مردم را نه. هزینه مقاومت را می‌فهمیدند، اما هزینه سازش را نه.

۱... <https://makarem.ir/maaref/I/0320945>

۲. ابن‌اعثم کوفی، الفتوح، تحقیق، شیرازی، علی، ج ۵، ص ۲۶، ۱۴۱۱ ق؛ خوارزمی، موفق بن احمد، مقتل الحسین (ع)، ج ۱، ص ۲۰.

۳. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، ص ۲۵۳.

اگر امام حسین (علیه السلام) هم می‌خواست فقط با محاسبات عادی تصمیم بگیرد، اساساً نباید حرکت می‌کرد. مگر ظاهر مسیر چیزی جز خطر بود؟ مگر کوفه قابل اعتماد بود؟ مگر یزید قدرت نداشت؟ پس چرا امام ایستاد؟ چون امام فقط مأمور به «محاسبه ظاهری» نبود؛ مأمور به انجام تکلیف الهی بود.

رهبر معظم انقلاب بارها درباره خواص بی‌بصیرت هشدار داده‌اند؛ کسانی که در لحظه حساس، آن‌قدر در محاسبات مادی غرق می‌شوند که حقیقت را گم می‌کنند. مدام می‌گویند: «الان، وقت مقاومت نیست»، «باید کوتاه آمد...»، «باید از اصول عبور کرد تا فشارها کم شود...» درحالی‌که تاریخ بارها نشان داده است عقب‌نشینی در برابر دشمن طمع‌کار، او را متوقف نمی‌کند؛ جلوتر می‌آورد.

ملت ایران، ملت کوفه نیستند!

اما امروز یک تفاوت بزرگ وجود دارد؛ ملت ایران، ملت کوفه نیست. در همین ماه‌های سخت جنگ تحمیلی سوم، در همین روزهایی که دشمن با تهدید، عملیات روانی و فشار اقتصادی تلاش کرد مردم را خسته کند، مردم عقب ننشستند. شب‌ها در خیابان‌ها، هیئت‌ها، تجمعات و مراسم‌ها حضور پیدا کردند؛ پرچم بلند کردند، شعار دادند، اشک ریختند و نشان دادند که هنوز روح مقاومت زنده است.

این صحنه‌ها اتفاقات کمی نیست. وقتی مردم، با وجود فشارها، هنوز پای آرمان و ولایت ایستاده‌اند، خواص حق‌نارند از موضع ضعف با ملت سخن بگویند.

گاهی مردم جلوتر از خواص حرکت می‌کنند. گاهی بدنه جامعه، شجاع‌تر از تحلیل‌گران و چهره‌های مشهور می‌ایستد و این همان چیزی است که بعد از شهادت امام شهید، در رفتار مردم دیده شد؛ یک حضور مبعوث‌شده، یک بیداری اجتماعی، یک ایستادگی برخاسته از ایمان و غیرت.

در چنین شرایطی، اگر کسی بخواهد این روحیه مقاومت را تحقیر کند، مردم را بترساند یا دائماً نسخه انفعال بپیچد، یا حقیقتِ صحنه را نفهمیده است، یا خدای نکرده در حال خدمت به همان پروژه ترساندن ملت است.

قرآن کریم می‌فرماید: «فَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»؛ (سست نشوید و اندوهگین نباشید، اگر ایمان داشته باشید شما برترید).

مردم چه باید بکنند؟

امروز یکی از مهم‌ترین وظایف ما این است که به سیاست ترساندن مردم کمک نکنیم. دشمن فقط با موشک و تحریم نمی‌جنگد؛ با ناامید کردن مردم می‌جنگد. با اینکه جامعه احساس کند آینده‌ای ندارد، مقاومت فایده‌ای ندارد و باید تسلیم شد.

۱. مقاومت حداکثری

در چنین فضایی، حفظ روحیه مردم خودش یک جهاد است.

گاهی مقاومت، در همین است که پدر یک خانواده، در اوج فشار اقتصادی امید را در خانه زنده نگه دارد و اجازه ندهد فرزندانش احساس تحقیر و شکست کنند.

گاهی مقاومت یعنی یک بازاری، در شرایط التهاب به جای سوءاستفاده و گران‌فروشی، حرمت و عزت مردم را نگه دارد.

گاهی مقاومت یعنی جوانی که در فضای مجازی به جای پخش شایعه و ترس، امید و حقیقت را منتشر کند.

بعضی‌ها خیال می‌کنند دفاع از کشور فقط در خط مقدم جنگ است؛ درحالی‌که حفظ آرامش جامعه، حفظ وحدت مردم و جلوگیری از فروپاشی

روحیهٔ عمومی، بخشی از همان جهاد است. جهادی از جنس جهاد شهید مهدی زین‌الدین در عملیات خیبر. آن روزها هم در اتاق‌های فکر و فرماندهی، عده‌ای تکنوکرات و نخبه‌ی نظامی نشسته بودند و با دو تا چهار تای مادی می‌گفتند با این حجم از فشار و آتش، مقاومت غیرممکن است و مصلحت در انفعال و عقب‌نشینی است. اما آقا مهدی زین‌الدین محاسبات آن‌ها را با یک جمله به هم ریخت: «فقط برای من گونی خالی بفرستید!... ما با همین بچه‌های بسیجی، خاک را با مشت‌هایمان توی توبره می‌ریزیم و سنگر می‌سازیم، اما حرفِ امام روی زمین نمی‌ماند.»

امروز مردم ما نشان داده‌اند که هنوز روح حماسه زنده است. این حضورهای شبانه، این هیئت‌ها، این اجتماعات مردمی در دل تهدیدها و فشارها، فقط یک مراسم ساده نیست؛ اعلام این حقیقت است که ملت ایران هنوز پای عزت و هویت خود ایستاده است. امروز هم درست در وسط عملیات خیبر در اقتصاد هستیم. دشمن آتش تحریم و عملیات روانی را تا آخرین حد بالا برده است. در این میان، مصلحت‌سنجانی که در اتاق‌های شیکِ تئوری‌بافی نشسته‌اند، مدام نسخه‌ی تسلیم و انفعال می‌پیچند و می‌گویند مقاومت مصلحت نیست. اما منطقِ این انقلاب، منطقِ زین‌الدین هاست؛ امروز گونی خالی ما در این جنگِ معیشتی، همین «امیدآفرینی»، «حفظ وحدت» و «تکیه بر ظرفیت‌های داخلی» است.

۲. مطالبه‌ی خون‌خواهی

و در کنار این ایستادگی، مردم باید مطالبه‌گر هم باشند. جامعهٔ مؤمن، هم مقاوم است و هم بیدار. مطالبهٔ خون‌خواهی امام شهید انقلاب، یک مطالبهٔ احساسی صرف نیست؛ مطالبهٔ حفظ عزت یک ملت است. همان‌طور که بعد از عاشورا، وجدان امت آرام نگرفت و شعار «یا لثارات الحسین» در جامعه پیچید و تا امروز ادامه پیدا کرده است، امروز هم مردم نمی‌خواهند خون بزرگان این ملت در هیاهوی مصلحت‌اندیشی‌ها فراموش شود!

۳. مطالبه سیاست‌گذاری صحیح اقتصادی

همچنین مردم حق دارند از مسئولان، تصمیم‌های درست اقتصادی بخواهند؛ تصمیم‌هایی که کشور را مقاوم‌تر کند، نه وابسته‌تر. اگر دشمن اتاق جنگ اقتصادی علیه این ملت تشکیل داده است، مسئولان هم باید با شجاعت، عقلانیت و تکیه بر ظرفیت مردم تصمیم بگیرند، نه با ترس و انفعال. حفظ عزت مردم ایران، فقط در میدان نظامی نیست؛ در اقتصاد، رسانه، فرهنگ و سبک حکمرانی هم هست. جامعه‌ای که مدام به مردمش القا کند «نمی‌شود»، آرام‌آرام روح خود را از دست می‌دهد.

امروز ملت ما، در یکی از مهم‌ترین پیچ‌های تاریخی خود ایستاده است. دشمن تلاش می‌کند با جنگ اقتصادی، جنگ رسانه‌ای و تهدید، مردم را خسته کند و روحیه مقاومت را از جامعه بگیرد. اما این ملت، تا امروز نشان داده است که هنوز زنده است؛ هنوز پای عزت خود ایستاده و هنوز از آرمان‌هایش دست نکشیده است.

اگر نمی‌توانیم همه مشکلات را حل کنیم، لااقل امید را خراب نکنیم. اگر نمی‌توانیم فرمانده میدان باشیم، لااقل پشت جبهه را خالی نکنیم. اگر اهل تحلیل هستیم، تحلیل ما نباید مردم را به تسلیم دعوت کند.

گریز روضه و رودیه کربلا

شب دوم محرم است. کاروان آرام‌آرام به سرزمینی رسیده که هنوز کسی نمی‌داند چند روز بعد، تاریخ عالم را دگرگون خواهد کرد. نقل کرده‌اند وقتی امام حسین (علیه السلام) به این سرزمین رسیدند، پرسیدند: «نام اینجا چیست؟» گفتند: «کربلا»، حضرت فرمودند: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَرْبِ وَالْبَلَاءِ».

عجیب است... هنوز خیمه‌ها برپا نشده، هنوز صدای العطش بلند نشده، هنوز علی‌اکبر به میدان نرفته، اما انگار دل امام، همه مصیبت را می‌بیند. آرام‌آرام اهل حرم از مرکب‌ها پیاده می‌شوند. زنان و کودکان، خسته از راه، به این سرزمین غریب نگاه می‌کنند.

کودکان خیال می‌کنند اینجا هم مثل منزل‌های قبلی است؛ چند روزی می‌مانند و دوباره حرکت می‌کنند، اما امام، جور دیگری به این خاک نگاه می‌کند. این همان جایی است که باید عزیزانش را یکی یکی بدرقه کند.

شاید در همان لحظه، زینب کبری علیها السلام نگاهش به چهرهٔ برادر افتاد؛ برادری که غم همهٔ این کاروان را یک جا بر دوش می‌کشید.

و چه غربتی دارد امامی که می‌داند بسیاری دوستش دارند، اما خیلی‌ها حاضر نیستند برایش بایستند. کربلا، فقط قتلگاه یک امام نبود؛ قتلگاه سکوت‌ها هم بود.

اگر خواص امت، به جای ترساندن مردم، مردم را بیدار می‌کردند... اگر آنان که حق را می‌فهمیدند، عقب نمی‌نشستند شاید کاروان حسین علیه السلام به این غربت نمی‌رسید....

امشب، شب ورود کاروان به کربلاست؛ و شاید امام، بیش از آنکه نگران شمشیر دشمن باشد، دل‌نگران دل‌هایی بود که حق را شناختند، اما تنه‌ایش گذاشتند.

مبادا آن قدر دیر بجنبیم، که سهم ما از یاری حق، فقط گریهٔ بعداز عاشورا باشد!



حرف سوم

جنگ نان یا جنگ ایمان؟

وقتی دشمن، معیشت را گروگان می گیرد







سیر بحث

دشمنان جبهه حق، چه در زمان امام حسین (علیه السلام) و چه در روزگار ما، از «فشار اقتصادی و معیشتی» به عنوان ابزاری برای شکستن اراده مردم استفاده می کنند؛ همان گونه که عبیدالله بن زیاد با تهدید نان و امنیت، مردم کوفه را از یاری امام جدا کرد. اما جنگ واقعی، فقط جنگ نان و اقتصاد نیست، بلکه «جنگ ایمان، عزت و اراده» است. ملت ها زمانی پیروز می شوند که در سختی های اقتصادی، امید، همدلی و عزت خود را حفظ کنند و حاضر نشوند برای رفاه موقت، آرمان ها و استقلال خود را معامله کنند.





بسم الله الرحمن الرحيم

﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾^۱

(سست نشوید و غمگین نگردید؛ اگر ایمان داشته باشید، شما برترید).

جنگ نان یا جنگ ایمان؟

شب سوم محرم است و مرسوم است در این شب عزاداری‌ها به نام سه ساله ابی عبدالله الحسین انجام می‌شود و ما هم دست به دامن دختر مظلوم حضرت می‌شویم و از ایشان می‌خواهیم به این جلسه برکت بدهد و ما را هم در زمره عزاداران خالص ایشان قرار بدهد.

در خاطر دارم که سال‌های قبل در یکی از کشورهایی که گرفتار جنگ و تحریم شده بود، خبرنگاری از یک پیرمرد سؤال کرد: «از چه چیزی بیشتر می‌ترسید؟ از بمباران یا گرانی و گرسنگی؟» پیرمرد کمی سکوت کرد و گفت: «از روزی می‌ترسم که آن قدر گرسنه شویم که عزتمان را بفروشیم».

دشمن، خیلی وقت‌ها قبل از آنکه شهرها را فتح کند، سعی می‌کند دل‌ها را فتح کند؛ با ترس، با فشار اقتصادی، با خسته کردن مردم. چون می‌داند ملتی که احساس کند دیگر نمی‌تواند ادامه بدهد، آرام آرام کوتاه می‌آید و عزت خودش را هم معامله می‌کند! امروز وقتی پدری نگران اجاره‌خانه است، وقتی مادری

قیمت‌ها را نگاه می‌کند و بعضی خریدها را آرام کنار می‌گذارد، وقتی جوانی از آینده شغلی‌اش می‌ترسد، این‌ها فقط مشکلات فردی نیست؛ بخشی از یک میدان بزرگ‌تر است. دشمن هم دقیقاً همین نقطه را هدف گرفته است.

اما سؤال مهم اینجاست: آیا هدف فقط سخت کردن زندگی مردم است؟ یا پشت این فشارها، هدف بزرگ‌تری پنهان شده؟

گروگان گرفتن معیشت مردم

تاریخ عاشورا، جواب روشنی به ما می‌دهد. بنی‌امیه فقط با شمشیر حکومت نمی‌کرد؛ با پول هم حکومت می‌کرد. با تطمیع، با قطع حقوق، با ترساندن مردم از فقر و ناامنی. آنان خوب فهمیده بودند که اگر معیشت مردم را گروگان بگیرند، خیلی‌ها در دفاع از حق، مردم می‌شوند. برای همین، پیش از آنکه جنگ در کربلا آغاز شود، یک جنگ اقتصادی در کوفه شروع شده بود. عبیدالله بن زیاد به رؤسای قبایل وعده پول و مقام می‌داد و هم‌زمان مردم را می‌ترساند که اگر کنار مسلم بن عقیل بایستید، حقوقتان قطع می‌شود، امنیتتان از بین می‌رود و زندگی‌تان نابود می‌شود. نان را گروگان گرفته بودند تا مردم را از امام جدا کنند.

داستان «شکم‌های پر از حرام» چه بود؟

از معروف‌ترین جملات امام حسین (علیه السلام) خطاب به لشکر عمر بن سعد این جمله از عبارت تاریخی بود: «لَمَّا عَبَأَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ أَصْحَابَهُ لِمُحَارَبَتِهِ (علیه السلام) وَ أَحَاطُوا بِهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ حَتَّى جَعَلُوهُ فِي مِثْلِ الْحَلَقَةِ فَخَرَجَ (علیه السلام) حَتَّى أَتَى النَّاسَ فَاسْتَنْصَحَهُمْ فَأَبَوْا أَنْ يُصِغُوا حَتَّى قَالَ لَهُمْ: وَيْلَكُمْ! مَا عَلَيْكُمْ أَنْ تُنْصِتُوا إِلَيَّ فَتَسْمَعُوا قَوْلِي؟! وَ إِنَّمَا أَدْعُوكُمْ إِلَى سَبِيلِ الرَّشَادِ... وَ كُلُّكُمْ عَاصٍ لِأَمْرِي غَيْرَ مُسْتَمِعٍ قَوْلِي فَقَدْ مَلِئْتُ بُطُونَكُمْ مِنَ الْحَرَامِ وَ طَبِعَ عَلَى قُلُوبِكُمْ»؛ (هنگامی که عمر بن سعد سپاهیان خود را برای جنگ با ایشان آماده کرد و از هر سو آن حضرت را در محاصره گرفتند و امام (علیه السلام) به سوی دشمن بیرون آمد و آنها را به سکوت دعوت کرد، اما خاموش

نشدند خطاب به آنها فرمود: وای بر شما! شما را چه زیان که به من گوش دهید و گفتار مرا که به راه راستان فرا می‌خوانم، بشنوید. همه شما از من نافرمانی می‌کنید و به سخنان من گوش نمی‌دهید؛ زیرا شکم‌هایتان از حرام پر شده و بر دل‌هایتان مهر [غفلت] خورده است.^۱

اما ریشه به‌کارگیری این جملات توسط امام حسین (علیه السلام) در نظام مالی بود که در کوفه حاکم شده بود و عبیدالله بن زیاد از این سیاست مالی برای دور کردن مردم از دور امام حسین (علیه السلام) استفاده کرده بود:

«در کوفه به دلیل نظامی بودن ساکنانش و دوری آن‌ها از سرگرم بودن به صنایع، نقش بیت‌المال بسیار مهم بود. به همین دلیل برای آسان ساختن تقسیم اموال کلان میان جمعیت فراوان شهر نظام عطایا ایجاد شد. مهمترین عطایا در کوفه در ماه محرم هر سال صورت می‌گرفت. این عطایا چنان اهمیت داشت که خلیفه دوم می‌گفت اگر بخواهم می‌توانم این مردم را با قطع عطایا بی‌دین کنم!

از این رو سهام بیت‌المال مهم‌ترین ابزار کنترل مردم کوفه به شمار می‌آمد. ابن زیاد نیز برای جهت‌دادن به کوفیان از این ابزار بهره برد. او برای بازداشتن مردم از همکاری با مسلم و تشویق آن‌ها به شرکت در سپاه، سهام آنان از بیت‌المال را فزونی بخشید. از این رو هنگامی که کوفیان حاضر نشدند به سخنان امام حسین (علیه السلام) گوش فرا دهند، حضرت فرمود همه شما از من عصیان ورزیده‌اید و به سخنانم گوش فرا نمی‌دهید؛ زیرا بخشش‌های شما از مال حرام فراهم آمده و شکم‌هایتان از حرام انباشته شده است پس بر قلب‌هایتان مهر زده شده است».^۲

۱. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۸.

۲. جمعی از پژوهشگران، کتاب طرح و تحقیق فیلم‌نامه امام حسین (ع) بخش جغرافیای سیاسی و اجتماعی جهان اسلام، ص ۴۴۱.

بنی‌امیه فهمیده بود اگر مردم را از فقر، ناامنی و آینده بترساند، بسیاری عقب می‌نشینند. برای همین، اقتصاد را تبدیل به ابزار سلطه کرده بود؛ تطمیع بعضی، قطع حقوق بعضی و ترساندن همه.

و این فقط قصه کوفه نیست. امروز هم دشمنان ملت ایران، دقیقاً همین نقطه را هدف گرفته‌اند. جنگ ارزی، تحریم بانکی، فشار معیشتی و عملیات روانی شبانه‌روزی، فقط برای سخت کردن زندگی مردم نیست؛ هدفشان این است که جامعه خسته شود، بترسد و از آرمان‌هایش فاصله بگیرد.

امروز وزارت خزانه‌داری آمریکا، فقط یک نهاد اقتصادی نیست؛ بخشی از اتاق جنگ علیه ملت ایران است. همان کاری را می‌کنند که ابن زیاد در کوفه می‌کرد؛ فشار بر معیشت مردم برای تغییر محاسبات جامعه.

اما دشمن هنوز یک چیز را نفهمیده است: این ملت، فقط با نان زنده نیست. در همین ماه‌های سخت فشار و جنگ، مردم باز هم در هیئت‌ها و تجمعات شبانه حضور پیدا کردند، پرچم‌ها را پایین نیاوردند و نشان دادند که عزتشان را با فشار اقتصادی معامله نمی‌کنند.

و شاید راز عصبانیت دشمن همین باشد؛ اینکه می‌بیند هنوز، با وجود همه سختی‌ها، دل این ملت از جبهه حق جدا نشده است. و این فقط قصه گذشته نیست. امروز هم دشمنان این ملت، بیش از آنکه بخواهند ساختمان‌ها را خراب کنند، می‌خواهند دل مردم را خالی کنند. تحریم می‌کنند، جنگ ارزی راه می‌اندازند، بازار را ملتهب می‌کنند و بعد در رسانه‌هایشان مدام تکرار می‌کنند: «راهی جز تسلیم وجود ندارد».

یعنی همان منطق کوفه: اول فشار اقتصادی، بعد ترساندن مردم، و بعد جدا کردن جامعه از جبهه حق!

اما مسئله اصلی اینجاست: جنگ واقعی، جنگ نان نیست؛ جنگ ایمان است.

آیا می شود هم فقیر بود و هم عزیز ماند؟

یکی از خطرناک ترین لحظه های تاریخ، وقتی است که مردم خیال کنند برای نجات زندگی شان، باید عزتشان را بفروشند. دشمن همیشه همین نقطه را هدف می گیرد؛

اول فشار اقتصادی، بعد القای ناامیدی، و بعد این جمله «راه دیگری جز تسلیم نیست».

اما سؤال اینجاست:

آیا واقعاً هر ملتی که مقاومت کرد، نابود شد؟ یا برعکس، خیلی از ملت ها زمانی سقوط کردند که تسلیم شدند؟ قرآن کریم، مؤمنان را فقط به صبر دعوت نمی کند؛ به عزت هم دعوت می کند: «وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»^۱؛ (سست نشوید و غمگین نگردید؛ اگر ایمان داشته باشید، شما برترید). و این یعنی مؤمن ممکن است سختی بکشد، اما تحقیر را نمی پذیرد.

در کربلا هم مسئله فقط تشنگی نبود؛ مسئله این بود که امام حسین علیه السلام حاضر نشد برای نجات جان و رفاه ظاهری، زیر بار حکومت یزید برود. حضرت فرمود: «هِيَاهُ مِنَّا الدِّلَّةُ». شعاری که امروز جهانی شده است!

و این همان امتحانی است که امروز هم ملت ها با آن روبه رو هستند. امروز دشمن به مردم ایران می گوید: «اگر می خواهید راحت زندگی کنید، باید کوتاه بیایید؛ باید از بعضی آرمان ها دست بردارید؛ باید در برابر زورگویی ها نرم شوید».

اما تجربه همین سال ها نشان داده که دشمن به کمتر از تسلیم کامل راضی نمی شود. ملتی که یک بار از موضع ضعف عقب نشینی کند، باید هر

روز عقب‌تر برود. برای همین، امام شهید ما بارها تأکید کرده‌اند که **هزینه سازش، کمتر از هزینه مقاومت نیست؛ گاهی بسیار سنگین‌تر است.**

امروز هم مردم ما شرایط سختی دارند؛ این را کسی انکار نمی‌کند. اما در همین شرایط سخت، بسیاری از مردم حاضر نشدند عزت کشورشان را معامله کنند. همین حضورهای مردمی، همین پرچم‌ها، همین هیئت‌ها و همین روحیه ایستادگی؛ یعنی هنوز این ملت زنده است. و شاید مهم‌ترین خطر این باشد که جامعه، آرام‌آرام به جایی برسد که فقط قیمت‌ها را ببیند و آرمان‌ها را فراموش کند، چون آن روز، دشمن بدون شلیک حتی یک گلوله هم پیروز شده است.

نکته کلیدی اینجا است که «اتفاقاً اگر می‌خواهی به پیشرفت و رفاه برسی باید مقاومت کنی! ما امروز برای زندگی بهتر و رفاه بیشتر داریم مقاومت می‌کنیم».

رهبر عزیزمان حضرت آیت‌الله سیدمجتبی خامنه‌ای علیه السلام هم در پیامی که در ۱۰ اردیبهشت ۱۴۰۵ به مناسبت روز ملی خلیج فارس در مورد مقاومت در تنگه هرمز و رسیدن به پیشرفت و مواهب اقتصادی اینگونه فرمودند:

«ایران اسلامی با شکر عملی نعمت اِعمال مدیریت بر تنگه هرمز، منطقه خلیج فارس را ایمن خواهد کرد و بساط سوءاستفاده‌های دشمن متخاصم را از این آبراه برخواهد چید. قواعد حقوقی و اِعمال مدیریت جدید تنگه هرمز، آسایش و پیشرفت را به نفع همه ملّت‌های منطقه رقم خواهد زد و مواهب اقتصادی آن، دل ملّت را شاد خواهد کرد؛ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ».

مقاومت فقط در میدان جنگ نیست؛

در سال‌های جنگ جهانی دوم، وقتی ارتش آلمان شهر لنین‌گراد را محاصره کرده بود، مردم شهر ماه‌ها در گرسنگی و سرما زندگی کردند. نقل کرده‌اند

بعضی روزها سهم نان مردم، فقط تکه‌ای کوچک بود؛ آن قدر کم که شاید یک کودک هم سیر نمی‌شد. اما با همهٔ این سختی‌ها، مردم شهر حاضر نشدند شهر را تسلیم کنند.

تاریخ، این صحنه‌ها را زیاد دیده است؛ ملت‌هایی که سختی کشیدند، اما ایستادند، و ملت‌هایی که از ترس سختی، همه چیزشان را واگذار کردند.

در عاشورا هم مقاومت فقط در میدان شمشیر نبود. مقاومت، از همان لحظه‌ای شروع شد که امام حسین (علیه السلام) حاضر نشد عزت امت را با رفاه زیر سایهٔ یزید معامله کند؛ یعنی موضوع عزت بود!

حتی در همان روزهای سختِ مسیر کربلا، بعضی‌ها با ظاهرِ دلسوزی به امام می‌گفتند: اوضاع کوفه مناسب نیست، مردم همراهی نمی‌کنند، خطر زیاد است و امثال این توصیه‌ها. حرف‌هایشان ظاهری عاقلانه داشت؛ اما مسئله این بود که نگاهشان فقط به محاسبات مادی بود، نه به وظیفه و حقیقت.

امروز هم گاهی همین حرف‌ها، با ادبیات جدید تکرار می‌شود: دنیا این‌طور نمی‌چرخد، باید کوتاه آمد، مقاومت فایده ندارد، مردم دیگر تحمل ندارند و....

اما سؤال اینجاست: اگر یک ملت، هربار با فشار اقتصادی عقب‌نشینی کند، آیا فشارها تمام می‌شود؟

امام شهید ما بارها فرموده بودند که هدف دشمن فقط مسئلهٔ هسته‌ای یا موشکی نیست؛ مسئلهٔ اصلی، شکستنِ ارادهٔ ملت ایران است.

جنگ اقتصادی فقط در بازار نیست، در ذهن‌ها هم هست!

جنگ اقتصادی فقط در بازار اتفاق نمی‌افتد؛ در ذهن مردم هم اتفاق می‌افتد. دشمن می‌خواهد جامعه احساس کند:

«دیگر نمی‌شود ادامه داد» و اینجاست که مقاومت، فقط یک شعار سیاسی نیست؛ یک مسئلهٔ ایمانی و اجتماعی است.

مقاومت یعنی:

- مادری که در سختی، امید را در خانه حفظ می‌کند.
- جوانی که کشورش را تحقیر نمی‌کند.
- بازاری‌ای که در بحران، انصاف را کنار نمی‌گذارد.
- مردمی که در شرایط فشار، پشت هم را خالی نمی‌کنند.

در سال‌های دفاع مقدس، بارها اتفاق افتاد که مردم خودشان برای جبهه‌ها کمک جمع می‌کردند؛ یکی طلا می‌آورد، یکی پتو، یکی پول اندک خودش را. شاید از نظر اقتصادی فقیر بودند، اما احساس می‌کردند در یک نبرد بزرگ شریک‌اند.

و عجیب است؛ خیلی وقت‌ها ملت‌ها نه وقتی فقیر می‌شوند، بلکه وقتی احساس تنهایی و بی‌هدفی می‌کنند، شکست می‌خورند. برای همین، دشمن امروز فقط سفرهٔ مردم را هدف نگرفته؛ امید مردم را هم هدف گرفته است. اما هنوز در این کشور، وقتی پرچم امام حسین علیه السلام بلند می‌شود، مردم جمع می‌شوند؛ هنوز خیلی‌ها حاضرند سختی بکشند، اما تحقیر نشوند. و این یعنی جنگ هنوز تمام نشده و این ملت هم هنوز ایستاده است.

مردم چگونه در جنگ اقتصادی پیروز می‌شوند؟

در روزهای محاصرهٔ شعب ابی‌طالب، سه سال تمام مسلمانان را در تنگنای اقتصادی قرار دادند؛ نه خرید، نه فروش، نه امنیت، نه غذا. نقل کرده‌اند گاهی صدای گریهٔ کودکان از شدت گرسنگی در دره می‌پیچید. بعضی شب‌ها فقط با چند دانه خرما سر می‌کردند. ابوطالب پیر شده بود، فشار زیاد بود، اما حاضر نشد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را تسلیم کند. یعنی دشمن از همان آغاز

اسلام فهمیده بود که اگر معیشت مردم را تحت فشار بگذارد، شاید بتواند آنان را از پیامبر جدا کند.

و این ماجرا هنوز ادامه دارد...

در سال‌های دفاع مقدس هم همین اتفاق افتاد. یکی از رزمنده‌ها نقل می‌کرد: در محله ما، یک پیرزن زندگی می‌کرد که وضع مالی خوبی نداشت. یک روز آمد مسجد و گوشواره کوچکش را داد برای جبهه. گفت: «من پسر ندارم بفرستم، این را از من قبول کنید». شاید آن گوشواره، از نظر مالی چیز بزرگی نبود؛ اما روح یک ملت را نشان می‌داد. دشمن از همین روحیه می‌ترسد. چون بعضی ملت‌ها وقتی سختی می‌بینند، به جان هم می‌افتند؛ اما بعضی ملت‌ها، سختی آنان را به هم نزدیک‌تر می‌کند. حتماً شما هم در رسانه‌ها دیده‌اید که کشورهای دنیا بسیار تعجب می‌کردند که در زمان جنگ مردم از کشور خود فرار می‌کنند ولی در خلال جنگ تحمیلی سوم، آمار ورود ایرانیان خارج از کشور بیشتر شده بود و وقتی با آن‌ها مصاحبه می‌شد، می‌گفتند: الان کشور ما نیاز به کمک دارد و ما می‌آییم! راز پیروزی ملت ایران را در همین موارد باید جستجو کرد!

صبر و مهربانی در شرایط سخت

از طرفی قرآن کریم درباره مؤمنان می‌فرماید: «وَتَوَاصُوا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصُوا بِالْمَرْحَمَةِ»؛ (یکدیگر را به صبر و مهربانی سفارش می‌کنند).

جامعه‌ای که در بحران، مواسات و همدلی را حفظ کند، شکست دادنش آسان نیست. برای همین است که در جنگ اقتصادی، فقط دولت‌ها مسئول نیستند؛ مردم هم نقش دارند. اگر در بحران، احتکار و طمع زیاد شود، دشمن خوشحال می‌شود. اگر مردم به هم بی‌اعتماد شوند، دشمن جلو آمده است.

اگر جامعه مدام خودش را تحقیر کند، دشمن بدون هزینه پیروز می‌شود، اما وقتی مردم کنار هم بمانند، بخشی از نقشه دشمن خنثی می‌شود.

در همین سال‌های اخیر، بارها دیده‌ایم که در حوادث و بحران‌ها، مردم چگونه به کمک هم رفتند؛ یکی برای همسایه‌اش خرید کرد، یکی قرض داد، یکی بسته معیشتی رساند، یکی کارگاهی کوچک راه انداخت تا چند نفر بیکار نمانند.

این‌ها فقط کار اقتصادی نیست؛ حفظ سنگر جامعه است. و شاید راز تأکید اسلام بر اخوت و مواسات همین باشد؛ چون جامعه‌ای که مردمش پشت هم را خالی نکنند، حتی اگر فقیر شود، باز هم می‌تواند بایستد. امروز دشمن می‌خواهد مردم ایران احساس کنند تنها هستند؛ اما هیئت‌ها، اجتماعات مردمی، کمک‌های مؤمنانه و همین حضورهای شبانه نشان می‌دهد هنوز رشته‌های این ملت پاره نشده است و این، فقط یک مسئله احساسی نیست؛ یکی از مهم‌ترین عوامل پیروزی در هر جنگی است.

مقاومت عاقلانه، نه فقط احساسات لحظه‌ای

یک بار یکی از فرماندهان دفاع مقدس می‌گفت: بعضی‌ها فکر می‌کنند جنگ را فقط آن کسی اداره می‌کند که اسلحه دست گرفته؛ درحالی‌که اگر پشت جبهه نایستد، خط مقدم هم دوام نمی‌آورد.

این حرف فقط برای جنگ نظامی نیست؛ در جنگ اقتصادی هم همین‌گونه است. امروز دشمن تلاش می‌کند جامعه را خسته، عصبی و پراکنده کند. برای همین، مقاومت فقط شعار دادن نیست؛ رفتار درست اجتماعی و اقتصادی هم بخشی از مقاومت است. گاهی مقاومت یعنی مردم، اسیر موج ترس نشوند. در بسیاری از بحران‌های اقتصادی دنیا، خود ترس مردم، از بحران اصلی خطرناک‌تر بوده است. در بعضی کشورها، فقط با یک شایعه بانکی، مردم هجوم بردند و همان هجوم، بحران را واقعی کرد؛ یعنی دشمن گاهی قبل از آنکه اقتصاد را بزند، «اعصاب جامعه» را می‌زند. برای همین، یکی از

مهم‌ترین وظایف امروز، حفظ آرامش و عقلانیت جامعه است.

مردم باید مراقب باشند در زمینِ عملیات روانی دشمن بازی نکنند؛ هر شایعه‌ای را پخش نکنند، هر خبر ناامیدکننده‌ای را باور نکنند، و هر تحلیلی که بوی تحقیر ملت می‌دهد را تکرار نکنند. در کنار این، مطالبه‌گری درست هم لازم است. جامعه مؤمن، هم صبور است و هم مطالبه‌گر.

مردم حق دارند از مسئولان بخواهند:

- تصمیم‌های اقتصادی شجاعانه بگیرند.
- جلوی رانت و فساد را بگیرند.
- به ظرفیت مردم تکیه کنند.
- و اقتصاد کشور را شرطی نکنند.

این مطالبه، مخالفت با نظام نیست، مخالفت با وحدت نیست، کمک به حفظ کشور است. در تاریخ آمده وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام دیدند بعضی کارگزاران بیت‌المال درست عمل نمی‌کنند، با شدت با آنان برخورد کردند. چون حکومت دینی، بدون عدالت اقتصادی، آسیب می‌بیند.

گریز روضه حضرت رقیه علیه السلام

کاروان اسرا را در کوچه‌های شام گرداندند؛ زن‌ها و کودکانی که چند روز گرسنگی و تشنگی کشیده بودند. مردم شام، بعضی از سر ناآگاهی، برای بچه‌ها نان و خرما می‌آوردند؛ اما با واکنش منفی اهل بیت ابی‌عبدالله الحسین علیه السلام مواجه می‌شدند که «صدقه بر ما حرام است!».

در نقل‌ها آمده است: زن یزید، سال‌ها پیش در خانه عبدالله بن جعفر، زیر دست حضرت زینب علیه السلام تربیت شده بود، اما روزگار او را به شام کشانده بود و از حال اهل بیت خبر نداشت. یک روز شنید جمعی از اسیران مدینه به شام آورده شده‌اند. از یزید اجازه گرفت که شب به دیدارشان برود.

هنگام شب، با بوی غذای خوشی که با خود برده بود، کودکان اسیر را به دور خود جمع کرد. سینی پر از غذا را جلو گذاشت، اما هیچ کس دست به سوی آن دراز نکرد. ام‌کلثوم علیها السلام با آرامش فرمود: «صدقه بر ما حرام است».

حضرت زینب علیها السلام بلند شد و به پیشواز زن آمد و فرمود: «ای زن! مگر نمی دانی این گونه صدقات بر ما حرام است؟ برای چه این طعام را آورده‌ای؟».

زن با شرم گفت: «به خدا سوگند این صدقه نیست؛ نذر است. من در کودکی در مدینه به بیماری سختی مبتلا شدم که پزشکان از درمان آن عاجز بودند. پدر و مادرم که دوستدار اهل بیت بودند، مرا به خانه امیرالمؤمنین علیه السلام بردند و از حضرت فاطمه علیها السلام زهر علیه السلام طلب شفا کردند. در همان هنگام، امام حسین علیه السلام به خانه آمد. علی علیه السلام به او فرمود: «ای پسر! دست بر سر این دختر بگذار و برایش شفا از خدا بخواه، حضرت چنین کرد و من به برکت او شفا یافتیم. از آن روز تاکنون هیچ بیماری به سراغم نیامده است».

روزگار مرا به این سرزمین کشانده و از مولایم دور کرده بود. نذر کردم هرگاه اسیری یا غریبی دیدم، تا حد توان به او احسان کنم؛ به سلامتی آقایم حسین علیه السلام، شاید بار دیگر به زیارتش نائل شوم. زن با دیدن حال رقت بار اسیران، با تأثر پرسید: «ای زن اسیر، شما از اهل کدام دیارید؟» حضرت زینب علیها السلام فرمود: «از مدینه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم».

زن از تخت فرود آمد و بر خاک نشست. حضرت زینب علیها السلام علت را پرسید. زن گفت: «به احترام مدینه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تو را به خدا سوگند می‌دهم: آیا هیچ‌گاه در محله بنی‌هاشم آمدوشد داشته‌ای؟». حضرت زینب علیها السلام فرمود: «من در محله بنی‌هاشم بزرگ شده‌ام».

زن با اضطراب بیشتر گفت: «ای زن اسیر، قلبم را مضطرب کردی. تو را به خدا سوگند: آیا هرگز به خانه امیرالمؤمنین علیه السلام رفته‌ای و حضرت زینب علیها السلام را زیارت کرده‌ای؟».

در این لحظه، حضرت زینب علیها السلام دیگر طاقت نیاورد و با صدای شیون فرمود: «حق داری زینب را شناسی... من خود زینبم!».

زن با حیرت گفت: «اگر تو زینبی، پس حسینت کجاست؟».

حضرت زینب علیها السلام با بغض فرمود: «از حسین می‌پرسی؟! این سری که در خانه یزید بر نیزه نصب است، سر حسین علیه السلام است».

زن با شنیدن این سخن، دنیا در چشمانش تیره و تار شد. آتش در دلش افتاد. مانند دیوانه‌ای نعره زنان به سوی بارگاه یزید دوید و فریاد زد:

«ای پسر معاویه! سر پسر دختر پیامبر صلی الله علیه و آله را در خانه من نصب کرده‌ای، درحالی که امانت رسول خداست؟! واحسیناه... واغریباه... واملوماه... والله یعز علی رسول الله و علی امیر المؤمنین».

یزید یک باره دست و پای خود را گم کرد. فرزندان، غلامان و حتی زنانش بر او شوریدند. از آن پس دنیا بر او تنگ شد و شب‌ها در خانه تاریک می‌نشست و به صورت خود لطمه می‌زد.

سرانجام چاره‌ای ندید جز آنکه رفتارش با اهل بیت را تغییر دهد. به همسرش گفت: «برو آنان را از خرابه به خانه‌ای نیکو ببر».

آن زن با چشم‌های گریان و شیون‌کنان آمد، زیر بغل حضرت زینب علیها السلام را گرفت و گفت: «ای سیده من! کاش کور می‌شدم و تو را به این حال نمی‌دیدم». سپس اهل بیت را به خانه برد و به زنان بنی‌امیه فریاد زد: «ای زنان مروانی! ای دختران سفیانی! دیگر نخندید و شاد نباشید! به خدا سوگند این‌ها خارجی نیستند؛ این اسیران ذریه رسول خدا صلی الله علیه و آله و فرزندان فاطمه زهرا علیها السلام و علی مرتضی علیه السلام و آل طه و یس‌اند».^۱

۱. ذبیح الله محلاتی، ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۱۹۱.



حرف چهارم

شکم‌های سیر، دل‌های خالی

دل‌بستگی، یکی از عوامل اقتصادی حادثه کربلا







سیر بحث:

در این جلسه می خوانیم که حادثه کربلا فقط یک تقابل حق و باطل نبود، بلکه بسیاری به خاطر دلبستگی به رفاه، مقام و آسایش از یاری امام حسین (ع) کنار کشیدند. پیام اصلی این است که باید مراقب باشیم رفاه و راحت طلبی ما را از مسیر حق جدا نکند و مانند حرّ بن یزید ریاحی، همیشه شجاعت بازگشت به حقیقت را داشته باشیم.





بسم الله الرحمن الرحيم

«وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيَكَذَّبُ اللَّهُ بِسُطِّ الرَّزْقِ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَوْ لَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بَنَاءُ وَتَكَاثُرُهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ»^۱

(روز دیگر آن کسان که دیروز آرزو می کردند که به جای او می بودند، می گفتند: شگفتا که خدا روزی هر کس را که خواهد فراوان کند یا تنگ سازد. اگر خدا به ما نیز نعمت فراوان داده بود، ما را نیز در زمین فرو می برد. نمی بینی که کافران رستگار نمی شوند؟).

عمر سعد شب عاشورا فقط یک فرمانده نظامی نبود؛ یک انتخاب بود. تاریخ نوشته است وقتی عبیدالله بن زیاد به او پیشنهاد فرماندهی سپاه علیه امام حسین (علیه السلام) را داد، عمر سعد فوراً قبول نکرد. او می دانست حسین بن علی (علیه السلام) چه کسی است و می دانست در کدام جبهه ایستاده است. برای همین آن شب را تا صبح قدم زد، فکر کرد، حساب کرد و با خودش کلنجار رفت. در برخی منابع تاریخی آمده که عمر سعد با خود می گفت: «أَتَرَكُ مُلْكَ الرَّيِّ وَالرَّيُّ مُنْتَقِي؟»^۲؛ (آیا حکومت ری را رها کنم؟ درحالی که سال ها آرزویش را داشته ام).

ما معمولاً خیال می کنیم آدم ها همیشه بین حق و باطل انتخاب می کنند.

۱. قصص، ۸۹.

۲. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۹۸.

نه، گاهی انسان بین «حق» و «منافعش» انتخاب می‌کند. عمر سعد که از اول دشمن امام حسین علیه السلام نبود؛ مشکش این بود که حکومت ری را بیشتر دوست داشت.

فاصلهٔ میان یک انسان معمولی و فرماندهٔ لشکر یزید، همیشه نفرت نیست؛ گاهی فقط یک دل‌بستگی است.

گاهی فقط یک مقام است.

گاهی فقط یک خانه، یک تجارت، یک رفاه یا یک آسایش است که انسان حاضر نیست آن را از دست بدهد.

و اینجاست که سؤال امشب شکل می‌گیرد:

آیا ممکن است کسی امام را دوست داشته باشد، اما چون نمی‌خواهد زندگی‌اش به هم بخورد، در لحظهٔ امتحان کنار بکشد؟ این اتفاق فقط برای عمر سعد افتاد؟ آیا امکان اینکه برای دیگران هم بیفتد وجود ندارد؟

قارون، حسرت مردم!

اما تاریخ همیشه با انتخاب‌های بزرگ امتحان نمی‌کند؛ گاهی با دل‌بستگی‌های کوچک امتحان می‌کند. قرآن برای توضیح همین حقیقت، داستان مردی را نقل می‌کند که نامش تا امروز به نماد ثروت تبدیل شده است: قارون.

قارون از قوم موسی بود، نه یک کافر بیگانه، نه یک دشمن آشکار؛ بلکه کسی که روزگاری در میان همان جامعه زندگی می‌کرد. اما ثروت، آرام‌آرام او را تغییر داد. دربارهٔ گنج‌های او تعبیری به کار می‌رود که انسان را متعجب می‌کند؛ می‌گویند کلیدهای خزائنش را گروهی از مردان نیرومند به سختی حمل می‌کردند.

روزی قارون با تمام شکوه و جلال خود از میان مردم عبور کرد. لباس‌های فاخر، خدمتکاران فراوان و ثروتی که چشم‌ها را خیره می‌کرد. قرآن صحنه عجیبی را ترسیم می‌کند. عده‌ای از مردم وقتی او را دیدند، گفتند: «يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ»^۱؛ (کاش ما هم مثل قارون چنین بهره‌ای از دنیا داشتیم). این حسرت خوردن به زندگی قارون برای کسانی که درگیر مشکلات زندگی هستند شاید طبیعی باشد ولی میزان دل‌بستگی افراد به دنیا را نشان می‌دهد.

این جمله، فقط درباره قارون نیست؛ درباره همه زمان‌هاست، اصلاً برای همین امروز است و درباره لحظه‌ای است که انسان، موفقیت را فقط در داشتن بیشتر می‌بیند.

اما قرآن پرده را کنار می‌زند. همان مردی که مردم آرزو می‌کردند جای او باشند، در یک لحظه با تمام دارایی‌هایش در زمین فرو رفت. آن روز، کسانی که دیروز به ثروتش غبطه می‌خوردند، گفتند: «...لَوْلَا أَن مَّرَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِتَنَا...»^۲؛ (...اگر خدا بر ما منت نگذاشته بود، ما هم گرفتار می‌شدیم...).

مشکل قارون این نبود که ثروت داشت؛ مشکلش این بود که ثروت، صاحب او شده بود. دنیا از او آویزان نبود؛ او از دنیا آویزان شده بود.

و این همان خطری است که کوفیان را به عاشورا رساند. بسیاری از مردم کوفه حاضر نبودند همه چیز را برای یزید بدهند؛ اما حاضر هم نبودند چیزی از آسایش خود را برای حسین علیه السلام هزینه کنند.

گاهی انسان امامش را با شمشیر نمی‌فروشد؛ با دل‌بستگی می‌فروشد. گاهی خیانت از نفرت آغاز نمی‌شود؛ از این جمله آغاز می‌شود: بگذار زندگی‌ام به هم نریزد....

۱. قصص، ۷۹.

۲. قصص، ۸۹.

اخطار به عثمان بن حنیف!

«برای شکست یک ملت، لازم نیست ارتش آن را نابود کنید؛ کافی است آرزوهایش را عوض کنید.» شاید به همین دلیل است که امروز بخش بزرگی از جنگ‌ها دیگر در میدان نظامی اتفاق نمی‌افتد؛ در شبکه‌های رسانه‌ای، در تبلیغات، در الگوهای مصرف و در سبک زندگی رخ می‌دهد؛ جنگی برای تغییر آرزوهای مردم!

در نهج‌البلاغه آمده است که عثمان بن حنیف، فرماندار حضرت در بصره، به مهمانی یکی از ثروتمندان شهر دعوت شد. وقتی خبر به امیرالمؤمنین علیه السلام رسید، نامه‌ای برای او نوشت که از ماندگارترین اسناد تاریخ اسلام است. حضرت در آن نامه از این گلایه نکرد که چرا غذا خورده‌ای؛ بلکه فرمود: «چگونه بر سر سفره‌ای نشسته‌ای که فقیران به آن راه ندارند و فقط ثروتمندان برگردان جمع شده‌اند؟» سپس زندگی خود را مثال زد و فرمود: «پیشوای شما از دنیای خود به دو جامهٔ کهنه و دو قرص نان بسنده کرده است»^۱.

قدری تأمل کنید؛ امیرالمؤمنین علیه السلام در اوج قدرت سیاسی جهان اسلام این سخنان را می‌گوید، نه در دوران انزوا و ضعف. گویی می‌خواهد هشدار دهد که خطر اصلی برای یک جامعه، فقط فقر نیست؛ گاهی رفاه بی‌مهاری و فاصله گرفتن از مردم نیز می‌تواند جامعه را از درون تهی کند.

همین اتفاق، سال‌ها بعد در کوفه رخ داد.

مشکل بسیاری از خواص کوفه این نبود که یزید را دوست داشتند؛ مشکل این بود که نمی‌خواستند چیزی از زندگی خود را از دست بدهند. خانه‌هایشان آباد بود، تجارتشان برقرار بود، موقعیت اجتماعی داشتند و حاضر نبودند برای دفاع از حق، این آسایش را به خطر بیندازند. آرام آرام، رفاه از یک نعمت به یک وابستگی تبدیل شد.

۱. سیدرضی، نهج‌البلاغه، نامهٔ ۴۵، نامهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام به عثمان بن حنیف.

امروز نیز دشمن دقیقاً روی همین نقطه سرمایه‌گذاری می‌کند. او فقط به دنبال فشار اقتصادی نیست؛ می‌خواهد جامعه‌ای بسازد که همهٔ آرزوهایش در مصرفِ بیشتر، تجملِ بیشتر و زندگی راحت‌تر خلاصه شود. جامعه‌ای که اگر اندکی از رفاهش کم شد، آمادهٔ عقب‌نشینی از آرمان‌هایش باشد.

اما تجربهٔ ملت ایران چیز دیگری را نشان داده است. در روزهای سخت، در دفاع مقدس، در تحریم‌ها و در بحران‌های مختلف، بارها دیده‌ایم که مردم حاضر شده‌اند از آسایش خود بگذرند، اما عزت و استقلال کشورشان را معامله نکنند. و این همان نقطه‌ای است که دشمن از آن می‌ترسد؛ ملتی که رفاه را دوست دارد، اما رفاه را بت و معبود خود نمی‌کند.

وقتی جامعه، از جهاد خسته می‌شود

تاریخ‌نگاران نوشته‌اند که کوفه روزگاری شهر رزمندگان بود. بسیاری از مردمی که بعدها در برابر امام حسین (علیه السلام) سکوت کردند، همان کسانی بودند که سال‌ها قبل در رکاب امیرالمؤمنین (علیه السلام) در جمل و صفین و نهروان جنگیده بودند. آن‌ها ترسو به دنیا نیامده بودند، اما یک اتفاق به تدریج رخ داد.

سال‌ها گذشته بود. جنگ‌ها تمام شده بود. تجارت‌ها رونق گرفته بود. خانه‌ها ساخته شده بود. نسل جدیدی رشد کرده بود که بیش از آنکه صدای شمشیرهای صفین را شنیده باشد، صدای بازار را شنیده بود.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) سال‌ها پیش از عاشورا، این بیماری را در کوفه دیده بود. آن قدر از سستی و بهانه‌جویی برخی افراد رنج برد که در یکی از خطبه‌های نهج‌البلاغه فرمود: «لَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَرَكُم وَلَمْ أَعْرِفْكُمْ»؛ (دوست داشتم شما را ندیده بودم و نمی‌شناختم).

این سخن را نه درباره دشمنان، بلکه درباره مردمی فرمود که حق را می‌شناختند، اما هر بار که زمان هزینه دادن فرا می‌رسید، بهانه‌ای تازه می‌آوردند.

گرماس است... سرماس است... الان وقتش نیست... بگذار بعداً....

مشکل این نبود که حق را نمی‌شناختند؛ مشکل این بود که به زندگی آرام عادت کرده بودند. و این بیماری، مخصوص کوفه نیست. هر جامعه‌ای اگر مدتی در آسایش زندگی کند، ممکن است کم‌کم فراموش کند که این آسایش چگونه به دست آمده است. نسل‌های بعدی، گاهی ثمره مقاومت را می‌بینند اما خود مقاومت را نمی‌بینند. آزادی را می‌بینند اما مجاهدت را نه. امنیت را می‌بینند اما خون‌هایی که برای آن ریخته شده را نه. برای همین است که دشمنان همیشه تلاش می‌کنند حافظه تاریخی ملت‌ها را ضعیف کنند.

اگر ملتی فراموش کند برای چه چیزی هزینه داده است، آرام‌آرام حاضر می‌شود همان دستاوردها را با کمترین فشار واگذار کند. اما ملت‌هایی که تاریخ خود را به یاد دارند، متفاوت‌اند. وقتی خانواده یک شهید، بعد از سال‌ها هنوز تصویر فرزندش را بر دیوار خانه نگه می‌دارد، فقط یک خاطره را حفظ نمی‌کند؛ دارد به جامعه یادآوری می‌کند که بعضی نعمت‌ها ارزان به دست نیامده‌اند.

وقتی راحت‌طلبی، لباس عقلانیت می‌پوشد؛

یکی از تلخ‌ترین صحنه‌های تاریخ عاشورا این است که بسیاری از کسانی که امام حسین (علیه السلام) را تنها گذاشتند، خودشان را آدم‌های عاقل و واقع‌بین می‌دانستند. تصور نکنید همه آنان فاسق یا بی‌دین بودند. برخی از آنان اتفاقاً خود را اهل تحلیل می‌دانستند. وقتی خبر حرکت امام حسین (علیه السلام) از مکه منتشر شد، افراد مختلفی خدمت حضرت رسیدند و با ظاهری خیرخواهانه سخن گفتند.

پیشتر نیز گفتیم که افرادی مانند عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمر و برخی دیگر، هرکدام به شکلی دربارهٔ خطرات این سفر سخن گفتند. البته نیت همهٔ آنان یکسان نبود و نباید آنان را در یک رتبه قرار داد؛ اما نکتهٔ مهم این است که فضای عمومی جامعه پر شده بود از محاسباتی که فقط ظاهر ماجرا را می‌دید.

لشکر دشمن زیاد است... کوفیان وفادار نیستند... احتمال پیروزی کم است... خطر بسیار بالاست. همهٔ این گزاره‌ها از نظر ظاهری درست بود؛ اما یک سؤال بزرگ وجود داشت:

اگر قرار باشد انسان فقط جایی از حق دفاع کند که پیروزی تضمین شده باشد، پس تکلیف ایمان چه می‌شود؟

اگر معیار تصمیم‌گیری فقط سود و زیان ظاهری باشد، انبیا چگونه می‌توانستند در برابر طاغوت‌ها بایستند؟

مشکل بسیاری از مردم کوفه این نبود که واقعیت‌ها را نمی‌دیدند؛ مشکل این بود که فقط بخشی از واقعیت را می‌دیدند.

هزینهٔ مقاومت را می‌دیدند؛ اما هزینهٔ سازش را نمی‌دیدند.

خطر جنگ را می‌دیدند؛ اما خطر تسلیم را نمی‌دیدند.

امروز نیز همین مسئله وجود دارد.

گاهی در فضای رسانه‌ای، چنان از هزینه‌های ایستادگی سخن گفته می‌شود که گویی تنها راه نجات، عقب‌نشینی است. اما کمتر کسی از هزینه‌های سازش سخن می‌گوید.

کمتر کسی می‌پرسد: ملت‌هایی که عزت خود را واگذار کردند، چه به دست آوردند؟ کشورهایی که همهٔ خواسته‌های قدرت‌های بزرگ را پذیرفتند، آیا واقعاً مستقل و محترم شدند؟

تاریخ معاصر جهان پر است از ملت‌هایی که از جنگ ترسیدند و به سازش پناه بردند، اما نه امنیت به دست آوردند و نه عزت. نمونه بارز این سرنوشت تلخ، کشور لیبی است. معمر قذافی برای خروج از انزوا و جلوگیری از تهاجم مشابه آنچه در عراق اتفاق افتاده بود، تسلیحات خود را برچید و با غرب به سازش رسید. غربی‌ها این اقدام را تحسین کردند و او را نماد موفقیت دیپلماسی صلح‌آمیز معرفی نمودند، اما این سازش تنها هشت سال دوام آورد.

در سال ۲۰۱۱، همان کشورهای غربی با بهانه‌های به اصطلاح انسانی، شدیدترین حملات هوایی را به لیبی انجام دادند و دولت مرکزی آن را سرنگون کردند. نتیجه آن نه دموکراسی و نه امنیت، بلکه هرج و مرج، تجزیه قدرت، جنگ‌های داخلی و حتی ظهور بازارهای برده‌فروشی بود. کشور لیبی که زمانی کشوری نسبتاً مرفه بود، به میدان خشونت قبایل و پناهگاه تروریست‌ها تبدیل شد.

برای همین امام شهید بارها تأکید کرده‌اند که نباید فقط هزینه مقاومت را دید؛ هزینه تسلیم نیز باید دیده شود. و شاید یکی از مهم‌ترین درس‌های عاشورا همین باشد: همه کسانی که در جبهه حق نایستادند، دشمن حق نبودند؛ بعضی‌ها فقط بیش از حد محتاط بودند. بیش از حد حسابگر بودند. و آن قدر در محاسبات مادی غرق شدند که حقیقت را از دست دادند.

چگونه در رفاه گم نشویم؟

تا اینجا از کوفه گفتیم، از قارون گفتیم، از عمر سعد گفتیم و از جامعه‌ای که آرام آرام به آسایش خو گرفت و در روز امتحان، قدرت تصمیم‌گیری خود را از دست داد.

اما عاشورا فقط برای گریه بر گذشته نیست؛ برای ساختن آینده است. اگر از مردم کوفه سخن می‌گوییم، برای آن نیست که خود را برتر از آنان بدانیم. هرچند ملت ایران در دهه‌های گذشته بارها نشان داده است که در بزنگاه‌ها

پای انقلاب، اسلام و ولایت ایستاده است. از دفاع مقدس گرفته تا سال‌های تحریم و فشار و حوادث مختلف و تا جنگ تحمیلی سوم، این مردم هزینه داده‌اند و مقاومت کرده‌اند، اما همان‌گونه که قرآن سرگذشت اقوام گذشته را نقل می‌کند تا اهل ایمان مراقب باشند، ما نیز باید از عاشورا درس بگیریم تا نقاط قوت خود را حفظ کنیم.

سؤال این است: چه کنیم که طلب رفاه، ما را از مسیر حق جدا نکند؟

اگرچه امروزه بر اثر جوسازی شدید رسانه‌ای که بر علیه ما جریان دارد ملت ما را یک ملت عقب‌افتاده و فاقد شرایط رفاهی زندگی معرفی می‌کنند، ولی در مقایسه با زمان پیش از انقلاب واقعاً پیشرفت‌های چشمگیر اقتصادی داشته‌ایم، در مقایسه با کشورهایی در سطح مادی خود، در سطح بالاتری قرار داریم و این پیشرفت‌ها با تحریم بیش از ۴۰ ساله رخ داده است. اما بپذیریم که بله، ما در مواردی در اقتصاد دچار نقصان و کمبود هستیم که مسئولان باید چاره‌اندیشی کنند، و شأن مردم ایران بیش از این‌هاست.

اما به هر حال اگر روزی در تنگنای اقتصادی قرار گرفتیم، چه کنیم که عزت خود را نفروشیم؟

شاید نخستین پاسخ را خود اهل بیت علیهم‌السلام به ما داده‌اند.

ساده‌زیستی آگاهانه

ساده‌زیستی به معنای فقر نیست؛ به معنای اسیر نشدن است. امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌توانست مانند بسیاری از حاکمان دنیا در قصرها زندگی کند و از بیت‌المال برای خود انباشته سازد، اما آگاهانه سبکی دیگر برگزید تا دلش به دنیا گره نخورد. ایشان با وصله زدن بر جامه خود و خوردن نان جوین، به همه آموخت که هرچه وابستگی‌های انسان کمتر باشد، آزادتر خواهد بود. این‌رهایی از تعلقات، او را چنان قدرتمند می‌سازد که در برابر

هیچ زورور و فربیی سر خم نکند.

این‌گونه ساده‌زیستی تنها اختصاص به معصومان ندارد. در تاریخ اسلام، ابوذر غفاری را می‌بینیم که در برابر پول‌های معاویه، نه تنها متزلزل نشد، بلکه با قاطعیت تمام بر موضع خود ایستاد. او هیچ چیز از معاویه نمی‌خواست و هیچ ترسی از او نداشت، چون خود را محتاج مال و مقام دنیا نکرده بود. در تاریخ معاصر ایران نیز شهید مدرس نمونه‌ای برجسته از این منش است؛ با همان ساده‌پوشی و قناعت، در برابر استبداد رضاخانی ایستاد و به روشنی نشان داد کسی که دامن همت را از دنیا کوتاه کرده باشد، نه رشوه می‌گیرد و نه تهدید می‌پذیرد. این همان آزادگی‌ای است که از دل ساده‌زیستی می‌روید: انسان هرچه نیازهای خود را به حداقل برساند، سلطه دیگران بر او به صفر می‌رسد.

تربیت فرزندان برای تحمل سختی

یکی از مشکلات جوامع مرفه این است که نسل جدید، سختی را تجربه نکرده است. وقتی کوچک‌ترین مشکل رخ می‌دهد، احساس می‌کند دنیا به پایان رسیده است. درحالی‌که تاریخ اسلام پر است از جوانانی که در سخت‌ترین شرایط رشد کردند. علی اکبر علیه السلام در ناز و نعمت بزرگ نشده بود که در روز عاشورا آن‌گونه بایستد. جامعه‌ای که جوانانش فقط برای رفاه تربیت شوند، در میدان‌های بزرگ تاریخ، دچار تردید می‌شود. قاسم بن الحسن علیه السلام در آسایش طلبی و رفاه‌زدگی تربیت نشده بود که توانست در روز عاشورا، مرگ در راه حق را «أَحْلَى مِنَ الْعَسَل» بداند. آواز کودکی در مکتبی رشد یافت که عزت، ایثار و مقاومت در برابر باطل را می‌آموخت، نه فرار از سختی و دل‌بستگی به دنیا را. اینجاست که تفاوت آشکار می‌شود: اگر جوانان تنها برای مصرف، رفاه و خوش‌گذرانی تربیت شوند، در لحظه‌های سرنوشت‌ساز تاریخ دچار تردید، متزلزل و حتی فرار خواهند شد. چون همیشه به تلخی از دست دادن

رفاه عادت کرده‌اند. جوانی که بداند زندگی چیزی فراتر از خوردن و خوابیدن است، آن‌گاه است که می‌تواند شیرینی حقیقت را حتی در کام مرگ بچشد!

حفظ حافظهٔ مقاومت

ملت‌ها زمانی شکست می‌خورند که خاطرات ایستادگی خود را فراموش کنند. برای همین دشمن تلاش می‌کند خاطرهٔ شهدا، مجاهدان و فداکاری‌ها را کم‌رنگ کند. هر خانواده‌ای که فرزند خود را با زندگی شهدا آشنا می‌کند، در واقع بخشی از قدرت مقاومت جامعه را حفظ می‌کند. هر پدر و مادری که به فرزندش می‌آموزد عزت مهم‌تر از رفاه است، یک سنگر برای آیندهٔ کشور می‌سازد. البته پیش‌تر هم اشاره کردیم که اگر انسان راه عزت را پیش بگیرد رفاه هم برای او محقق خواهد شد، کسی که به دنبال عزت است قطعاً باید قدرتمند شود؛ میرزا علی‌اکبر آزادی متخلص به «گلشن» در این باره می‌گوید:

بروقوی شو اگر راحت جهان طلبی
که در نظام طبیعت ضعیف پامال است
نگر به دفتر کردار مردمان بزرگ
که عز و جاه نصیب رجال فعال است

مطالبه‌گری

باید مطالبه‌گر باشیم. باید از مسئولان بخواهیم که تصمیمات اقتصادی را بر پایهٔ عدالت، تولید، استقلال و حمایت از مردم اتخاذ کنند. باید از هر سیاستی که کشور را وابسته‌تر و آسیب‌پذیرتر می‌کند، پرسش کنیم. باید از هر اقدامی که عزت ملی را تقویت می‌کند، حمایت کنیم و در کنار همهٔ این‌ها، از خودمان نیز آغاز کنیم.

مقاومت فقط در میدان جنگ اتفاق نمی‌افتد.

- گاهی مقاومت یعنی اسیر تبلیغات مصرف‌گرایانه نشدن.
- گاهی مقاومت یعنی ترجیح کالای داخلی بر کالای خارجی.
- گاهی مقاومت یعنی حفظ امید در روزهای سخت.

● گاهی مقاومت یعنی ایستادن کنار خانواده، همسایه و هموطن در شرایط دشوار.

گریز روضهٔ جناب حر علیه السلام

تا اینجا از کسانی سخن گفتیم که دنیا را بر حقیقت ترجیح دادند؛ از عمر سعد گفتیم که حکومت ری را بر یاری فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله ترجیح داد، از خواصی گفتیم که حق را می‌شناختند اما حاضر نبودند برای آن هزینه بدهند، و از مردمی گفتیم که رفاه و آسایش، قدرت تشخیص و تصمیم‌گیری را از آنان گرفته بود.

یکی از زیباترین بخش‌های عاشورا این است که در میان آن همه لغزش و سقوط، مردی پیدا شد که راه بازگشت را انتخاب کرد.

حر بن یزید ریاحی نخستین کسی بود که راه را بر امام حسین علیه السلام بست. او فرمانده‌ای شناخته شده بود، صاحب موقعیت بود، اعتبار داشت و مأموریت مهمی از سوی حکومت به او سپرده شده بود. هنگامی که کاروان امام به سرزمین کربلا رسید، حر در نقطه‌ای ایستاده بود که میان دنیا و آخرت فاصله‌ای بیش نبود.

اما صبح عاشورا اتفاقی در درون حر رخ داد. نقل است که بدن او می‌لرزید. یکی از همراهانش با تعجب گفت: اگر از من بپرسند شجاع‌ترین مرد کوفه کیست، نام تو را می‌برم؛ این لرزشی که در تو می‌بینم، چیست؟

حر پاسخ داد: به خدا سوگند خود را میان بهشت و جهنم می‌بینم.

این جمله، فقط سخن یک فرمانده نظامی نیست؛ سخن انسانی است که پرده‌های غفلت از برابر چشمانش کنار رفته است. حر فهمید مسئله فقط یک اختلاف سیاسی یا یک نزاع قبیله‌ای نیست؛ مسئله، ایستادن در برابر حجت خداست.

حزّ می‌توانست مانند بسیاری دیگر برای خود توجیه بیاورد. می‌توانست بگوید: من مأّمور بودم. می‌توانست بگوید: تصمیم‌گیرنده اصلی نبودم. می‌توانست مسئولیت را به گردن دیگران بیندازد، اما هیچ‌یک از این کارها را نکرد.

او شجاعت بازگشت داشت. از فرماندهی گذشت. از موقعیت اجتماعی گذشت. از آینده‌ای که حکومت برای او ترسیم کرده بود گذشت و به‌سوی حقیقت بازگشت.

این یکی از مهم‌ترین درس‌های عاشوراست. بزرگ‌ترین خطر برای انسان، اشتباه کردن نیست؛ اصرار بر اشتباه است.

امروز هم این درس برای ما زنده و جاری است. ممکن است کسی در تحلیل مسائل کشور دچار خطا شده باشد، ممکن است از روی ترس یا ناامیدی، قدرت مقاومت ملت ایران را دست‌کم گرفته باشد، ممکن است هزینه‌های ایستادگی را دیده باشد اما هزینه‌های سنگین سازش را ندیده باشد؛ اما پیام حزّ این است که راه بازگشت همیشه باز است.

ملت ایران در سال‌های سخت بارها نشان داده است که اهل بازگشت به حقیقت و تجدیدعهد با آرمان‌های خود است. هرگاه خطری متوجه اسلام و ایران شده، مردم از سلاقی و اختلافات عبور کرده و حول محور حق و عزت ملی گرد آمده‌اند. این روحیه، همان روحیه‌ای است که جامعه را از سرنوشت کوفه دور می‌کند.

امشب که نام حزّ را می‌بریم، باید از خود بپرسیم: اگر ما در آن میدان بودیم، در کدام سو می‌ایستادیم؟ و مهم‌تر از آن، اگر روزی فهمیدیم که در تحلیل یا رفتار خود دچار خطا شده‌ایم، آیا شجاعت بازگشت خواهیم داشت؟

روضه حزّ از همین جا آغاز می‌شود که مردی که چند روز پیش راه را بر حسین (علیه السلام) بسته بود، اکنون با دلی شکسته و سربه‌زیر افکنده، به‌سوی

خیمه‌های امام می‌آید. شرمنده است. نگران است. می‌ترسد که دیگر راهی برای جبران نباشد.

با صدایی آمیخته به اشک عرض می‌کند: آیا برای من راه توبه‌ای هست؟ حسین علیه السلام، همان امام رحمت و کرامت، او را ناامید نمی‌کند و می‌فرماید: آری، خداوند توبه تو را می‌پذیرد.

چه زیباست که نخستین شهید سپاه امام حسین علیه السلام، مردی است که در آخرین لحظه، راه را پیدا کرد؛ تا تاریخ بداند که در مکتب حسین، تا زمانی که انسان زنده است، راه بازگشت به سوی حقیقت بسته نیست.



حرف پنجم

عاشورا؛ مدرسه مقاومت

درس‌هایی که برای مقاومت باید آموخت







سیر بحث:

عاشورا مدرسهٔ مقاومت است که در آن، انسان به جای تسلیم غریزه، ارزش‌ها را بر زندگی ترجیح می‌دهد؛ درسی که به نوجوانی چون عبدالله بن حسن می‌آموزد جان خود را سپر امام کند و عزّت را بر ذلّت برگزیند. از شهادت به عنوان سودآورترین معامله تا صبر اجتماعی، شجاعت اقتصادی و گام‌های پنج‌گانهٔ امید و مسئولیت‌پذیری، همگی نسخه‌ای جامع برای ایستادگی در برابر هر فشاری است.





بسم الله الرحمن الرحيم

«أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخِلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ»^۱

(آیا پنداشتید که وارد بهشت می شوید، حال آنکه هنوز خدا جهادگران و صابران از شما را مشخص نکرده است؟)

چه عاملی انسان را مقابل غریزه اش قرار می دهد؟

دانشمندان می گویند: «انسان یک توانایی خاص دارد. به این توانایی شگفت انگیز که انسان بدون فکرکردن و به صورت غریزی در برابر خطر واکنش نشان می دهد، "پاسخ جنگ یا گریز" می گویند. این، یک نوع سیستم هشدار سریع در بدن ماست. وقتی مغز خطری را حس می کند، بدون اینکه شما بخواهید، بلافاصله دستوری صادر می شود. فرماندهی این عملیات بر عهده بخشی از دستگاه عصبی به نام "دستگاه عصبی سمپاتیک" است و مهم ترین نیروی اجرایی آن هم هورمونی به نام "آدرنالین" است».

چیزی مثل بستن چشم، وقتی چیزی به طرفش می آید؛ یک «رفلکس دفاعی» ساده که در مغز پردازش می شود، اما آن «پاسخ جنگ یا گریز» که تمام بدن را درگیر می کند و ضربان قلب و نفس را تند می کند بسیار قوی تر عمل می کند؛ به عبارت ساده، یکی یک واکنش سریع و موضعی است و دیگری یک آماده باش کامل و فراگیر در کل وجود انسان.

اما چه می‌شود یک نوجوان در شرایط جنگی که پر از خوف و ترس است و با چشم خود دیده است که عزیزانش کشته شده‌اند - و طبیعی است که باید بترسد و دنبال پناهگاهی بگردد - این کار را نمی‌کند؟

صحنه‌هایی که در روز عاشورا ثبت شده با محاسبات عادی دنیا سازگار نیست. وقتی روز عاشورا به لحظات پایانی خود نزدیک می‌شد و بسیاری از یاران امام حسین (علیه السلام) به شهادت رسیده بودند، در همین هنگام، عبدالله از خیمه بیرون آمد. حضرت زینب (علیه السلام) تلاش کرد او را بازگرداند؛ اما او دست خود را از دستان عمه‌اش رها کرد و به سوی میدان دوید. خودش را به عمومیش رساند و فریاد زد: «به خدا سوگند از عمومیم جدا نمی‌شوم». سپس دست خود را سپر امام قرار داد. شمشیر فرود آمد و دستش به پوست آویزان شد. در آن لحظه فریاد زد: «یا عَمَّاه!» و در آغوش امام آرام گرفت.

سؤال اینجاست: چه چیزی یک نوجوان را به چنین نقطه‌ای می‌رساند؟ چه عاملی باعث می‌شود کسی که همه راه‌های بازگشت برایش باز است و حتی غریزه‌اش به او دستور می‌دهد از خطر فرار کند، آگاهانه به سوی خطر حرکت کند؟

مدرسه تربیتی مقاومت

برخی از تحلیلگران تاریخ، عاشورا را صرفاً یک نبرد نظامی می‌بینند؛ اما عاشورا پیش از آنکه یک نبرد نظامی باشد، یک مدرسه تربیتی است.

عبدالله بن حسن (علیه السلام) هنوز به سن جوانی نرسیده بود، اما در این مدرسه، حقیقتی را فهمیده بود که بسیاری از بزرگان کوفه نفهمیده بودند. او فهمیده بود که گاهی حفظ یک ارزش، از حفظ جان مهم‌تر است. شاید به همین دلیل باشد که در طول تاریخ، بسیاری از حرکت‌های بزرگ را نه ثروتمندان آغاز کرده‌اند و نه صاحبان قدرت؛ بلکه کسانی آغاز کرده‌اند که به چیزی فراتر از منافع شخصی خود ایمان داشته‌اند.

در مدرسه مقاومت چه درس‌هایی داده می‌شود؟ چه نوع تربیتی انجام می‌شود که کوچک و بزرگ را آماده فداکاری برای اسلام می‌کند؟ چه باوری در درون انسان‌ها به وجود می‌آید و چه بینشی به انسان‌ها می‌دهد که گرایش آنان را به رفتارهای این‌چنینی سوق می‌دهد؟

درس اول مدرسه مقاومت:

«شهادت؛ سودآورترین معامله»

در نگاه رایج دنیا، انسان عاقل کسی است که سود خود را حفظ کند و از زیان بگریزد. تاجر موفق کسی است که سرمایه‌اش را از دست ندهد و بیشترین منفعت را به دست آورد. امام شهیدمان در این مورد می‌فرماید:

«جوان‌ها! برادرها! شهادت، مرگ تاجران و مرگ آدم‌های زرنگ است. این هدیه را خدا به چه کسی می‌دهد؟ خدا این هدیه را ارزان نمی‌دهد؛ به کسانی می‌دهد که در راه او مجاهدت کنند».

«اینکه آدم روغن ریخته جان خودش را نذر امامزاده کند و قبول شود، نعمت خدا نیست؟ این روغن که ریخته شده است، این عمر که از دست رفته است، این مرگ که ناگزیر است؛ آنگاه انسان باید همین مرگ ناگزیر را به خدا بفروشد، به قیمت بهشت و سعادت ابدی "ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم و اموالهم بأن لهم الجنة يقاتلون في سبيل الله فيقتلون و يقتلون"»^۱.

از این منظر، شهادت یک حرکت احساسی و هیجانی نیست؛ یک انتخاب کاملاً عقلانی است. انسانی که به آخرت یقین دارد، میان عمر کوتاه دنیا و حیات جاودانه مقایسه می‌کند. او فقط قیمت را نمی‌بیند؛ ارزش را هم می‌بیند. به همین دلیل است که در شب عاشورا، وقتی امام حسین (علیه السلام) به یاران خود اجازه رفتن داد، بسیاری از آنان سخنانی گفتند که برای نگاه مادی

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار خانواده‌های شهدای استان کرمان، ۱۳ دی ۱۳۹۹.

قابل فهم نیست. مسلم بن عوسجه عرض کرد: «به خدا سوگند اگر بدانم کشته می‌شوم، سپس زنده می‌شوم، سپس سوزانده می‌شوم و خاکسترم را بر باد می‌دهند و این کار هفتاد بار تکرار می‌شود، باز هم تو را رها نخواهم کرد».^۱

درس دوم مدرسه مقاومت:

«صبر اجتماعی؛ چگونه یک جامعه در سختی‌ها فرو نمی‌پاشد؟»

یکی از واقعیت‌های تاریخ این است که ملت‌ها معمولاً در یک روز شکست نمی‌خورند. کمتر پیش آمده است که یک جامعه تنها با یک حمله نظامی یا یک بحران اقتصادی از پا درآید. آنچه ملت‌ها را زمین گیر می‌کند، فرسایش تدریجی روحیه و امید است. بسیاری از دشمنان نیز دقیقاً بر همین نقطه تمرکز می‌کنند. آنان همیشه به دنبال نابودی فیزیکی یک جامعه نیستند؛ گاهی فقط می‌خواهند مردم را خسته کنند؛ خسته از مقاومت و خسته از ادامه مسیر. اما نقطه مقابل آن، صبر است.

روز عاشورا هرچند اوج مصیبت بود، اما پایان مقاومت اهل بیت (علیهم‌السلام) محسوب نمی‌شد. در واقع می‌توان گفت بخش دشوارتر این مسیر از عصر عاشورا آغاز شد. مردان کاروان به شهادت رسیده بودند، خیمه‌ها سوخته بود و کودکان و زنان، داغ‌دار و بی‌پناه شده بودند. اکنون باید رنج اسارت را نیز تحمل می‌کردند؛ مسیری طولانی که از کربلا آغاز می‌شد و تا کوفه و شام ادامه می‌یافت.

در چنین شرایطی که بسیاری از انسان‌ها تاب نمی‌آورند، ما با شخصیتی روبه‌رو می‌شویم که معنای تازه‌ای از مقاومت را به نمایش می‌گذارد. هنگامی که کاروان اسرا وارد کوفه شد، عبیدالله بن زیاد با غرور و سرمستی از پیروزی، حضرت زینب (علیها السلام) را مخاطب قرار داد و پرسید: «کار خدا را با برادرت چگونه

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۹۹.

دیدی؟» او انتظار داشت نشانه‌های شکست و ناامیدی را در چهره دختر امیرالمؤمنین (علیه السلام) مشاهده کند، اما پاسخی شنید که قرن‌هاست الهام‌بخش آزادگان جهان است: «ما رأيتُ إلا جميلاً»: (جز زیبایی چیزی ندیدم).

حضرت زینب (علیه السلام) مصیبت را انکار نمی‌کرد. داغ برادر، فرزندان، برادرزادگان و یاران را از یاد نبرده بود. آنچه نگاه او را متفاوت می‌کرد، افقی بود که فراتر از رنج‌های ظاهری را می‌دید. او می‌دانست که این خون‌ها هدر نرفته‌اند و این سختی‌ها سرآغاز بیداری امت اسلامی خواهد شد.

در واقع یکی از رازهای صبر اجتماعی همین است. جامعه‌ای که تنها به مشکلات امروز خیره شود، به تدریج امید خود را از دست می‌دهد؛ اما جامعه‌ای که مقصد را فراموش نکند، توان عبور از دشواری‌ها را پیدا می‌کند.

نمونه‌های این حقیقت را در روزگار معاصر نیز می‌توان مشاهده کرد. در سال‌های دفاع مقدس، خانواده‌های بسیاری عزیزان خود را از دست دادند، اما همین خانواده‌ها به نماد استقامت و امید تبدیل شدند. بارها دیده‌ایم مادران شهدا در حالی که داغ فرزند را بر دل داشتند، دیگران را به ایستادگی و ادامه راه دعوت می‌کردند.

امام شهیدمان در این خصوص فرمودند:

«خانواده شهید، مادر شهید، پدر شهید، همسر و فرزندان شهید، برادران و خواهران و نزدیکان و دوستان شهید - که اگر این جوان با مرگ معمولی از دنیا رفته بود، این‌ها گریبان پاره می‌کردند و صبر نمی‌کردند - در مقابل خون این شهید، آن‌چنان صبر و متانت و آرامش و استقامتی نشان می‌دادند که انسان متحیر می‌ماند. مادر دو شهید به من گفت: "من بچه‌هایم را خودم دفن کردم، در خاک گذاشتم و دستم نلرزید" پدر چند شهید گفت: "اگر چند برابر این‌ها من بچه داشتم، حاضر بودم آن‌ها را در راه خدا بدهم". این چه

عنصری است؟ این چه جوهری است؟ این چه برق درخشنده‌ای است که خدا در دل حادثه شهادت قرار داده است که این جور دنیای تاریک را روشن می‌کند؟^۱

چهار شهید داده‌ام که گریه شما را نبینم!

معروف است که «فاطمه عباسی‌ورده» مادر شهیدان جوادنیا که او را «ام‌ال‌بنین ایران» می‌نامیدند، با ذکر خاطره‌ای از دیدار حضرت امام خمینی (ره) با خانواده شهید، بیان می‌کند که: «در دیدار با حضرت امام عکس فرزندانم را یک‌به‌یک از زیر چادرم درآورده و به امام نشان دادم. امام عکس یونسم را که دید شروع کرد به گریه کردن جوری که شانه‌هایشان می‌لرزید. با دیدن این موضوع فوری عکس‌ها را جمع کردم و رو به امام گفتم: **من چهار شهید داده‌ام که گریه شما را نبینم!**»

اما این قضیه، در طول انقلاب، فقط در موضوعی مانند شهادت جاری نبود؛ بلکه یکی از مهم‌ترین عرصه‌هایی که مردم ایران اسلامی صبوری کرده‌اند در موضوعات اقتصادی و در شرایط جنگ شدید اقتصادی بوده است؛ جایی که مقاومت بسیاری از مردم دنیا شکسته می‌شود، در ایران به عنوان نقطه قوت شناخته می‌شود.

مردم می‌دانند دشمن تصمیم دارد عزت را از آن‌ها گرفته و آنان را ذلیل کند؛ از این رو مقاومت سختی در این زمینه شکل گرفته است و با همه سختی‌ها در همین جنگ سوم تحمیلی ببینید مردم چگونه مقاومت کردند. قیمت اجناس در همین چند ماه جنگ چندبرابر شده است و بسیاری از مردم در خرید مایحتاج کم‌توان شده‌اند، اما با این حال صبر بی‌مانندی از خود نشان می‌دهند. اگرچه اصلاح ساختارهای اقتصادی نیز یکی از مهم‌ترین مطالبه‌ها و خواسته‌های مردم از مسئولان جمهوری اسلامی است.

۱. بیانات در جمع جانبازان و ایثارگران و خانواده‌های شهدای استان فارس

درس سوم مدرسه مقاومت:

«شجاعت اقتصادی هنگام ترس از فقر»

اگر بخواهیم یکی از قدیمی‌ترین سلاح‌های دشمنانِ حق را نام ببریم، آن سلاح نه شمشیر بوده و نه زندان. بسیاری از اوقات، مؤثرترین سلاح دشمن **ترساندن مردم از فقر** بوده است. دشمن می‌داند انسانی که از گرسنگی می‌ترسد، زودتر تسلیم می‌شود. انسانی که آینده را تاریک ببیند، آسان‌تر امتیاز می‌دهد.

در زمان صدر اسلام، قریش تصمیم گرفت کار اسلام را یکسره کند، اما نه با جنگ، بلکه با فشار اقتصادی. به همین دلیل پیمانی نوشتند و بنی‌هاشم را در محاصره اقتصادی قرار دادند. نه خریدی، نه فروشی، نه رفت و آمدی، نه ازدواجی. مسلمانان و خاندان پیامبر در دره‌ای به نام «**شعب ابی طالب**» محصور شدند. نوشته‌اند که کار به جایی رسید که صدای گریه کودکان از گرسنگی در شب‌های مکه شنیده می‌شد. گاهی غذایی اندک و مخفیانه به آنان می‌رساندند. سختی به حدی بود که برخی برگ درختان و گیاهان بیابان را مصرف می‌کردند تا زنده بمانند.

سه سال محاصره اقتصادی، فشار معیشتی، سه سال جنگ نان. اما نتیجه چه شد؟ آیا مسلمانان دست از پیامبر برداشتند؟ آیا ابوطالب از حمایت رسول خدا دست کشید؟ آیا خدیجه کبری (ع) که بخش بزرگی از ثروت خود را در راه اسلام هزینه کرده بود، از انتخاب خود پشیمان شد؟ هرگز. زیرا آنان چیزی داشتند که محاسبات مادی قریش آن را نمی‌فهمید: ایمان. دشمن تصور می‌کرد اگر سفره را کوچک کند، ایمان نیز کوچک می‌شود؛ اما تاریخ نشان داد که گاهی انسان مؤمن در سختی‌ها بزرگ‌تر می‌شود. در دهه‌های اخیر نیز دشمنان ملت ایران بارها اعلام کرده‌اند که هدفشان فشار بر معیشت مردم است. تحریم‌ها، جنگ ارزی، عملیات روانی اقتصادی و بزرگ‌نمایی مشکلات، همه با یک هدف دنبال شده است: شکستن اراده مردم. حتی در

میانۀ جنگ تحمیلی سوم، آمریکا اعلام کرد که عملیات خشم اقتصادی را بر علیه ملت ایران آغاز کرده است.

در روزهای سخت دفاع مقدس، بسیاری از خانواده‌ها با حداقل امکانات زندگی می‌کردند. مادران شهدا نه تنها از انقلاب روی گردان نشدند، بلکه فرزندان دیگر خود را نیز راهی جبهه کردند.

در کتاب «بیستون عشق» می‌خوانیم:

«ببینید؛ مثلاً اون زمان روغن، نمی‌دونم، برنج و قند و شکر، این‌ها همه کوپنی بود؛ ولی همین شکری که کوپنی می‌دادند به ملت، وقتی ما می‌رفتیم بارها می‌شد اول جنگ که اینجا هنوز مسجد کامل نشده بود، بیشتر کارها از خانه شروع می‌شد. یکی این خونه سر کوچمون بود که زیرزمینش رو کرده بود ستاد کار؛ هنوز بسیجمون تشکیل نشده بود. وقتی که یک شکر یا روغنی که ۴۵۰ گرم ماهیانه کوپنی به مردم می‌دادند، این ۴۵۰ گرم وقتی ما اعلام می‌کردیم فردا مثلاً می‌خواهیم آش بپزیم، مربا بپزیم، می‌آوردند.» یا در جای دیگه این کتاب می‌خوانیم که خانم‌هایی از اهالی روستایی در شهر داراب، مهریه‌شان را به جبهه‌ها می‌دادند. نقل می‌کنند: «با وجود اینکه دو فرزندم در جبهه حضور داشتند ولی به خاطر رضای خدا مهریه‌ام را تقدیم کردم تا قسمتی از هزینه یک رزمنده تامین شود و آن مهریه چه بود؟ ۱۰ اصله درخت نخل خرما!»^۱

در سال‌های اخیر نیز بارها دیده‌ایم که مردم ایران در حوادث مختلف، از سیل و زلزله گرفته تا بحران‌های اقتصادی، چگونه به کمک یکدیگر شتافته‌اند. این روحیه همدلی، سرمایه‌ای است که در هیچ بانکی ثبت نمی‌شود، اما از بسیاری ذخایر اقتصادی ارزشمندتر است.

۱. سمیه سادات شفیعی، بیستون عشق، ص ۲۱۲.

شجاعت اقتصادی دقیقاً از همین جا آغاز می‌شود:

- شجاعت اقتصادی یعنی جامعه بداند که مشکلات را باید حل کرد، اما نباید از آن‌ها ترسید.
 - یعنی گرانی را انکار نکند، اما امید را هم از دست ندهد.
 - یعنی برای اصلاح اقتصاد مطالبه‌گر باشد، اما آینده را تیره و بن‌بست نبیند.
 - یعنی به جای تسلیم‌شدن در برابر فشار، ظرفیت‌های خود را فعال کند.
- ملت‌هایی که تاریخ را ساخته‌اند، ملت‌هایی نبوده‌اند که هرگز سختی نکشیده‌اند؛ بلکه ملت‌هایی بوده‌اند که سختی‌ها را به سکوی پیشرفت تبدیل کرده‌اند و شاید یکی از رازهای ماندگاری عاشورا نیز همین باشد؛ اینکه به ما می‌آموزد انسان مؤمن، پیش از آنکه با کمبودها بجنگد، با ترس‌ها می‌جنگد.

درس چهارم مدرسه مقاومت

«حفظ عزت در سختی»

تاریخ بشر پر از لحظاتی است که انسان‌ها ناچار شده‌اند میان دو راه، یکی را انتخاب کنند؛ راهی که به ظاهر آسان‌تر و کم‌هزینه‌تر بوده است، اما بهای آن از دست‌دادن عزت و کرامت بوده، و راهی که دشواری و رنج بیشتری داشته، اما انسان را سربلند و آزاد نگه می‌داشته است. بسیاری از حوادث بزرگ تاریخ را می‌توان از دریچه همین انتخاب فهمید.

صدها هزار کشته در لنین‌گراد

در جنگ جهانی دوم، شهر لنین‌گراد (سنت پترزبورگ کنونی) حدود ۸۷۲ روز در محاصره ارتش آلمان قرار گرفت. قحطی به حدی رسید که سهمیه نان برخی مردم به حدود ۱۲۵ گرم در روز کاهش یافت. صدها هزار نفر از گرسنگی

جان باختند.^۱ باوجود این شرایط، شهر تسلیم نشد. بسیاری از مردم، باور داشتند که تسلیم شدن نه تنها اشغال شهر، بلکه شکستن غرور و هویت ملی آنان است.

هرچند عوامل متعددی در شکل‌گیری حادثه عاشورا نقش داشتند، اما در روز عاشورا یک انتخاب بزرگ پیش روی امام حسین (علیه السلام) قرار گرفت؛ انتخابی که از زبان خود آن حضرت برای همیشه در تاریخ ثبت شده است. هنگامی که سپاه دشمن راه هرگونه بازگشت را بست و خواستار تسلیم شدن امام شد، حضرت فرمود: «أَلَا وَإِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَيْنِ؛ بَيْنَ السِّلَّةِ وَالذِّلَّةِ، وَهِيَهَاتَ مَنَا الذِّلَّةُ»؛ (این فرزند نامشروع، مرا میان دو راه قرار داده است؛ میان شمشیر و ذلت، و هیهات که ما تن به ذلت دهیم).^۲

این جمله تنها یک شعار حماسی نیست؛ خلاصه یک جهان‌بینی است. امام حسین (علیه السلام) نمی‌فرماید که سختی وجود ندارد. اتفاقاً سخت‌ترین راه را انتخاب می‌کند، اما به ما می‌آموزد که همه سختی‌ها یکسان نیستند. گاهی سختی مقاومت، انسان را بزرگ می‌کند و گاهی آسایش ناشی از تسلیم، روح انسان را کوچک و حقیر می‌سازد.

برای فهم بهتر این حقیقت، کافی است نگاهی به زندگی آزادگان تاریخ بیندازیم. در دوران مبارزات مردم هند علیه استعمار انگلیس، بسیاری از رهبران نهضت استقلال سال‌ها زندان، تبعید و محرومیت را تحمل کردند. آنان می‌توانستند با پذیرش سلطه بیگانه، زندگی آرام‌تری داشته باشند، اما ترجیح دادند هزینه آزادی را بپردازند.

۱. دانشنامه تاریخ جهان: www.worldhistory.org مقاله‌ای با عنوان «محاصره ی لنین‌گراد - siege-of-leningrad»

۲. احمدبن علی طبرسی، الاحتجاج علی اهل اللجاج، ج ۲، ص ۳۰۰.

خاک می خوریم ولی خاک نمی دهیم!

در تاریخ معاصر ایران نیز نمونه های مشابه فراوان است. ستارخان در خاطراتش می گوید:

«من هیچ وقت گریه نکردم، چون اگر گریه می کردم آذربایجان شکست می خورد و اگر آذربایجان شکست می خورد ایران شکست می خورد. اما یک بار گریستم و آن زمانی بود که ۹ ماه در محاصره بودیم بدون آب و بدون غذا. از قرارگاه آمدم بیرون، مادری را دیدم با کودکی در بغل، کودک از فرط گرسنگی به سمت بوته علفی رفت و به دلیل ضعف شدید بوته را با خاک ریشه می خورد. با خودم گفتم الان مادر کودک مرا ناسزا می دهد و می گوید لعنت به ستارخان. اما مادر، فرزند را در آغوش گرفت و گفت: "اشکالی ندارد فرزندم، خاک می خوریم، اما خاک نمی دهیم." آنجا بود که اشک از چشمانم سرازیر شد»^۱.

مقاومت در اقتصاد

در مقابل، مقاومت هزینه دارد. ممکن است با فشار اقتصادی، کمبودها یا دشواری های مختلف همراه باشد. اما تفاوت اساسی در این است که ملت مقاوم، اختیار سرنوشت خود را حفظ می کند. او می تواند اشتباه کند، اصلاح کند، پیشرفت کند و آینده خود را بسازد؛ درحالی که ملت وابسته، حتی اگر رفاه نسبی داشته باشد، ناچار است در چارچوبی حرکت کند که دیگران برایش تعیین کرده اند.

از همین رو، اقتصاد مقاومتی، الگویی اقتصادی که امام شهید در دهه نود ارائه کردند، پیش از آنکه یک برنامه اقتصادی باشد، یک نگاه به انسان و جامعه است. این نگاه بر این باور استوار است که عزت یک ملت، سرمایه ای نیست که بتوان آن را با هیچ رفاه زودگذری معاوضه کرد:

۱. عباس پناهی ماکویی [و غلام خاتون]، گلچین خاطرات ستارخان.

- مشکلات اقتصادی باید حل شوند
- ضعف‌های مدیریتی باید اصلاح شوند
- معیشت مردم باید بهبود یابد

اما راه حل این مشکلات نباید به قیمت از دست رفتن استقلال، عزت و هویت یک ملت تمام شود.

درس پنجم مدرسه مقاومت:

(گام‌های مقاومت)

مقاومت، پیش از آنکه یک رفتار سیاسی باشد، یک سبک زندگی است؛ شیوه‌ای از اندیشیدن و عمل کردن که انسان را در برابر فشارها، وسوسه‌ها و دشواری‌ها استوار نگه می‌دارد.

گام اول مقاومت: حفظ امید

دشمنان هر جامعه‌ای پیش از آنکه به منابع اقتصادی یا توان نظامی آن حمله کنند، تلاش می‌کنند امید مردم را هدف قرار دهند. جامعه ناامید، حتی اگر امکانات فراوانی داشته باشد، توان حرکت و پیشرفت خود را از دست می‌دهد. در مقابل، جامعه امیدوار می‌تواند از دل کمبودها و مشکلات نیز راهی برای رشد پیدا کند. به همین دلیل قرآن کریم بارها مؤمنان را از یأس و ناامیدی برحذر داشته است؛ زیرا ناامیدی آغاز بسیاری از شکست‌هاست.

مدرسه‌های مخفی لهستان

پس از اشغال لهستان توسط آلمان نازی در سال ۱۹۳۹، بسیاری از مدارس متوسطه و تقریباً تمام مراکز آموزش عالی تعطیل شدند. سیاست نازی‌ها این بود که مردم لهستان تنها در حد سواد ابتدایی آموزش ببینند و از شکل‌گیری نسل تحصیل کرده جلوگیری شود. در واکنش به این سیاست، معلمان و استادان لهستانی «سازمان آموزش مخفی» را تشکیل دادند و کلاس‌های

درس را در خانه‌ها، زیرزمین‌ها و مکان‌های مخفی ادامه دادند. تا سال ۱۹۴۴ حدود یک و نیم میلیون دانش‌آموز در آموزش ابتدایی زیرزمینی و نزدیک به صد هزار نفر در آموزش متوسطه مخفی شرکت داشتند. این شبکه آموزشی، امید به آینده و هویت ملی لهستان را در سخت‌ترین سال‌های اشغال زنده نگه داشت و یکی از عوامل مهم بازسازی کشور پس از جنگ شد.^۱

گام دوم: تقویت روحیه مسئولیت‌پذیری

یکی از آسیب‌های جوامع در شرایط سخت آن است که همه مشکلات را به گردن دیگران بیندازند و خود را از هر مسئولیتی معاف بدانند. درحالی‌که مقاومت زمانی شکل می‌گیرد که هر فرد سهم خود را در اصلاح امور بپذیرد. کاسب، کارگر، استاد دانشگاه، طلبه، مدیر، تولیدکننده و مصرف‌کننده، هر یک نقشی در ساختن آینده جامعه دارند. جامعه‌ای که همه منتظر اقدام دیگران باشند، به جایی نخواهد رسید.

در سال ۱۲۶۹ شمسی (۱۳۰۹ قمری)، ناصرالدین شاه قاجار امتیاز انحصاری خرید، فروش و صادرات تنباکوی ایران را به یک شرکت انگلیسی واگذار کرد. این قرارداد که به «رژی» معروف شد، معیشت هزاران کشاورز، تاجر، صنعتگر و کارگر ایرانی را تهدید می‌کرد.

پس از فتوای تاریخی میرزای شیرازی مبنی بر تحریم استعمال تنباکو، اتفاق مهمی رخ داد: مردم فقط به اعتراض زبانی اکتفا نکردند، بلکه هر قشر مسئولیت خود را پذیرفت.

- کشاورزان از تحویل محصول خودداری کردند.
- تاجران و بازاریان، خرید و فروش تنباکو را متوقف کردند؛ با اینکه این کار به ضرر آنان بود.

● صاحبان کارگاه‌ها و فعالان اقتصادی از حرکت اعتراضی پشتیبانی کردند.

● مردم عادی نیز از مصرف تنباکو دست کشیدند؛ حتی در خانه‌های اشراف و دربار.

● در برخی شهرها، بازاریان برای هفته‌ها مغازه‌های خود را بستند و هزینه اقتصادی این اقدام را پذیرفتند.

آنان نگفتند: «علما باید مسئله را حل کنند» یا «دولت خودش فکری بکند». هر گروه سهم خود را بر عهده گرفت. نتیجه این همبستگی آن بود که حکومت قاجار و طرف انگلیسی نتوانستند قرارداد را اجرا کنند و سرانجام شاه ناچار شد امتیاز را لغو کند.

گام سوم: حمایت از تولید و توان داخلی

تجربه بسیاری از کشورها نشان داده است که استقلال اقتصادی بدون تقویت ظرفیت‌های درونی امکان‌پذیر نیست. البته حمایت از تولید داخلی به معنای چشم‌پوشی از ضعف‌ها و کاستی‌ها نیست؛ بلکه به این معناست که جامعه، در کنار مطالبه کیفیت و اصلاح، به تقویت بنیه اقتصادی خود نیز توجه داشته باشد. هیچ ملتی با تضعیف توان داخلی خود به پیشرفت پایدار نرسیده است.

گام چهارم: حفظ همبستگی اجتماعی

یکی از زیباترین جلوه‌های مقاومت در تاریخ معاصر ایران، حضور مردم در کنار یکدیگر در روزهای سخت بوده است. در حوادث طبیعی، در دوران دفاع مقدس و در بسیاری از بحران‌های اجتماعی، مردم نشان داده‌اند که سرمایه اصلی یک ملت فقط منابع مادی نیست؛ بلکه اعتماد، همدلی و احساس مسئولیت متقابل است. جامعه‌ای که افراد آن به فکر یکدیگر باشند، از بسیاری از بحران‌ها عبور خواهد کرد.

حتما به یاد دارید در سیل سال ۱۳۹۸، زمانی که استان‌های گلستان، لرستان و خوزستان گرفتار آب‌گرفتگی شده بودند، هزاران نفر از مردم بدون هیچ وظیفه‌ی اداری یا سازمانی راهی مناطق آسیب‌دیده شدند. جوانان در ساخت سیل‌بندها کنار هم ایستادند، خانواده‌ها کمک‌های خود را جمع‌آوری کردند و کامیون‌های امدادی از سراسر کشور به سمت مناطق سیل‌زده حرکت کردند. در روزهای سخت، بزرگ‌ترین سرمایه‌ی ایران در قالب همدلی و همبستگی مردم خود را نشان داد و تصاویر ماندگاری در تاریخ ثبت کرد.

گام پنجم: مطالبه‌گری عاقلانه و مسئولانه

مقاومت به معنای سکوت در برابر خطاها نیست. جامعه‌ی مقاوم، جامعه‌ای است که از مسئولان خود مطالبه می‌کند، خواهان تصمیمات درست اقتصادی است، با فساد و ناکارآمدی مقابله می‌کند و نسبت به آینده کشور حساس است. مطالبه به معنای تخریب نیست؛ همان‌گونه که امید به معنای چشم‌پوشتن بر مشکلات نیست. این دو باید در کنار یکدیگر قرار گیرند.

در شرایط امروز، یکی از مهم‌ترین مصادیق این مطالبه‌گری، پیگیری سیاست‌های اقتصادی صحیح، حمایت از تولید ملی، مقابله با رانت و فساد و حفظ عزت و استقلال کشور در عرصه‌ی تصمیم‌گیری‌های کلان است. همان‌گونه که در میدان نبرد نظامی نمی‌توان پرچم عزت را بر زمین گذاشت، در میدان اقتصاد نیز نباید اجازه داد فشارها و تهدیدها اراده‌ی یک ملت را در هم بشکنند.

گریز روضه‌ی عبدالله بن الحسن علیه السلام

اما در میان همه‌ی این درس‌ها، هنوز یک سؤال باقی مانده است. چه چیزی سبب می‌شود انسانی در لحظه‌ی خطر، همه این آموزه‌ها را به عمل تبدیل کند؟ چه عاملی باعث می‌شود نوجوانی که می‌تواند در گوشه‌ای امن بماند،

خود را به قلب میدان برساند و از امام زمان خویش دفاع کند؟

پاسخ این سؤال را باید در آخرین صحنه این گفتار جست‌وجو کرد؛ در صحنه‌ای که نام آن با نوجوانی از خاندان امام حسن مجتبی علیه السلام گره خورده است؛ نوجوانی که بایک حرکت کوتاه، معنای واقعی مقاومت را برای همیشه در تاریخ ثبت کرد.



حرف ششم

اسارت‌ملتها

یهود چگونه امت‌ها را زمین می‌زند؟







سیر بحث:

در این حرف به بررسی سلطهٔ پنهان اقتصادی یهود در تاریخ صدر اسلام و تطبیق آن با جهان امروز می‌پردازیم. با اشاره به داستان یهود مدینه و ابزارهایی مانند ربا، تحریم‌های مالی و تغییر نظام ارزش‌ها به سمت مصرف‌گرایی، نشان می‌دهیم که خطرناک‌ترین نوع سلطه، اسارت ذهنی و وابستگی اقتصادی ملت‌ها است. در پایان، راهکارهایی مانند اصلاح سبک زندگی، تقویت اقتصاد مولد و حفظ عزت ملی برای مقاومت ارائه می‌شود.





بسم الله الرحمن الرحيم

«الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَنُوعُ مِثْلُ الرِّبَا»^۱

(آنان که ربا می‌خورند، در قیامت چون کسانی از قبر برمی‌خیزند که به افسون شیطان دیوانه شده باشند و این به کیفر آن است که گفتند: ربا نیز چون معامله است).

اسارتی که دیده نمی‌شود!

حکایت معروفی هست در مورد فیل‌ها که می‌گویند: «هنگامی که فیل هنوز کوچک است، پای او را با طناب به میخی محکم می‌بندند. بچه فیل بارها تلاش می‌کند خود را رها کند، اما موفق نمی‌شود. روزها و ماه‌ها می‌گذرد و حیوان کم‌کم باور می‌کند که فرار کردن ممکن نیست.

سال‌ها بعد، همان فیل به حیوانی چندتنی تبدیل می‌شود؛ حیوانی که به راحتی می‌تواند آن میخ را از زمین بیرون بکشد، اما دیگر تلاشی نمی‌کند. نه به خاطر ضعف جسمی، بلکه به خاطر اسارتی که در ذهن او شکل گرفته است.»

شاید این داستان بیش از آنکه دربارهٔ حیوانات باشد، دربارهٔ انسان‌ها و

ملت‌ها باشد. آیا همهٔ اسارت‌ها با زنجیر و زندان اتفاق می‌افتد؟ آیا ممکن است ملتی ظاهراً آزاد باشد، اما در اندیشهٔ خود اسیر باشد؟

خطرناک‌ترین نوع سلطه

به نظر می‌رسد خطرناک‌ترین نوع سلطه، سلطه‌ای است که قربانی آن را احساس نکند. در دوران گذشته، فاتحان با لشکرکشی وارد سرزمین‌ها می‌شدند. مردم دشمن را می‌دیدند و می‌دانستند که تحت سلطه قرار گرفته‌اند. اما در دوره‌های بعد، روش‌های سلطه پیچیده‌تر شد. گاهی به جای اشغال سرزمین‌ها، ذهن‌ها اشغال می‌شد و به جای تصرف شهرها، بازارها تصرف می‌شد و به جای شکستن دیوارها، ارادهٔ ملت‌ها شکسته می‌شد.

ماجرای کاشت خیار

داستان‌های اسارت جنگ هشت‌ساله در عراق گاهی انسان را به تفکر وامی‌دارد. روزی یکی از اسرای جنگ تحمیلی نقل می‌کرد که سخت‌ترین چیز در اسارت این بود که در دست بعضی‌هایی اسیر شده‌ایم که سطح فهمشان از ما پایین‌تر بود، ولی با این حال سعی می‌کردیم که ذهن و اندیشهٔ ما را به اسارت نکشند.

نقل می‌کرد که: روزی بعداز کلی اصرار، رئیس اردوگاه قبول کرد که در محوطهٔ اردوگاه کشت و کار مختصری راه بیندازیم. بین ما هم بودند افرادی که کشاورزی بلد بودند و خلاصه بعداز تهیهٔ بذر خیار، مقداری خیار کاشتیم. وقتی باغچه‌مان محصول مختصری داد، به نشان تشکر سبدي از خیارهای قلمی و تازه را برای رئیس اردوگاه چیدیم و فرستادیم. مدت زیادی نگذشت که دیدیم اکیپ شکنجه‌گر با باتوم وارد آسایشگاه شدند و شروع کردند به کتک زدن. هرچه می‌پرسیدیم چه شده و دلیل چیست، گوششان بدهکار نبود، تا اینکه در نهایت یکی از مأموران به حرف آمد که: «حالا خیارهای

به دردنخور را به ما می‌دهید و خیارهای بزرگ را برای خودتان برمی‌دارید! اینجا بود که دیگر خنده امان نمی‌داد. هم شکنجه می‌شدیم و هم می‌خندیدیم. ما هم خیارهایی که اصطلاحاً به آن‌ها می‌گفتیم «مال خور» را با احترام برای بعضی‌ها فرستادیم. تا مدت‌ها نقل محفل بچه‌های اردوگاه قضیهٔ خیارها بود و زیرلب می‌گفتند: ببینید زیردست چه کسانی اسیر شده‌ایم. همین اتفاق تلخ‌وشیرین باعث شد اسرا - که حالا واقعاً سطح خود را بالاتر می‌دیدند - به هیچ عنوان ذهن و اندیشه‌شان اسیر آن‌ها نشود.^۱

اقتصاد؛ میدان پنهان قدرت یهود

در صدر اسلام مسلمانان با پدیده‌ای روبه‌رو بودند. یهودیان مدینه اکثریت جمعیت را تشکیل نمی‌دادند و حکومت را نیز در اختیار نداشتند؛ اما در بخش مهمی از فعالیت‌های اقتصادی نقش مؤثری داشتند. بازارها، وام‌ها، بدهی‌ها و شبکه‌های مالی، قدرتی به آنان داده بود که از تعدادشان بسیار فراتر بود.

اما مسئلهٔ اصلی فقط ثروت نبود؛ بلکه نوع نگاه به ثروت بود. در منطق انبیا، مال وسیله‌ای برای رشد انسان است؛ اما در منطق مادی، انسان وسیله‌ای برای تولید مال می‌شود. در نگاه توحیدی، اقتصاد در خدمت انسان قرار می‌گیرد؛ اما در نگاه مادی، انسان در خدمت اقتصاد قرار می‌گیرد.

داستان **قارون** دقیقاً نماد «انسان در خدمت مال» است. او چنان به ثروت دل بست که خود را صاحب‌اختیار آن دانست و گفت: «این مال را به خاطر دانش خودم دارم.» اما حضرت موسی علیه السلام در مقابل، نماد «مال در خدمت انسان» بود؛ مال را وسیله‌ای برای تقرب به خدا و خدمت به خلق می‌دانست. یا حضرت **ایوب** علیه السلام نیز نشان داد که انسان می‌تواند بدون مال هم «انسان» بماند؛ چون ارزش او به داشته‌های مادی‌اش نیست.

۱. نقل خاطرهٔ روحانی شهید عظیمی از اسرای جنگ تحمیلی.

از همین جا به امروز پل می‌زنیم و دربارهٔ این گفت‌وگو می‌کنیم که یهود مدینه چگونه از اقتصاد به عنوان ابزاری برای نفوذ و سلطه استفاده می‌کرد و این تجربهٔ تاریخی چه نسبتی با جهان امروز دارد؟

وقتی پول از شمشیر خطرناک‌تر می‌شود

یهود مدینه؛ اقلیت ثروتمند

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تنها با تهدید نظامی روبه‌رو نبود. در مدینه، شبکه‌ای از قدرت اقتصادی نیز وجود داشت که نفوذ آن گاهی از بسیاری از شمشیرها خطرناک‌تر بود.

قبایل یهودی مدینه، مانند بنی‌قینقاع، بنی‌نضیر و بنی‌قریظه، جمعیت غالب شهر را تشکیل نمی‌دادند؛ اما در بخش مهمی از فعالیت‌های اقتصادی نقش محوری داشتند. تجارت، زرگری، وام‌دهی و مدیریت بخشی از مبادلات مالی در اختیار آنان بود. به همین دلیل، نفوذ آنان تنها از تعدادشان ناشی نمی‌شد؛ بلکه از جایگاهی سرچشمه می‌گرفت که در اقتصاد جامعه به دست آورده بودند.

ایجاد سوق‌المسلمین در مدینه توسط پیامبر

رسول خدا در ابتدای هجرت به مدینه دست به اقدامی خاص زد. در سال‌های نخست هجرت، بازار مدینه عملاً زیر نفوذ برخی از تجار یهودی قرار داشت. آنان قواعد بازار را تعیین می‌کردند و از موقعیت اقتصادی خود برای حفظ نفوذ اجتماعی بهره می‌بردند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به جای آنکه صرفاً به مردم توصیهٔ اخلاقی کند، اقدامی مهم انجام داد. ایشان بازار مستقلی برای مسلمانان پایه‌گذاری کرد تا جامعهٔ اسلامی بتواند بدون وابستگی به شبکه‌های اقتصادی مسلط، فعالیت اقتصادی خود را سامان دهد. این اقدام، تنها یک تصمیم اقتصادی نبود؛ یک درس بزرگ تاریخی بود.

پیامبر می‌خواست به مسلمانان بیاموزد که استقلال سیاسی بدون استقلال اقتصادی پایدار نمی‌ماند. جامعه‌ای که نان خود را از سفرهٔ دیگران بگیرد، دیر یا زود ناچار خواهد شد ارادهٔ خود را نیز به آنان واگذار کند.

ثروت؛ ابزار یا هدف؟ مسئله این است

البته اسلام هرگز با ثروت مخالف نبوده است. در میان اصحاب پیامبر ﷺ نیز افراد ثروتمند کم نبودند. حضرت خدیجه رضی الله عنها از ثروتمندترین زنان مکه بود. عبدالرحمن بن عوف و بسیاری دیگر از یاران پیامبر ﷺ در مدینه تجارت گسترده‌ای داشتند. بعدها نیز بسیاری از مسلمانان در فعالیت‌های اقتصادی موفق بودند.

پس مسئلهٔ اسلام، اصل ثروت نیست. مسئله آنجاست که ثروت از «ابزار» به «هدف» تبدیل شود. در نگاه توحیدی، مال وسیله‌ای برای خدمت، آبادانی و رشد انسان است. اما در نگاه مادی، همه‌چیز باید در خدمت افزایش ثروت قرار گیرد؛ حتی اگر اخلاق، عدالت و کرامت انسان قربانی شود.

قرآن کریم دربارهٔ برخی از اهل کتاب می‌فرماید: «وَأَخَذَهُمُ الرِّبَا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ»^۱؛ (و نیز به سبب رباخواری آنان، درحالی‌که از آن نهی شده بودند).

قرآن فقط از یک رفتار اقتصادی انتقاد نمی‌کند؛ بلکه از یک نوع نگاه به زندگی سخن می‌گوید؛ نگاهی که در آن سود، بر حقیقت مقدم می‌شود.

درس مدینه برای امروز

این ماجرا تنها مربوط به چهارده قرن پیش نیست. امروز نیز بسیاری از قدرت‌های جهانی بیش از آنکه از طریق لشکرکشی حکومت کنند، از طریق شبکه‌های اقتصادی، مالی و تجاری اعمال نفوذ می‌کنند. تحریم‌ها،

۱. نساء، ۱۶۱.

محدودیت‌های بانکی، کنترل جریان سرمایه و حتی فشار بر شرکت‌ها و بازارها، نمونه‌هایی از همین واقعیت هستند.

در دنیای جدید، گاهی یک تصمیم در یک مرکز مالی، اثری بیشتر از یک عملیات نظامی بر زندگی میلیون‌ها انسان می‌گذارد. به همین دلیل، شناخت اقتصاد صرفاً یک موضوع معیشتی نیست؛ بخشی از شناخت سازوکار قدرت در جهان معاصر است.

پرسش مهم اینجاست: این شبکه‌های اقتصادی چگونه انسان‌ها و ملت‌ها را به خود وابسته می‌کنند؟

پاسخ این سؤال ما را به یکی از مهم‌ترین ابزارهای سلطه در طول تاریخ می‌رساند؛ ابزاری که قرآن با صراحت درباره آن هشدار داده است: ربا؛ سازوکاری که انسان‌ها را بدهکار، وابسته و در نهایت مطیع می‌کند.

بدهکار کن، بعد فرمان بده

ربا؛ قدیمی‌ترین ابزار سلطه

﴿الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَخْبِطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا...﴾؛ (کسانی که ربا می‌خورند [در میان مردم و برای امر معیشت و زندگی] به پا نمی‌خیزند، مگر مانند به پاخاستن کسی که شیطان او را با تماس خود آشفته‌حال کرده [و تعادل روانی و عقلی‌اش را مختل ساخته] است. این بدان سبب است که آنان گفتند: خرید و فروش هم مانند رباست. درحالی‌که خدا خرید و فروش را حلال، و ربا را حرام کرده است).

وقتی از ربا سخن می‌گوییم، معمولاً ذهن ما به یک گناه فردی یا یک مسئله فقهی محدود می‌شود؛ درحالی‌که قرآن کریم ربا را تنها یک تخلف اقتصادی

نمی‌داند. ربا در منطق قرآن، یک نظام است؛ نظامی که به تدریج ثروت را در دست گروهی محدود متمرکز می‌کند و بخش بزرگی از جامعه را به بدهکارانی دائمی تبدیل می‌سازد.

ربا، جنگ با خدا

به همین دلیل است که لحن قرآن دربارهٔ کمتر گناهی به شدت لحن آن دربارهٔ رباست: «فَاقْضُوا مِنِّي حَرْبَ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ»؛ (پس اعلام جنگ با خدا و رسول او را بپذیرید).

این تعبیر نشان می‌دهد که مسئله، فقط یک معاملهٔ مالی نیست؛ بلکه سخن از پدیده‌ای است که می‌تواند بنیان عدالت اجتماعی را متزلزل کند.

داستانی که بارها در تاریخ تکرار شده است

در بسیاری از نقاط جهان، استعمارگران ابتدا با ارتش وارد نشدند؛ با وام وارد شدند. مورخان دربارهٔ برخی کشورهای آمریکای لاتین و آفریقا نوشته‌اند که در قرن‌های اخیر، دولت‌ها برای توسعهٔ زیرساخت‌ها یا جبران مشکلات اقتصادی، وام‌های کلانی از قدرت‌های خارجی دریافت کردند. در آغاز، همه چیز امیدوارکننده به نظر می‌رسید. پول وارد کشور شد، پروژه‌هایی آغاز گردید و وعده‌های فراوانی داده شد.

اما چند سال بعد، موعد بازپرداخت فرا رسید. اصل بدهی باقی مانده بود. سودها افزایش یافته بود و بدهی‌های جدید برای پرداخت بدهی‌های قبلی گرفته می‌شد. کم‌کم کشور بدهکار، ناچار می‌شد بسیاری از تصمیمات اقتصادی خود را مطابق خواست وام‌دهندگان تنظیم کند. در ظاهر، پرچم کشور همچنان برافراشته بود؛ اما بخشی از اختیار اقتصادی آن به دست دیگران افتاده بود.

دوشنبه سیاه مکزیک

یکی از نمونه‌های تاریخ معاصر این اتفاق در مکزیک افتاد. در دهه ۱۹۷۰، مکزیک برای توسعه زیرساخت‌ها و صنعتی‌سازی کشور، وام‌های کلانی از بانک‌های بین‌المللی گرفت. نرخ بهره این وام‌ها پایین و شرایط ظاهراً آسان بود. بدهی مکزیک از ۲۷ میلیارد دلار در ۱۹۷۰ به ۸۰ میلیارد دلار در ۱۹۸۰ رسید.

اما این وام‌ها «نرخ شناور» داشتند؛ یعنی سود آن‌ها به «نرخ بهره» در آمریکا گره خورده بود. در ۱۹۷۹، بانک مرکزی آمریکا برای مهار تورم داخلی، نرخ بهره را به شدت افزایش داد. یک باره اقساط وام‌های مکزیک چند برابر شد. هم‌زمان، قیمت نفت - که منبع اصلی درآمد مکزیک بود - سقوط کرد.

در ۱۲ اوت ۱۹۸۲، خزانه‌دار مکزیک به مقامات آمریکایی اطلاع داد: ذخایر ارزی کشور تمام شده است. مکزیک قادر به پرداخت اقساط بدهی خود نیست. این رویداد به «دوشنبه سیاه» معروف شد. پیامد آن، یک دهه رکود اقتصادی در مکزیک و بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین بود که مورخان آن را «دهه ازدست‌رفته» نامیده‌اند.

بعد از «دهه ازدست‌رفته» چه بر سر مکزیک آمد؟

گام نخست: درمان با داروی تلخ

برای خروج از بحران، مکزیک مجبور شد به حرف بانک‌های جهانی گوش کند. کارخانه‌های دولتی را فروخت، مرزهایش را به روی کالاهای خارجی باز کرد و هزینه‌های دولت را کاهش داد. التهابات فروکش کرد، اما مردم عادی بهای این درمان تلخ را با ازدست‌دادن شغل‌ها و یارانه‌ها پرداختند.

گام دوم: ضربه ناگهانی «بحران تکیلا»^۱

در سال ۱۹۹۴، دوباره فاجعه آمد. ارزش پول مکزیک یک شبه سقوط کرد.

۱. برای مطالعه بیشتر درباره «اثر تکیلا» و جزئیات بحران پزوی مکزیک در سال ۱۹۹۴، رجوع کنید به مقاله:

«Borrowing Risk and the Tequila Effect»

سرمایه‌ها از کشور فرار کردند و طبقه متوسط، پس‌انداز عمرش را باخت. به این ماجرا گفتند «بحران تکیلا». آمریکا مجبور شد با یک وام بزرگ دیگر، مکزیک را از ورشکستگی کامل نجات دهد.

گام سوم: جدایی مردم از یک حزب ۷۱ ساله

هفتادویک سال بود که یک حزب به تنهایی بر مکزیک حکومت می‌کرد. اما فقر و نابرابری ناشی از دهه‌های بحران، طاقت مردم را طاق کرد. سال ۲۰۰۰، برای اولین بار، حزب مخالف رأی آورد. این پایان یک دوران بود. واقعاً تصمیم نداریم بگوییم کدام حزب خوب بود یا کدام بد، اما با اعتماد به وام‌ها و سیاست‌های اقتصادی آمریکا و براساس ربا، ببینید بعد از ۷۱ سال اعتماد به یک حزب، مردم دیگر به آن اعتماد نداشتند. تازه بعد از آن هم آن حزبی که روی کار آمد کاملاً وابسته و در خدمت آمریکا بود.

گام چهارم: مکزیک امروز؛ دوروی یک سکه

ظاهراً امروز مکزیک از نظر آماری اقتصاد بزرگی است. تجارتش با آمریکا رونق دارد و ذخایر ارزی اش به حدود ۱۸۰ میلیارد دلار رسیده است، اما اگر به خیابان‌هایش بروید، نیمی از مردم را در فقر می‌بینید. پنجاه و پنج درصد کارگرا، بیمه و حقوق ثابت ندارند. مکزیک دیگر ورشکسته نیست، اما معنای پیشرفت را در سفره مردم فقیرش گم کرده است.

امروز؛ جنگی بدون گلوله

در روزگار ما نیز بخش مهمی از نبردها در میدان اقتصاد رخ می‌دهد. قدرت‌های بزرگ جهانی به خوبی می‌دانند که اگر بتوانند مسیر پول، بانک، تجارت و مبادلات مالی را کنترل کنند، بسیاری از تصمیمات سیاسی نیز تحت تأثیر قرار خواهد گرفت. تحریم‌های مالی، محدودیت‌های بانکی و فشارهای اقتصادی، همه بر یک اصل استوارند: ایجاد فشار معیشتی برای تغییر رفتار ملت‌ها.

به بیان دیگر، هدف نهایی تنها کاهش درآمد یا ایجاد تورم نیست؛ هدف آن است که مردم به این نتیجه برسند که برای رهایی از مشکلات، باید از آرمان‌ها و استقلال خود دست بردارند. این همان کاری است که یهود با مردم دنیا می‌کند! با ربا شروع می‌کند و همه را اسیر خود می‌کند!

تغییر نظام ارزش‌ها

بزرگ‌ترین پیروزی نظام سلطه

شاید بزرگ‌ترین موفقیت هر نظام سلطه‌ای این نباشد که پول مردم را بگیرد، بلکه این باشد که به مردم القا کند: «ارزش انسان به میزان دارایی اوست». وقتی چنین اتفاقی رخ دهد، دیگر نیازی به اجبار نیست. مردم خودشان وارد مسابقه‌ای می‌شوند که پایان ندارد:

- بیشتر داشتن
- بیشتر خریدن
- بیشتر مصرف‌کردن
- بیشتر نمایش‌دادن

و در این مسابقه، آرامش، خانواده، معنویت و حتی هویت خود را قربانی می‌کنند.

مسابقه چشم‌وهم‌چشمی

مشکل مقایسه دائمی است. فردی که خانه‌ای مناسب دارد، خود را با کسی مقایسه می‌کند که خانه بزرگ‌تری دارد. کسی که خودرو مناسبی دارد، به خودروی گران‌تر دیگری نگاه می‌کند و این چرخه هیچ‌گاه پایان نمی‌یابد. گویی انسان به جای آنکه زندگی کند، مدام در حال مسابقه دادن است.

قرن‌ها پیش امیرالمؤمنین (علیه السلام) همین حقیقت را در جمله‌ای کوتاه بیان

کرده بودند: «مَنْ كَثُرَتْ أَمَانِيَّتُهُ لَمْ يَنْفَعُهُ عَيْشُهُ»^۱؛ (کسی که آرزوهایش بی پایان شود، از زندگی خود بهره‌ای نمی‌برد).

مسابقهٔ اینستاگرامی

امروز دیگر لازم نیست قارون با تشریفات از قصر خود بیرون بیاید. هر روز صدها و هزاران تصویر از زندگی‌های لوکس، خانه‌های مجلل، خودروهای گران قیمت و سبک زندگی اشرافی در مقابل چشم مردم قرار می‌گیرد. بخش مهمی از رسانهٔ مدرن بر همین منطق بنا شده است:

- ایجاد احساس کمبود
- ایجاد احساس عقب ماندگی
- ایجاد احساس نارضایتی

تا انسان بیشتر مصرف کند، بیشتر بدود و بیشتر وابسته شود. در چنین فضایی، موفقیت دیگر با علم، تقوا، خدمت، خانواده و شخصیت سنجیده نمی‌شود؛ بلکه با میزان ثروت و نمایش ثروت اندازه‌گیری می‌شود. شبکه‌های اجتماعی مخصوصاً اینستاگرام چه بر سر زندگی‌های ما آورده است؟ حتی دیگر در زندگی خود از مسائل ساده و پیش‌پاافتاده هم لذت نمی‌بریم، دائماً درحال مقایسهٔ باطن خود با ظاهر زندگی دیگران شده‌ایم. مهم‌تر از همه در مسائل زناشویی هم دیگر افراد به داشته‌های خود قانع نیستند و بهرهٔ کافی از زندگی نمی‌برند!

عاشورا! بازگشت به معیارهای حقیقی

اگر پول معیار خوشبختی بود، یزید از امام حسین علیه السلام خوشبخت‌تر بود. اگر قدرت معیار موفقیت بود، عبیدالله بن زیاد از مسلم بن عقیل موفق‌تر بود.

۱. ابوالفتح آمدی، غررالحکم و دررالکلم، حدیث ۸۶۵۱.

اگر رفاه معیار سعادت بود، کاخ‌های بنی‌امیه از خیمه‌های کربلا ارزشمندتر بودند.

اما امروز چه کسی نام یزید را با احترام بر زبان می‌آورد؟ و چه کسی است که با شنیدن نام حسین بن علی (علیه السلام) سر تعظیم فرود نیاورد؟ عاشورا به ما یادآوری می‌کند که ثروت می‌تواند نعمت باشد، اما معیار ارزش انسان نیست. قدرت می‌تواند ابزار باشد، اما معیار موفقیت نیست.

و رفاه می‌تواند مطلوب باشد، اما اگر به قیمت ازدست‌رفتن حقیقت تمام شود، ارزشی نخواهد داشت.

اما پرسش مهمی باقی می‌ماند:

اگر معیارهای جامعه این‌گونه تغییر می‌کند، چه کسانی این تغییر را هدایت می‌کنند؟ چه سازوکاری باعث می‌شود که یک ملت، آرام‌آرام ارزش‌های خود را فراموش کند و به سوی الگوهای تحمیل‌شده حرکت کند؟

پاسخ این پرسش ما را به یکی از پیچیده‌ترین ابزارهای سلطه در دنیای امروز می‌رساند: رسانه، اقتصاد و چرخه فریب.

چگونه در برابر سلطه اقتصادی مقاومت کنیم؟

درباره روش‌های سلطه سخن گفتیم؛ از نفوذ اقتصادی یهود در مدینه گرفته تا ربا، تحریف افکار عمومی، رسانه و شبکه‌های مالی جهانی. اما اگر قرار باشد این صحبت‌ها تنها به شناخت دشمن ختم شود، نیمی از راه را پیموده‌ایم؛ اما چه کنیم؟

اولین گام: اصلاح سبک زندگی

دشمن تا زمانی می‌تواند از اقتصاد به عنوان ابزار فشار استفاده کند که ما مصرف‌گرایی را به بخشی از هویت خود تبدیل کرده باشیم. بسیاری از

فشارهای اقتصادی زمانی اثر خود را از دست می‌دهند که جامعه بتواند میان «نیاز» و «خواسته» تفاوت قائل شود.

شهید آیت‌الله محمدباقر صدر در مباحث اقتصادی خود توضیح می‌دهد که «بخش مهمی از بحران‌های اقتصادی ناشی از نامحدود شدن خواسته‌های انسان است، نه کمبود واقعی منابع».

جامعه‌ای که دائماً در حال مسابقه مصرف باشد، همیشه احساس کمبود خواهد کرد؛ حتی اگر ثروتمند باشد. اما جامعه‌ای که قناعت، ساده‌زیستی و مدیریت مصرف را بیاموزد، در برابر بسیاری از فشارها مقاوم‌تر خواهد شد.

جنبش «برای پیروزی بکارید»

در سال ۱۹۴۰ و هم‌زمان با محاصره بریتانیا در جنگ جهانی دوم، کمبود کالاهای اساسی باعث شد دولت نظام جیره‌بندی را برای اقلامی مانند غذا و پوشاک اجرا کند، اما موفقیت این سیاست تنها به قانون محدود نماند؛ بلکه با تبدیل «صرفه‌جویی» به یک ارزش اجتماعی تقویت شد و تبدیل شد به یک جنبش به نام «برای پیروزی بکارید».

شعار «Waste Not, Want Not»؛ (اسراف نکن تا محتاج نشوی) در جامعه رواج یافت و مردم با تعمیر وسایل، استفاده مجدد از اqlام و حتی کاشت سبزی در خانه‌ها مصرف خود را مدیریت کردند.

نکته مهم این بود که صرفه‌جویی به احساس شکست منجر نشد، بلکه نوعی مشارکت در مقاومت ملی تلقی شد. همین تغییر سبک زندگی باعث شد فشار اقتصادی دشمن کارایی خود را تا حد زیادی از دست بدهد و حتی در برخی گروه‌ها، وضعیت تغذیه نسبت به قبل بهبود یابد.

امروزه در زندگی‌های ما این نوع کارها چقدر جریان دارد؟ گویی هرچه بیشتر با زندگی تشریفاتی و تجملی و سبک زندگی مصرف‌گرایانه خود می‌گیریم، این

کارها را عیب و عار می‌دانیم و انجام نمی‌دهیم و زندگی ما تبدیل می‌شود به یک زندگی کاملاً مصرفی!

دومین گام: تقویت اقتصاد مولد

یکی از تفاوت‌های مهم اقتصاد اسلامی با اقتصاد ربوی در همین نقطه است. در اقتصاد اسلامی، ثروت باید از کار، تولید، تجارت سالم و ارزش‌آفرینی حاصل شود. اما در نظام‌های ربوی، گاهی پول بدون تولید واقعی، پول بیشتری تولید می‌کند.

به‌طور کلی، تولید بخش واقعی یک اقتصاد است.

یک مثال می‌زنم:

امروزه تعداد زیادی از مردم به امید به‌دست‌آوردن پول زیاد در بورس سرمایه‌گذاری می‌کنند. اگرچه نمی‌خواهیم بحث تخصصی کنیم، ولی بیشتر افراد با نوسان‌گیری و با گران‌شدن و ارزان‌شدن ارزش هر سهم به‌دنبال به‌دست‌آوردن پول هستند؛ که البته تعدادی را دیده‌ایم که از این راه پول‌های زیادی به‌دست آورده‌اند و همچنین تعداد زیادی را هم دیده‌ایم که ضررهای هنگفتی کرده‌اند. حالا توضیح فنی آن بماند برای وقت مناسب خودش. یا خیلی‌ها که پول خود را در بانک‌ها می‌گذارند به امید به‌دست‌آوردن سود بانکی - که باز هم توضیح فنی خودش را دارد - سؤال این است که اساساً این افراد چه مقدار مگر سود می‌کنند؟ و آیا این سود با آن میزان تورمی که به وجود می‌آید سود محسوب می‌شود یا ضرر؟ یا آنجا که خیلی‌ها که در تولیدی‌ها سرمایه‌گذاری کرده بودند، پول خود را بیرون می‌آورند و در بانک‌ها سرمایه‌گذاری می‌کنند که سودی ببرند. شما بگویید پس بخش واقعی اقتصاد که همان **تولید** است چه می‌شود؟ البته یک نکته مهم در این بین هست که مسئولان باید از این اتفاق حمایت کنند.

امام شهیدمان در این سال‌های گذشته چقدر به قضیهٔ تولید پرداختند و سال‌ها را نام‌گذاری کردند؟ حتی در یکی از سال‌ها به کوچک‌ترین واحدهای صنعتی هم اشاره کردند. فرمودند: «بنده کسانی را می‌شناسم، افراد مؤمن و معتقد و علاقه‌مند به کشور و علاقه‌مند به نظام جمهوری اسلامی، که یک بخش خصوصی را، یک مرغداری را، مثلاً یک واحد صنعتی را از زروی اخلاص اداره می‌کردند. می‌گفتند که "ما می‌توانیم این پول را در بانک بگذاریم، از سودش تا آخر عمر استفاده کنیم، زحمتی هم برایمان نداشته باشد، مالیات هم نمی‌دهیم" اما این زحمت را به عهده گرفتند، [ولی] نیمه‌کاره ماند؛ چون حمایت نشدند، چون فشار بر آن‌ها وارد آمد».^۱

اسلام از یک سو تجارت سالم را ستایش می‌کند و از سوی دیگر با ربا به شدت مقابله می‌کند. هرچه سهم تولید، نوآوری، کارآفرینی و فعالیت‌های واقعی اقتصادی در جامعه بیشتر شود، وابستگی به شبکه‌های سلطه کمتر خواهد شد.

سومین گام: حفظ امید اجتماعی

یکی از اهداف اصلی جنگ اقتصادی، ناامید کردن مردم است. در دوران دفاع مقدس، بسیاری از شهرها زیر بمباران قرار داشتند؛ اما زندگی متوقف نشد:

- کارخانه‌ها کار می‌کردند
- مدارس فعال بودند
- مردم ازدواج می‌کردند
- فرزندان متولد می‌شدند

و جامعه به حرکت خود ادامه می‌داد. امروز نیز بخشی از مقاومت، حفظ همین روحیه است. نه خوش‌بینی غیرواقعی، نه انکار مشکلات، بلکه باور به امکان اصلاح و پیشرفت.

۱. بیانات در دیدار کارآفرینان، تولیدکنندگان و دانش‌بنیان‌ها، در تاریخ ۱۰ بهمن ۱۴۰۱.

چهارمین گام: مطالبه‌گری مسئولانه

مقاومت به معنای سکوت در برابر خطاها نیست. اتفاقاً جامعه‌مقاوم باید بیش از دیگران خواهان اصلاح امور باشد:

- مبارزه با فساد
- اصلاح ساختارهای اقتصادی
- حمایت از تولید
- جلوگیری از رانت
- تصمیمات درست اقتصادی

همه این‌ها بخشی از مقاومت است. همان‌گونه که مردم باید در برابر سلطه خارجی بایستند، مسئولان نیز وظیفه دارند سیاست‌هایی اتخاذ کنند که فشارها را کاهش داده و ظرفیت‌های داخلی را تقویت کند. مطالبه عدالت و کارآمدی، مکمل مقاومت است؛ نه رقیب آن.

پنجمین گام: حفظ عزت ملی

شاید مهم‌ترین درس عاشورا همین باشد. امام حسین (علیه السلام) حاضر شد سخت‌ترین مصیبت‌ها را تحمل کند، اما عزت خود را نفروشد. این منطق فقط مربوط به میدان جنگ نیست. ملت‌ها نیز گاهی با چنین انتخابی روبه‌رو می‌شوند. ممکن است راهی وجود داشته باشد که برخی مشکلات را سریع‌تر حل کند، اما بهای آن از دست دادن استقلال و عزت باشد. عاشورا به ما می‌آموزد که رفاه مطلوب است، پیشرفت مطلوب است و آبادانی مطلوب است؛ اما هیچ‌کدام نباید به قیمت از دست رفتن کرامت و هویت یک ملت تمام شود.

اگر تمام نظام‌های سلطه تلاش می‌کنند انسان را به دنیا وابسته کنند، اگر رسانه‌ها می‌کوشند ثروت را بزرگ‌ترین آرزوی انسان معرفی کنند، و اگر قدرت‌های جهانی می‌خواهند ملت‌ها را از طریق معیشت و رفاه مرعوب سازند، چه کسی می‌تواند از این دام رها شود؟

گریز روضه قاسم بن الحسن علیه السلام

پاسخ را باید در کربلا جست. در نوجوانی که هنوز به سن جوانی نرسیده بود، اما به نقطه‌ای از ایمان رسیده بود که دنیا دیگر نمی‌توانست او را بخرد. نوجوانی که تصویری متفاوت از سود و زیان، تجارت و خوشبختی، و زندگی و مرگ را پیش چشم ما قرار می‌دهد. و آن نوجوان، **حضرت قاسم بن الحسن علیه السلام** است.

در شب عاشورا، امام حسین علیه السلام یاران خود را جمع کرد و از آینده‌ای سخن گفت که در انتظار آنان بود.

حضرت فرمود: فردا همه ما به شهادت خواهیم رسید. در آن مجلس، هرکس به اندازه معرفت خود سخنی گفت، اما در آن بین قاسم، فرزند امام حسن مجتبی علیه السلام -نوجوانی که پدر را در کودکی از دست داده بود و اکنون در دامن عموی خود، حسین بن علی علیه السلام، پرورش یافته بود- از ابی عبدالله علیه السلام پرسید: «عموجان، آیا من هم شهید خواهم شد؟» امام حسین علیه السلام رو به او کرد و پرسید: «كَيْفَ الْمَوْتُ عِنْدَكَ؟»؛ (مرگ در نظر تو چگونه است؟) گفت: «أَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ»؛ (از عسل شیرین‌تر است).



حرف هفتم

چرخه فریب

وقتی اقتصاد، رسانه و فرهنگ دست به دست هم می دهند





سیر بحث:

در این متن به بررسی «چرخه فریب» می‌پردازیم؛ سازوکاری که در آن اقتصاد، رسانه، مراکز علمی و فرهنگ عمومی دست به دست هم می‌دهند تا ذهن و رفتار جوامع را شکل دهند و معیارهای حق و باطل، موفقیت و شکست، عزت و ذلت را دگرگون سازند. در چنین فضایی، مردم گاه بی‌آنکه متوجه باشند، ارزش‌هایی را می‌پذیرند که در نهایت به زیان خود و جامعه‌شان تمام می‌شود. در مقابل، عاشورا را می‌توان یکی از بزرگ‌ترین صحنه‌های مقابله با تحریف حقیقت دانست؛ جایی که امام حسین علیه السلام و یاران بصیرش در برابر این فریب ایستادند و معیارهای حقیقی را به جامعه بازگرداندند.





بسم الله الرحمن الرحيم

«وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ»^۱.

(و کسانی را که طلا و نقره می اندوزند و آن را در راه خدا هزینه نمی کنند، به عذاب دردناکی مژده ده).

سندرم استکهلم

تصور کنید کسی را در اتاقی تاریک زندانی کرده اند. روز اول، او به در می کوبد و فریاد می زند. روز دوم، گریه می کند. اما ماه ها بعد، وقتی همان زندانبان برایش غذا می آورد، قلبش می تپد؛ نه از ترس، بلکه از نوعی دل بستگی عجیب. زندانی کم کم با خود فکر می کند: «اگر او نبود، من گرسنه می ماندم. شاید او واقعاً نجات دهنده من است.» در روان شناسی به این معما «**سندرم استکهلم**» می گویند. حالا این تصویر را از یک اتاق به مقیاس یک قاره بزرگ کنید. به سرزمین هایی فکر کنید که قایق های جنگی به سواحلشان آمد، نه برای نجات که برای غارت؛ اما نسل بعدی همان مردم، پرچم مهاجمان را دوست داشتند و به زبان آن ها شعر گفتند.

استعمار فرانسه

در آفریقای غربی، فرانسوی‌ها تنها معدن طلا و الماس و بادام‌زمینی را نگرفتند؛ آن‌ها ذهن کودکان را نیز تصاحب کردند. قانونی گذاشتند به نام «مأموریت تمدن‌سازی». در مدارس سنگال و ساحل عاج، به دانش‌آموزان می‌گفتند: «اجداد شما گال‌ها (فرانسوی‌ها) بودند.» یعنی به یک کودک سیاه‌پوست آفریقایی القا می‌کردند که سرزمین اصلی او فرانسه است، نه دهکدهٔ پدرانش.^۱ نتیجه چه شد؟ در جنگ جهانی دوم، هزاران سرباز اهل مالی و نیجر برای دفاع از پاریس جان دادند و در حال مرگ با افتخار زمزمه می‌کردند: زنده باد فرانسه. این اوج سندرم استکهلم است: زندانی‌ای که تفنگ به دست گرفته تا از زندانبان خود محافظت کند.

روایت هند و انگلیس

نمونهٔ دیگر را در هند ببینید. انگلیسی‌ها برای دویست سال، از هند دزدی کردند. براساس تحقیقاتی که در دانشگاه جواهر لعل نهرو انجام شده است، انگلیس بین سال‌های ۱۷۶۵ تا ۱۹۳۸ حدود ۴۵ تریلیون دلار از هند خارج کرده است.^۲ گزارش آکسفام نیز این رقم را تأیید می‌کند و می‌گوید این مبلغ به‌تنهایی ۱۷ برابر تولید ناخالص داخلی فعلی بریتانیا است.^۳ برای درک این عدد، اگر این پول را به اسکناس‌های ۵۰ پوندی تبدیل کنید، می‌توانید چهار بار تمام سطح شهر لندن را با آن فرش کنید.

و به جای آن، زبان انگلیسی و بازی کریکت به هند هدیه دادند. امروز در دهلی و کلکته، میلیون‌ها هندو به‌شدت از استعمار بریتانیا متنفرند، اما هر شب مسابقات کریکت را تا دیروقت تماشا می‌کنند و برای رفتن به ادارات

1. «Autrefois, Notre pays s'appelait la Gaule... Remarques sur l'adaptation de l'enseignement au Senegal de 1817 a 1960».

2. «How The British Empire Robbed India Of \$45 Trillion»

3. «UK extracted \$64.82 trillion from India during colonial rule. Richest 10% got most of the cash»

دولتی باید در امتحان زبان انگلیسی قبول شوند. این دوگانگی عجیب است: از یک سو، تاریخ از چنگال‌های شیر (نشان بریتانیا) فریاد می‌کشد؛ از سوی دیگر، ذهن هنوز در قفس طلایی کلمات انگلیسی به نرمی می‌چرخد. این همان مکانیسم دفاعی روانی است: چون نمی‌توانیم زخم را فراموش کنیم، سعی می‌کنیم عاشق زخم‌زننده شویم تا دردش سبک‌تر شود.

چرا مردم گاهی به نفع دشمن خود فکر می‌کنند؟

پرسش مهم این است که چگونه ممکن است مردم به تدریج به چیزی علاقه‌مند شوند که در نهایت به ضرر خودشان تمام می‌شود؟ چگونه ممکن است جامعه، ارزش‌هایی را بپذیرد که آرام‌آرام بنیان‌های فکری و فرهنگی آن را تضعیف می‌کند؟ چگونه ممکن است انسان‌هایی که از یک نظام اقتصادی آسیب می‌بینند، باز هم مدافع همان نظام باشند؟

پاسخ این پرسش را باید در چیزی جست‌وجو کرد که می‌توان آن را «چرخه فریب» نامید. در گذشته، برای تغییر افکار عمومی به سال‌ها زمان نیاز بود؛ اما امروز رسانه‌ها می‌توانند در مدت کوتاهی الگوهای ذهنی یک جامعه را تغییر دهند. آن‌ها فقط خبر منتقل نمی‌کنند؛ بلکه معیارهای قضاوت را نیز می‌سازند.

دروغ بزرگ باورپذیر

هیتلر در کتاب **نبرد من** می‌نویسد:

«توده‌های وسیع یک ملت همیشه در لایه‌های عمیق‌تر عواطف خود فاسد می‌شوند تا اینکه آگاهانه یا ارادی عمل کنند. به همین دلیل، آن‌ها در سادگی بدوی ذهن خود، زودتر قربانی یک دروغ بزرگ می‌شوند تا یک دروغ کوچک. زیرا خودشان در مسائل کوچک اغلب دروغ‌های کوچک می‌گویند، اما از گفتن دروغ در مقیاس

بزرگ شرم دارند. هرگز به ذهنشان نمی‌رسد که چنین حقیقت‌های عظیمی را جعل کنند، و باور نمی‌کنند که دیگران این گستاخی را داشته باشند که حقیقت را تا این حد رسوا تحریف کنند»^۱.

اگر یک دروغ بزرگ بارها تکرار شود، بخشی از مردم آن را حقیقت خواهند پنداشت. تجربه تاریخی نشان می‌دهد که تکرار مستمر یک پیام، می‌تواند بر افکار عمومی اثر بگذارد؛ حتی اگر آن پیام با واقعیت فاصله داشته باشد.

امروز نیز رسانه‌ها هر روز هزاران بار یک پیام را تکرار می‌کنند: موفقیت یعنی ثروت بیشتر. ثروت بیشتر یعنی مصرف بیشتر. مصرف بیشتر یعنی خوشبختی بیشتر. وقتی این پیام سال‌ها تکرار شود، کم‌کم به یک «حقیقت بدیهی» تبدیل می‌شود؛ حتی اگر واقعیت زندگی چیز دیگری باشد.

از بانک تا دانشگاه، از دانشگاه تا رسانه

یکی از پیچیده‌ترین سازوکارهای سلطه، در جهان امروز، آن است که اجزای مختلف یک منظومه، یکدیگر را تقویت می‌کنند:

- سرمایه‌های عظیم مالی، بخشی از مراکز قدرت اقتصادی را شکل می‌دهند.
- این مراکز بر برخی نهادهای علمی و پژوهشی اثر می‌گذارند.
- برخی نظریه‌ها و الگوهای اقتصادی تولید می‌شود.
- رسانه‌ها این الگوها را به زبان ساده برای مردم بازگو می‌کنند.
- و در نهایت، این مفاهیم به فرهنگ عمومی تبدیل می‌شوند.

1. «All this was inspired by the principle—which is quite true in itself—that in the big lie there is always a certain force of credibility; because the broad masses of a nation are always more easily corrupted in the deeper strata of their emotional nature than consciously or voluntarily; and thus in the primitive simplicity of their minds they more readily fall victims to the big lie than the small lie...» (نقل از کتاب نبرد من)

در این فرایند، مردم **تصور می‌کنند** که آزادانه انتخاب کرده‌اند؛ درحالی‌که بسیاری از انتخاب‌های آنان از پیش جهت‌دهی شده است. به همین دلیل امام شهید شهید انقلاب بارها بر مسئله «جهاد تبیین» تأکید کرده‌اند؛ زیرا بخشی از نبردهای امروز، نبرد روایت‌ها و چارچوب‌های ذهنی است، نه صرفاً نبرد سلاح‌ها.

ایشان جهاد تبیین را واجب فوری اعلام کردند و فرمودند:

«اگر یک نقطه ضعیفی وجود دارد - که البته وجود دارد؛ هیچ کشوری و هیچ نظامی بدون نقطه ضعف نیست - یک نقطه ضعف کوچک را صد برابر بزرگ می‌کنند و نشان می‌دهند؛ این یک کار عجیبی است که امروز انجام می‌گیرد. به همین جهت است که «جهاد تبیین» یک فریضه است. «جهاد تبیین» یک فریضه قطعی و یک فریضه فوری است و هرکسی که می‌تواند [باید اقدام کند]؛ و حالا عرض خواهم کرد که مسئولین در این زمینه بیشتر موظف‌اند»^۱.

فریب رسانه‌ها در جنگ تحمیلی سوم

در همین جنگ تحمیلی سوم ایران و آمریکا و اسرائیل، همه شما مشاهده کردید که در شبکه‌های رسانه‌ای معاند، ایران بارها شکست کامل خورده بود، و هرکس مشتری رسانه‌های خارجی بود برایش قطعی بود که ایران شکست خورده است، درحالی‌که واقعیت میدان این نبود و این را برای فریب مردم ترتیب داده بودند.

همین توییت‌های پرشمار ترامپ، رئیس‌جمهور نگویند ایالات متحده آمریکا، ازبس دروغ گفته بود دیگر حتی خودشان هم حرف‌های او را قبول نمی‌کردند. اساس کار رسانه‌ای آنها بر فریب است.

۱. بیانات امام شهید در تاریخ ۱۹ بهمن ۱۴۰۰.

رسانه‌های جریان اصلی به‌ندرت به‌صراحت می‌گفتند «ایران شکست خورده است». در عوض، روش غالب «حذف فاعل» (نگفتن این حقیقت که چه کسی حمله کرده) یا «تشکیک در آمار و پیروزی‌های اعلام‌شده ایران» است. جالب است که گاهی حتی مقامات آمریکایی مانند دونالد ترامپ، رسانه‌ها را به‌خاطر ضعیف نشان دادن آمریکا و قوی نشان دادن ایران متهم به «خیانت مجازی» کرده‌اند.

از بازار تا ذهن انسان

نظام سلطه تنها به‌دنبال فروش کالا نیست. اگر هدف فقط فروش کالا بود، مسئله چندان پیچیده نبود. هدف اصلی، ساختن «انسان مصرف‌کننده» است. انسانی که هویت خود را در خرید تعریف کند، ارزش خود را در دارایی ببیند و آینده خود را در رفاه مادی خلاصه کند. چنین انسانی به‌راحتی هدایت می‌شود؛ زیرا هرکس بتواند خواسته‌های او را تأمین کند، بر ذهن و رفتار او نیز اثر خواهد گذاشت. در مقابل، انسانی که هویت خود را از ایمان، خانواده، عزت و معنویت می‌گیرد، بسیار دشوارتر تحت سلطه قرار می‌گیرد.

صنعت اینفلوئنسرها و «مصرف به‌عنوان هویت»

امروزه بسیاری از شرکت‌های بزرگ دیگر صرفاً کالا نمی‌فروشند؛ بلکه سبک زندگی می‌فروشند. در شبکه‌های اجتماعی، افراد مشهور و اینفلوئنسرها دائماً این پیام را منتقل می‌کنند که «آنچه می‌خری، همان چیزی است که هستی». تلفن همراه، پوشاک، خودرو و حتی نوع قهوه‌ای که می‌نوشی، به بخشی از هویت تو تبدیل می‌شود.

به همین دلیل است که بسیاری از نوجوانان و جوانان حاضرند برای خرید آخرین مدل یک گوشی یا یک برند خاص، هزینه‌های سنگینی بپردازند؛ نه

به دلیل نیاز واقعی، بلکه برای کسب جایگاه اجتماعی و احساس ارزشمندی.

عاشورا و شکستن چرخه فریب

شاید یکی از مهم‌ترین درس‌های عاشورا همین باشد. بنی‌امیه سال‌ها تلاش کرده بود معیارهای جامعه را تغییر دهد:

- قدرت را جای حق بنشاند
- ثروت را جای فضیلت بنشاند
- و دنیا را جای آخرت بنشاند

اما امام حسین علیه السلام در برابر این چرخه ایستاد. او نشان داد که حقیقت را نباید با تعداد طرف‌دارانش سنجید، حق را نباید با قدرت ظاهری اندازه گرفت و ارزش انسان را نباید با ثروت و جایگاه دنیایی محاسبه کرد. عاشورا در حقیقت یک قیام علیه «**تحریف واقعیت**» بود؛ قیامی برای بازگرداندن معیارهای حقیقی به جامعه اسلامی.

این مشکل در سال‌های قبل از عاشورا به وجود آمده بود تا جایی که ابوذر با تمام توان در مقابل آن مقابله می‌کرد. نام ابوذر غفاری در تاریخ اسلام به عنوان نماد مبارزه با اشرافی‌گری و ثروت‌اندوزی شناخته شد؛ صحابی‌ای که در برابر موج رفاه‌زدگی سکوت نکرد، حتی اگر هزینه آن تبعید و دوری از مرکز قدرت باشد.

کمتر از سه دهه از رحلت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله گذشته بود که جامعه اسلامی با پدیده جدیدی روبه‌رو شد؛ انباشت ثروت و شکل‌گیری طبقه اشراف مسلمان. در چنین فضایی، ابوذر غفاری به یکی از صریح‌ترین منتقدان دنیاگرایی تبدیل شد. او در کوچه‌ها و بازارهای شام و مدینه این آیه را تلاوت می‌کرد:

﴿وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾^۱

وقتی معاویه ادعا کرد این آیه درباره‌ی اهل کتاب نازل شده است، ابوذر پاسخ داد: «نَزَلَتْ فِينَا وَفِيهِمْ»؛ (این آیه هم درباره‌ی ماست و هم درباره‌ی آنان).

ابوذر جامعه‌ای را می‌دید که فاصله‌ی آن با روزگار پیامبر روزبه روز بیشتر می‌شد. او از پیامبر ﷺ نقل می‌کرد: «مَا أُحِبُّ أَنَّ لِي أَحَدًا ذَهَبًا، تَمْضِي عَلَيَّ ثَلَاثٌ وَعَشْرُونَ مِثْقَالًا»؛ (دوست ندارم به اندازه‌ی کوه احد طلا داشته باشم و سه روز بگذرد و حتی یک دینار از آن نزد من باقی مانده باشد). اما اگر این چرخه‌ی فریب در گذشته در مقیاس یک حکومت عمل می‌کرد، امروز در مقیاس جهانی فعال است.

از دلار تا رسانه؛ چهره‌ی جدید سلطه در جهان امروز

وقتی سخن از استعمار به میان می‌آید، بسیاری از مردم به یاد ناوگان‌های نظامی، اشغال سرزمین‌ها و حکومت‌های دست‌نشانده می‌افتند. اما واقعیت این است که استعمار در قرن بیست و یکم لباس خود را عوض کرده است. امروز کمتر کشوری حاضر است پرچم یک قدرت خارجی را بر فراز پایتخت خود ببیند؛ اما بسیاری از کشورها در عرصه‌ی اقتصاد، رسانه و تصمیم‌سازی، تحت‌تأثیر قدرت‌هایی قرار دارند که هزاران کیلومتر از آن‌ها فاصله دارند. در گذشته سربازان وارد کشورها می‌شدند؛ امروز پول، رسانه و شبکه‌های اطلاعاتی این نقش را ایفا می‌کنند. به همین دلیل برخی اندیشمندان از «استعمار نو» و حتی «استعمار فرا نو» سخن می‌گویند؛ استعمار بدون لشکرکشی.

دلار فقط یک پول نیست

در نگاه نخست، دلار تنها واحد پولی یک کشور به نظر می‌رسد؛ اما در عمل، طی دهه‌های گذشته به یکی از مهم‌ترین ابزارهای قدرت در جهان تبدیل

شده است. بخش بزرگی از تجارت جهانی، مبادلات بانکی بین‌المللی و ذخایر ارزی کشورها بر پایه دلار شکل گرفته است. همین مسئله باعث شده است که هر کشوری که بر این شبکه مالی نفوذ بیشتری داشته باشد، بتواند بر رفتار سایر کشورها نیز اثر بگذارد.

به همین دلیل است که در بسیاری از منازعات سیاسی جهان، نخستین ابزار فشار، ناو هواپیمابر نیست؛ بلکه تحریم بانکی، محدودیت مالی و قطع دسترسی به شبکه‌های اقتصادی جهانی است. امروز گاهی یک امضای مالی می‌تواند اثری بر زندگی میلیون‌ها نفر بگذارد که از اثر یک عملیات نظامی کمتر نیست.

تحریم؛ جنگی که صدای انفجار ندارد

در جنگ‌های کلاسیک، مردم صدای گلوله‌ها را می‌شنوند و ویرانی را با چشم خود می‌بینند. اما در جنگ اقتصادی، بسیاری از خسارت‌ها خاموش و تدریجی هستند:

- کاهش ارزش پول ملی
- اختلال در تجارت
- افزایش هزینه تولید
- فشار بر معیشت مردم
- کمبود برخی کالاها

همه این‌ها بخشی از یک جنگ اقتصادی هستند، اما نکته مهم آن است که هدف اصلی این فشارها معمولاً فقط اقتصاد نیست. طراحان این سیاست‌ها امیدوارند که فشار اقتصادی به ناامیدی اجتماعی تبدیل شود و ناامیدی اجتماعی نیز به تغییر رفتار سیاسی یک ملت منجر گردد. به تعبیر دیگر، برای نظام سلطه اقتصاد هدف نهایی نیست؛ اقتصاد ابزار است. همان‌گونه

که در کوفه، عبیدالله بن زیاد از قطع مُقرّری‌ها و تهدیدهای مالی یا افزایش مقرری برای تغییر رفتار خواص استفاده می‌کرد، در جهان امروز نیز فشار اقتصادی اغلب برای تغییر محاسبات ملت‌ها به کار گرفته می‌شود.

جنگ رسانه‌ای؛ نیمه پنهان جنگ اقتصادی

طبیعی است که نظام سلطه به اقتصاد اکتفا نمی‌کند. اگر مردم بتوانند سختی‌ها را تحمل کنند و روحیه خود را حفظ نمایند، بخش مهمی از فشارها بی‌اثر خواهد شد. به همین دلیل جنگ رسانه‌ای در کنار جنگ اقتصادی قرار می‌گیرد. رسانه‌ها تلاش می‌کنند مشکلات را بزرگ‌تر از آنچه هست نشان دهند، موفقیت‌ها را نادیده بگیرند و امید اجتماعی را هدف قرار دهند.

البته این سخن به معنای انکار مشکلات واقعی نیست. مشکلات وجود دارند و باید درباره آن‌ها سخن گفت. اما تفاوت میان «نقد برای اصلاح» و «سیاه‌نمایی برای ناامیدسازی» تفاوتی بسیار مهم است. جامعه‌ای که امید خود را از دست بدهد، حتی اگر امکانات فراوانی داشته باشد، قدرت حرکت نخواهد داشت.

چرا ایران هدف این فشارهاست؟

در اینجا پرسشی برای بسیاری از مردم مطرح می‌شود: چرا برخی کشورها بیش از دیگران در معرض فشارهای اقتصادی و رسانه‌ای قرار می‌گیرند؟ پاسخ را باید در میزان استقلال آن‌ها جست‌وجو کرد.

قدرت‌های بزرگ معمولاً با کشورهایی که در چارچوب منافع آنان حرکت می‌کنند، مشکل جدی ندارند؛ اما هر جا ملتی بخواهد مسیر مستقلى را دنبال کند، هزینه‌هایی نیز به او تحمیل می‌شود. این قاعده تنها درباره ایران نیست؛ در بخش‌های مختلف جهان نیز نمونه‌های مشابهی دیده شده است. مانند روسیه، چین که امروزه تحت فشار نظام سلطه هستند. یا لیبی

در گذشته و همچنین یوگسلاوی که در دههٔ ۹۰ میلادی تحت فشار نظام سلطه دچار فروپاشی شد و به چند کشور تقسیم شد.

داستان فروپاشی یوگسلاوی

داستان یوگسلاوی در دههٔ ۹۰ یکی از عبرت‌انگیزترین قضیه‌های تاریخ معاصر است و سیاست‌هایی که نظام سلطه پیش گرفت که آن را زمین‌بزد، به صورت عجیبی شباهت دارد به اتفاقاتی که در ایران منجر به وقوع جنگ تحمیلی سوم شد.

یوگسلاوی یکی از کشورهای موفق اقتصادی از نظر رفاه مردم بود؛ به این صورت که خدماتی مانند بهداشت، تحصیل و حتی در برخی موارد مسکن برای مردم رایگان بود. نظام اقتصادی این کشور نه شرقی بود و نه غربی و آمریکایی‌ها نمی‌خواستند یک الگوی موفق اقتصادی خارج از نظام سرمایه‌داری به دنیا معرفی شود.^۱

یوگسلاوی که از شش جمهوری خودمختار تشکیل شده بود، پتانسیل بالایی برای تجزیه‌شدن داشت؛ غرب می‌توانست قومیت‌های مختلف را علیه یکدیگر، جهت تضعیف و نابودی دولت مرکزی، تحریک کند و همین‌طور نیز شد و پس از درگذشت یوسپ تیتو، رئیس‌جمهور یوگسلاوی در سال ۱۹۹۱ جنگ‌های تجزیه‌طلبانه در این کشور با حمایت غربی‌ها شروع شد.

آمریکا تصمیم گرفته بود صربستان را که مانع ادغام کامل یوگسلاوی در چارچوب برنامه‌های غرب بود، شکست دهد. به همین خاطر آلبانی و کوزوو را علیه صربستان تحریک کرد و در این بین آمریکایی‌ها نیاز به بهانه‌هایی برای مداخلهٔ مستقیم و حملهٔ نظامی به این کشور داشتند و باز هم بهانه‌های حقوق بشری مطرح شد و در سال ۱۹۹۹ ناتو به کوزوو حملهٔ نظامی کرد.

۱. کتاب «The Three Yugoslavias» نوشتهٔ Sabrina P. Ramet.

یکی از این بهانه‌های حقوق بشری، تجاوز سیستماتیک نیروهای امنیتی صربستان به دختران بود که در رسانه‌های دنیا مطرح شد و به قطب اصلی پروپاگاندا علیه صربستان تبدیل شد.

اما بعدها مشخص شد ادعای تجاوز سیستماتیک واقعی نبوده است. یک روزنامه‌نگار مستقل به نام لتمانیر به دنبال شواهد بصری رفت. مثلاً در مانیاکا، جایی که زنی به تلویزیون آلمان گفته بود که در حضور ۱۵۰۰ تماشاگر در استادیوم مورد تجاوز قرار گرفته است، مشخص شد که استادیومی وجود ندارد.

برخی روزنامه‌نگاران مستقل از جمله مارتین لتمانیر و تعدادی از منتقدان پوشش رسانه‌ای جنگ بوسنی، نسبت به صحت برخی آمارها و روایت‌های منتشرشده در رسانه‌های غربی تردیدهایی مطرح کردند و آن‌ها را اغراق‌آمیز دانستند.

ادعا شده بود ۲۰۰۰۰ مورد تجاوز مستند شده است، اما مارتین لتمانیر گلایه کرده بود که پیدا کردن حتی یک قربانی تجاوز برای مصاحبه چقدر سخت شده است.

رابرت بائر، افسر سابق سیا، در مصاحبه‌هایی اعلام کرد که «میلیون‌ها دلار به ما دادند تا یوگسلاوی را تجزیه کنیم و من شخصاً از حجم دروغ‌هایی که از سوی آژانس‌ها و سیاست‌مداران ما تغذیه می‌شد شوکه شدم».

حتی گفته شد از افسران سابق سیا در پیامی (نقل به مضمون) به مردم یوگسلاوی می‌گوید: «گذشته را فراموش کنید، صحنه‌سازی و دروغین بود. آن‌ها اذهان شما را دست‌کاری کردند، به آنچه می‌خواستند رسیدند و احمقانه است که شما هنوز از یکدیگر متنفر هستید، باید نشان دهید که قوی‌تر هستید و متوجه می‌شوید که چه کسی این را ایجاد کرده است».

همان‌طور که مشاهده می‌کنید، اتفاقات کاملاً آشنایی با تجزیه یوگسلاوی در

مورد ایران نیز اجرا شد. از ادعای کشتن ۵۰ هزار نفر در اغتشاشات دی ماه ۱۴۰۴ تا تجهیز نیروهای تروریست بر علیه ایران و نهایتاً حمله همه جانبه‌ای که توسط آمریکا و اسرائیل بر علیه ایران انجام شد و متأسفانه امام عزیز ما در این حملات به صورت ناجوانمردانه‌ای به شهادت رسید.

سه ماهی که بسیاری از معادلات را تغییر داد

اما در ماه‌های اخیر، ملت ایران بار دیگر نشان داد که همه محاسبات اقتصادی و رسانه‌ای لزوماً به نتیجه مطلوب طراحان آن منتهی نمی‌شود. بسیاری تصور می‌کردند فشارها، تهدیدها و عملیات روانی می‌تواند مردم را از آرمان‌هایشان جدا کند. اما حضور گسترده مردم در صحنه، اجتماعات مردمی، مراسم‌های دینی و انقلابی و روحیه مقاومت اجتماعی، تصویر دیگری را نشان داد.

در چنین شرایطی، گاهی کسانی که پیش‌تر مردم را از مقاومت می‌ترساندند، خود تحت تأثیر ایستادگی مردم قرار می‌گیرند. تاریخ بارها تکرار کرده است که ملت‌های مقاوم می‌توانند خواص مرّد را نیز به حرکت درآورند؛ همان‌گونه که خواص ترسو می‌توانند ملت‌ها را به عقب بکشند. اما آنچه تعیین‌کننده است، اراده عمومی مردم است.

اسیر تبلیغات نشویم

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در یکی از حکمت‌های نهج البلاغه می‌فرماید: «لَا تَعْرِفِ الْحَقَّ بِالْزَّجَالِ، إِنْ عَرِفَ الْحَقُّ تَعْرِفَ أَهْلَهُ»^۱؛ (حق را با افراد شناس، حق را بشناس تا اهل حق را بشناسی).

بخش مهمی از سلطه رسانه‌ای بر این اساس شکل می‌گیرد که مردم به جای حقیقت، اشخاص و برندها را معیار قرار می‌دهند:

۱. سیدرضی، نهج البلاغه، حکمت ۲۶۲.

- فلان رسانه گفته است
- فلان استاد دانشگاه گفته است
- فلان سلبریتی گفته است
- فلان کارشناس اقتصادی گفته است

اما انسان بصیر ابتدا دلیل را می‌سنجد، نه گوینده را. یکی از مهم‌ترین نیازهای جامعه امروز، **افزایش سواد رسانه‌ای** است؛ یعنی توانایی تشخیص خبر از تحلیل، واقعیت از تبلیغات و حقیقت از عملیات روانی.

اما سؤال مهم اینجاست:

اگر این همه ابزار برای تسلط بر ملت‌ها وجود دارد، راه‌هایی چیست؟ چگونه می‌توان در دل این فشارها آزاد ماند؟ چگونه می‌توان در بازار، رسانه، دانشگاه و زندگی روزمره گرفتار این چرخه سلطه نشد؟

گوش جان بسپاریم به فرمایشات امام شهیدمان که این روزها در فراق او اشک بار هستیم:

«امروز ما فراتر از درگیری‌های نظامی... در کانون یک درگیری تبلیغاتی و رسانه‌ای هستیم؛ با چه کسی؟ با یک جبهه وسیع. ما در جنگ تبلیغاتی قرار داریم، در جنگ معنوی قرار داریم. دشمن فهمید که تصرف این مُلک و این خاک و این سرزمین الهی و معنوی با ابزار فشار و ابزار نظامی امکان ندارد. فهمید که اگر بخواهد تصرفی بکند، دخالتی بکند، موفقیتی پیدا کند باید دل‌ها را تغییر بدهد، باید مغزها و فکرها را عوض کند؛ رفتند در این خطا. البته ما در مقابلشان محکم ایستاده‌ایم، اما امروز خطر این است، خط این است، هدف دشمن این است. هدف دشمن در کشور ما محوکردن آثار مشعشع مفاهیم انقلابی است؛ هدفش این است که به تدریج مردم را از یاد انقلاب، از یاد هدف انقلاب، از یاد کارهایی که در انقلاب شد، از یاد

امام انقلاب منصرف کند؛ برای این دارند کار می‌کنند، دارند تلاش می‌کنند؛ میلیاردها خرج می‌کنند؛ نمی‌گویند، لکن ما می‌دانیم. نویسنده، هنرمند، کتاب‌نویس، رمان‌نویس، هالیوود و غیر اینها را به کار می‌گیرند، از ابزارهای گوناگون استفاده می‌کنند برای این‌که ذهن جوان ایرانی را تغییر بدهند. جبهه فعال در این قسمت در مقابل ما یک جبهه وسیعی است؛ البته مرکز آمریکا است، دوروبرش هم بعضی از کشورهای اروپایی‌اند و در حاشیه آن هم مزدورها و خائنها و بی‌وطن‌ها و اینهایی [هستند] که در اروپا و در جاهای دیگر جمع شده‌اند برای این‌که به نان و نوایی برسند، این را هم شیوه خودشان قرار داده‌اند. ما در مقابل اینها قرار داریم؛ بنابراین جبهه انقلاب و کارگزاران مقاومت باید این وضع دشمن را بشناسند، آرایش خودشان را برطبق این نظم دشمن و مقصود دشمن قرار بدهند. ما در مسائل نظامی، آرایش صفوفمان بستگی دارد به هدف دشمن؛ وقتی می‌بینیم دشمن به یک نقطه‌ای می‌خواهد حمله کند، نوعی آرایش نظامی می‌گیریم که دشمن را ناکام کنیم؛ این کار در باب تبلیغات باید انجام بگیرد. آرایش تبلیغاتی بایستی به سمتی برود که دشمن درست همان سمت را هدف قرار داده، و آن عبارت است از معارف اسلامی، معارف شیعی و معارف انقلابی؛ دشمن اینها را هدف قرار داده؛ باید در مقابل اینها ایستاد. البته کار آسانی هم نیست»^۱.

شکستن چرخه فریب با زبان فطرت

تمام سخن تا اینجا درباره این بود که رسانه‌ها، قدرت‌ها و ثروت‌ها چگونه می‌توانند واقعیت را تحریف کنند. اما یک سؤال مهم باقی می‌ماند: اگر فریب آن قدر گسترده شود که مردم دیگر حقیقت را نبینند، امام چه می‌کند؟

۱. بیانات امام شهید انقلاب در تاریخ ۲۰ آذر ۱۴۰۴.

تاریخ نشان داده است که گاهی حجم تبلیغات آن قدر زیاد می‌شود که حقیقت در میان انبوه روایت‌ها گم می‌شود. گاهی آن قدر دروغ تکرار می‌شود که بخشی از مردم آن را باور می‌کنند. گاهی آن قدر واقعیت وارونه نمایش داده می‌شود که ظالم در لباس منجی ظاهر می‌شود و مظلوم در جایگاه متهم می‌نشیند.

بنی‌امیه سال‌ها همین کار را انجام داده بود، آن‌ها حکومت خود را مساوی اسلام معرفی می‌کردند، خود را حافظ وحدت امت می‌دانستند و امام حسین علیه السلام را عامل آشوب و اختلاف معرفی می‌کردند.

در چنین فضایی، خطبه کافی نیست، استدلال کافی نیست. گاهی حقیقت باید به زبانی سخن بگوید که هیچ رسانه‌ای نتواند آن را تحریف کند، به زبانی که همه انسان‌ها، فارغ از دین و مذهب و قومیت، آن را بفهمند و آن زبان، **زبان فطرت** است.

به همین دلیل است که در طول تاریخ، **شهادت کودکان** همیشه یکی از رسواکننده‌ترین نشانه‌های ظلم بوده است:

- وقتی یک سرباز در میدان کشته می‌شود، رسانه‌ها می‌توانند درباره او روایت‌های مختلف بسازند.
- وقتی یک فرمانده شهید می‌شود، می‌توانند او را متهم کنند.
- وقتی یک ملت مقاومت می‌کند، می‌توانند او را افراطی بنامند.
- اما وقتی پای یک کودک به میان می‌آید، پرده‌های فریب یکی پس از دیگری کنار می‌رود.

فطرت انسان اجازه نمی‌دهد قتل یک کودک بی‌گناه را توجیه کند.

به همین دلیل است که در همین سال‌های اخیر، وقتی تصاویر کودکان شهید در غزه منتشر شد، بسیاری از مردم جهان که شاید هیچ شناختی از

مقاومت نداشتند، در برابر این صحنه‌ها سکوت نکردند.

و به همین دلیل است که در جنگ اخیر نیز وقتی خبر شهادت ۱۶۸ دانش‌آموز میناب منتشر شد، حتی کسانی که در بسیاری از مسائل اختلاف نظر داشتند، نتوانستند اصل مظلومیت آنان را انکار کنند، زیرا کودک، زبان مشترک وجدان بشریت است.

گریز روضهٔ حضرت علی اصغر علیه السلام

چهار ساله حضور علی اصغر علیه السلام در آخرین صحنه‌های عاشورا نیز همین باشد.

وقتی همهٔ تبلیغات بنی‌امیه به میدان آمده بود و حقیقت را وارونه جلوه داده بودند، هنگامی که بسیاری از مردم قدرت تشخیص خود را از دست داده بودند، اینجا بود که امام حسین علیه السلام آخرین سرباز خود را برای شکست دادن بزرگ‌ترین عملیات فریب تاریخ به میدان آورد.

کودکی که نه شمشیر داشت، نه زبان بیان کردن داشت، نه در هیچ نبردی شرکت کرده بود. فقط تشنه بود!

اما تیر سه شعبه رها شد...

و همان لحظه، همهٔ تبلیغات بنی‌امیه شکست خورد. از آن روز تا امروز، هرکس داستان علی اصغر علیه السلام را می‌شنود، بی‌اختیار این پرسش قرآن در ذهنش زنده می‌شود: «يَا أَيُّ ذُنُبٍ قُتِلْتُ؟» (به کدامین گناه کشته شد؟).



حرف هشتم

خون خواهی و انتقام

وقتی باید جامعه انتقام بگیرد







سیر بحث:

مشکل اصلی امت اسلامی پس از عاشورا فقط کمبود محبت اهل بیت علیهم السلام نبود، بلکه کمبود «نصرت» و «بسط ید ولی» بود. تَوَابین و مختار هر کدام بخشی از مسیر را پیمودند، اما الگوی کامل یاری ولی خدا را می‌توان در حضرت علی اکبر علیه السلام دید؛ جوانی که همه اراده، جان و دلبستگی‌های خود را در اختیار امام حسین علیه السلام قرار داد و حتی در رفتن به میدان نیز جز با اذن امام اقدام نکرد. از همین رو، علی اکبر علیه السلام نماد کامل ولایت‌پذیری و یاری امام است و روضه او تجسم عملی همان مفهومی است که در سراسر گفتار از آن با عنوان «بسط ید ولی» یاد شده است.





بسم الله الرحمن الرحيم

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ وَابْنُ خَلِيفَةِ رَسُولِ
اللَّهِ وَابْنِ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ مُضَاعَفَةٌ كُلَّمَا طَلَعَتِ
الشَّمْسُ أَوْ غَرَبَتِ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي مِنْ مَذْبُوحٍ وَمَقْتُولٍ مِنْ غَيْرِ جُرْمٍ بِأَبِي وَأُمِّي دَمُكَ
الْمُرْتَقَى بِهِ إِلَى حَبِيبِ اللَّهِ بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي مِنْ مُقَدَّمِ بَيْنِ يَدَيْ أَيْيِكَ
يَحْتَسِبُكَ وَيَبْكِي عَلَيْكَ مُحْتَرِفًا عَلَيْكَ قَلْبُهُ يَرْفَعُ دَمَكَ إِلَى عَنَانِ
السَّمَاءِ لَا يَرْجِعُ مِنْهُ قَطْرَةٌ وَلَا تَسْكُنُ عَلَيْكَ مَنْ أَيْيِكَ زَفَرَةٌ حِينَ وَ
دَعَكَ لِلْفِرَاقِ فَكَانُكُمَا عِنْدَ اللَّهِ مَعَ آبَائِكَ الْمَاضِينَ مَعَ أُمَمَاتِكَ فِي
الْجَنَانِ مُنْعَمِينَ أَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ مِنْ قَتْلِكَ وَذَبَحِكَ!

سلیمان؛ مردی که دیر رسید

در میان چهره‌های پس از عاشورا، کمتر شخصیتی به اندازه سلیمان بن صرد خزاعی عبرت‌آموز است. او از اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام و از بزرگان شیعه در کوفه بود. هنگامی که نامه‌های دعوت برای امام حسین علیه السلام نوشته می‌شد، سلیمان از پیش‌گامان این حرکت به شمار می‌رفت. اما هنگامی که لحظه امتحان فرارسید، او نیز مانند بسیاری دیگر - و به هر دلیلی - نتوانست خود را به کربلا برساند.

۱. فرازهایی از زیارت حضرت علی اکبر علیه السلام.

سال‌ها بعد، همین مرد را کنار قبر امام حسین (علیه السلام) می‌بینیم؛ پیرمردی که بار سنگین حسرت را بر دوش می‌کشد. او و یارانش بر مزار سیدالشهدا (علیه السلام) گرد آمدند، گریستند، خود را سرزنش کردند و اعتراف کردند که در مهم‌ترین آزمون زندگی‌شان شکست خورده‌اند. اما این شکست دو درس بزرگ داشت:

درس اول: اشک باید به مسئولیت تبدیل شود

توابعین فهمیده بودند که محبت اهل بیت (علیهم السلام) به تنهایی کافی نیست. آنان حسین بن علی (علیه السلام) را دوست داشتند، برایش نامه نوشته بودند و خود را از شیعیان او می‌دانستند؛ اما در لحظه‌ای که باید هزینه می‌دادند، حضور نداشتند.

به همین دلیل پس از عاشورا به گریه و عزاداری بسنده نکردند. آنان خود را «توابعین» نامیدند؛ یعنی کسانی که می‌خواهند کوتاهی گذشته را جبران کنند. اگر اشک به تنهایی کافی بود، نیازی به قیام نبود. اگر گریه همه چیز را جبران می‌کرد، آنان جان خود را به میدان نمی‌آوردند.

البته گریه بر امام حسین (علیه السلام) ارزش بزرگی دارد. امام رضا (علیه السلام) فرمودند: «فَعَلَى مِثْلِ الْحُسَيْنِ فَلْيُنْكِرِ الْبَاكُونَ فَإِنَّ الْبُكَاءَ عَلَيْهِ يَحُطُّ الذُّنُوبَ الْعَظَامَ»؛ (بر مانند حسین (علیه السلام) باید گریه‌کنندگان گریه کنند؛ زیرا گریه بر او گناهان بزرگ را فرومی‌ریزد). اما آیا این گریه به تنهایی و بدون اقدام عملی مفید است؟ توابعین فهمیده بودند که دوست داشتن حق و گریه بر امام شهید کافی نیست؛ باید برای حق ایستاد و هزینه داد، البته دیر فهمیدند و نهضت خود را بعد از شهادت امام به راه انداختند.

درس دوم: حرکت خودسرانه

به نظر می‌رسد قیام آنان سرشار از اخلاص و فداکاری بود. بسیاری از آنان با آگاهی از شهادت به میدان رفتند و در نبرد عین‌الورده جان خود را فدا

کردند. اما با همه این عظمت‌ها، قیام تّوابعین نتوانست سرنوشت امت اسلامی را تغییر دهد. چرا؟ چون این حرکت را **خودسرانه** انجام دادند.

رهبران تّوابعین با وجود انگیزه‌های پاک و نیز با هدف خون‌خواهی - شاید به دلیل شرم و خجالت از خیانت مردم کوفه به امام حسین (علیه السلام) - با امام سجاد (علیه السلام) ارتباط نگرفتند و از ایشان کسب تکلیف نکردند. عملاً این قیام یک حرکت خودجوش و صرفاً با انگیزه «توبه» و جبران گذشته بوده است، نه جنبشی که پیشاپیش خود را ملزم به اطاعت از امام می‌دانست و این حرکت را بدون ارتباط و هدایت مستقیم امام زمان خویش آغاز نمودند. درحالی‌که در فرهنگ اهل بیت (علیهم السلام)، توبه تنها اظهار پشیمانی نیست؛ بازگشت به مسیر صحیح است.

تّوابعین شاید توانستند گذشته را جبران کنند، اما نتوانستند آینده را بسازند.

مختار، انتقام یا تحوّل؟

اما ما شخصیت دیگری هم به نام مختار در حادثهٔ پس از عاشورا داریم. مختار ثقفی نماد اراده برای جبران است. او از نسلی بود که زخم عاشورا را با تمام وجود احساس می‌کرد و می‌دید که قاتلان امام حسین (علیه السلام) همچنان در کوچه‌های کوفه زندگی می‌کنند؛ گویی نه جنایتی رخ داده و نه خونی بر زمین ریخته است.

اما مختار برخلاف تّوابعین تنها به گریه و اظهار ندامت بسنده نکرد. او فهمیده بود که مقابله با ظلم، علاوه بر اخلاص و محبت، به تدبیر، سازماندهی و شناخت جامعه نیز نیاز دارد. از همین رو قیامی را آغاز کرد که توانست بسیاری از عاملان فاجعه کربلا را به سزای اعمالشان برساند و دل‌های داغدار شیعیان را تا حدی آرام کند و درس‌هایی نیز داشت:

درس اول: مجازات با انتقام تفاوت دارد

قیام مختار را معمولاً با عنوان «قیام خون خواهی» می‌شناسند. این تعبیر تا حدی درست است؛ زیرا مختار توانست بسیاری از عاملان فاجعه کربلا را به سزای اعمالشان برساند. عبیدالله بن زیاد کشته شد، عمر سعد به مجازات رسید، شمر به درک واصل شد و بسیاری از کسانی که در ریختن خون فرزند پیامبر ﷺ نقش داشتند، گرفتار کیفر شدند.

این، اتفاق کوچک و کم‌اهمیتی نبود. جامعه‌ای که در آن جنایت‌کاران احساس امنیت کنند، زمینه تکرار جنایت را فراهم می‌کند. همان‌گونه که اگر قاتلان و مفسدان مجازات نشوند، امنیت و عدالت در جامعه از میان می‌رود. از این جهت، اقدام مختار یک ضرورت تاریخی بود. مختار یکی پس از دیگری به سراغ عاملان فاجعه کربلا رفت.

برای شیعیان، اتفاق کوچکی نبود. مدت‌ها بود که خانواده‌های شهدا و دوستداران اهل بیت (علیهم‌السلام) چشم‌انتظار چنین روزی بودند. وقتی سر عبیدالله بن زیاد را نزد امام سجاد (علیه‌السلام) آوردند، نوشته‌اند که ایشان را پس از مرگ پدرش جز آن روز خندان ندیدند؛^۱ زیرا یکی از بزرگ‌ترین جنایت‌کاران تاریخ به سزای عمل خود رسیده بود.

اما در اینجا باید میان دو مفهوم تفاوت گذاشت: «مجازات» و «انتقام».

مجازات آن است که مجرم به سزای عمل خود برسد. قاضی حکم می‌دهد، مجرم کیفر می‌بیند و عدالت تا حدی برقرار می‌شود. اما **انتقام** در معنای عمیق تاریخی آن، صرفاً مجازات یک فرد نیست؛ انتقام یعنی از بین بردن شرایطی که آن جنایت را پدید آورده است.

اگر قاتل مجازات شود؛ اما اندیشه‌ای که قاتل را ساخته باقی بماند، اگر شمر

۱. احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۶.

کشته شود؛ اما جامعه همچنان **دنیاپرست** باشد، و اگر ابن‌زیاد از میان برود؛ اما خواص جامعه همچنان خریدنی باشند، هنوز انتقام کامل تحقق پیدا نکرده است.

به همین دلیل است که عاشورا را نمی‌توان تنها با حذف چند چهره جنایت‌کار جبران کرد. **عاشورا محصول یک بیماری اجتماعی بود**؛ بیماری‌ای که حق را می‌شناخت؛ اما هزینه حق را نمی‌پرداخت، امام را می‌شناخت؛ اما پشت سر او نمی‌ایستاد. از این منظر، مختار توانست مجازات را محقق کند، اما انتقام حقیقی هنوز باقی مانده بود.

درس دوم: انتقام واقعی، بسط ید ولّی خداست

برای فهم انتقام حقیقی، کافی است یک سؤال بپرسیم: اگر همه قاتلان کربلا کشته شدند، چرا باز هم اهل بیت (علیهم‌السلام) به حکومت نرسیدند؟ چرا امام‌سجاد (علیه‌السلام) همچنان در غربت زندگی کرد؟ چرا امام‌باقر (علیه‌السلام) و امام‌صادق (علیه‌السلام) نتوانستند حکومت اسلامی را در اختیار بگیرند؟

پاسخ روشن است؛ زیرا مشکل اصلی فقط وجود چند جنایت‌کار نبود. مشکل آن بود که جامعه‌ای **شکل نگرفته بود که بتواند پشت سر امام بایستد**.

در تاریخ اسلام بارها دیده‌ایم که مردم اهل بیت را دوست داشتند، اما برای تحقق حکومت آنان هزینه نمی‌دادند. محبت بود، اما همراهی نبود. اشک بود، اما اقدام نبود. ارادت بود، اما نصرت نبود.

امام‌صادق (علیه‌السلام) و مرد خراسانی

مأمون رقی نقل می‌کند: خدمت امام‌صادق (علیه‌السلام) بودم که سهل بن حسن خراسانی وارد شد، سلام کرد و نشست. سپس گفت: ای فرزند رسول خدا! چقدر شما رئوف و مهربان هستید. شما امام هستید، چرا دفاع از حق خود نمی‌کنید با اینکه بیش از صد هزار شیعه آماده نبرد دارید؟

امام علیه السلام فرمود: «خراسانی بنشین، خوش آمدی». سپس به خدمت کار فرمود: «تنور را روشن کن!» خدمت کار امام علیه السلام تنور را روشن کرد. امام علیه السلام رو به مرد خراسانی نمود، فرمود: «داخل تنور شو».

خراسانی با التماس گفت: ای فرزند رسول خدا! مرا با آتش مسوزان. از جرم من درگذر، خدا از تو بگذرد. امام علیه السلام فرمود: «تو را بخشیدم».

در این هنگام هارون مکی وارد شد در حالی که کفش خود را به دست گرفته بود، گفت: «السلام علیک یا ابن رسول الله». امام علیه السلام فرمود: «کفش هایت را ببنداز، برو داخل تنور بنشین!» هارون مکی، کفش هایش را انداخت و در داخل تنور نشست. در این هنگام امام علیه السلام با مرد خراسانی به سخن گفتن پرداخت و مانند کسی که در خراسان بوده از جریان‌های آن منطقه خبر داد. سپس فرمود: «خراسانی برو ببین در تنور چه خبر است؟».

خراسانی می‌گوید: به سمت تنور رفتم، دیدم هارون مکی چهارزانو در تنور نشسته است. بعد از تنور خارج شد و به ما سلام کرد. امام علیه السلام فرمود: «از اینها در خراسان چند نفر پیدا می‌شود؟!» خراسانی گفت: به خدا قسم! یک نفر هم نیست. امام صادق علیه السلام فرمود: «به خدا یک نفر هم پیدا نمی‌شود، ما زمانی که پنج نفر یاور مانند این (هارون مکی) نداشته باشیم قیام نخواهیم کرد، ما خودمان موقعیت مناسب را بهتر می‌دانیم».^۱

به همین دلیل شاید بتوان گفت انتقام حقیقی عاشورا نه در کشته شدن شمر و عمر سعد، بلکه در فراهم شدن شرایطی است که ولی خدا بتواند جامعه را بر اساس دین اداره کند. فقهای شیعه از این حقیقت با تعبیر «**بسط ید ولی**» یاد کرده‌اند؛ یعنی فراهم شدن قدرت و امکان اجرای احکام الهی توسط ولی خدا. مشکل بزرگ پس از عاشورا آن بود که امام وجود داشت، اما **بسط ید** نداشت.

۱. ابن شهر آشوب مازندرانی، مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۴، ص ۲۳۷.

در نتیجه، اگرچه مجازات برخی جنایت‌کاران انجام شد، اما **بیماری اصلی جامعه** همچنان باقی ماند. از این رو می‌توان گفت انتقام کامل عاشورا زمانی محقق می‌شود که جامعه‌ای ساخته شود که دیگر حسین زمان خود را تنها نگذارد و زمینه حاکمیت حق را فراهم سازد.

انتقام واقعی خون امام شهیدمان چیست؟

کربلا هر روز دارد اتفاق می‌افتد. روز ۹ اسفند ۱۴۰۴ یکی از تلخ‌ترین روزهای شیعیان و آزادمردان جهان بود، روزی که امام عزیزمان را ناجوانمردانه به شهادت رساندند و پس از آن حادثه، ماه‌ها مردم ایران در تجمعات شبانه، یک خواسته مشترک دارند: «**انتقام**» نه مجازات!

ساعاتی پس از شهادت سردار سلیمانی در تاریخ ۱۳ دی ۱۳۹۸، رهبر انقلاب در پیامی رسمی، وعده «انتقامی سخت» دادند. ایشان در این بیانیه که در پایگاه ایشان منتشر شد، فرمودند: «انتقام سختی در انتظار جنایت‌کارانی است که دست‌های پلید خود را به خون او و دیگر شهدای حادثه‌ی دیشب آلوده کرده‌اند».

اما ماهیت انتقام شهید حاج قاسم سلیمانی چه بود؟ «**سیلی محکم**» و «**اخراج آمریکا از منطقه**». چند روز بعد، امام انقلاب در سخنرانی عمومی خود، ماهیت این انتقام را فراتر از یک اقدام نظامی صرف توصیف کردند و «اخراج آمریکا از منطقه» را به عنوان هدف نهایی معرفی نمودند.^۱

سیلی محکم که به آن‌ها زده شد اشاره به حملات موشکی به عین‌الاسد داشت، ولی فرمودند این‌ها برای انتقام کافی نیست. آنچه مهم است این است که «حضور فاسد آمریکا در این منطقه باید پایان یابد». ایشان تأکید کردند که هدف راهبردی، **خروج آمریکا از غرب آسیا**ست. همچنین ایشان

۱. بیانات امام شهید در تاریخ ۱۷ دی ۱۳۹۸.

بارها تأکید کرده‌اند که این انتقام «در زمان مناسب» خود انجام خواهد شد و محدود به مقطع خاصی نیست. ایشان اخراج نظامیان آمریکایی از منطقه را مهم‌ترین بخش «تداوم مسیر سلیمانی» و «سیلی بزرگ‌تر» دانسته‌اند که تحقق آن در **گرو اتحاد ملت‌های مقاومت** است.^۱

امام انقلاب در همان روزها افق گسترده‌تری را پیش روی ملت قرار دادند و نشان دادند که انتقام حقیقی تنها یک واکنش نظامی نیست؛ بلکه ادامه یافتن راه شهید و ناکام ماندن اهداف دشمن است.

این مسئله همان است که در انتقام شهادت امام عزیزمان آیت‌الله شهید امام خامنه‌ای "قدس سره" با آن مواجه هستیم. ما خواهان انتقام خون او هستیم و این انتقام اولاً با اخراج آمریکا از منطقه و ثانیاً با بسط ید ولی و جانشین سرورمان حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف آیت‌الله سیدمجتبی خامنه‌ای "مُذَلَّله" محقق می‌شود! امروز ملت ما به شدت خواهان این انتقام است و پای آن تا فداکردن جان خود ایستاده است.

مطالبه انتقام خون امام شهید از مسئولان

مسئله انتقام ایشان با ازبین رفتن ترامپ ملعون محقق نمی‌شود، چراکه روزی دیگر و شخصی دیگر جای او می‌آید و همان مسلک را در پیش می‌گیرد؛ چراکه خوی استکباری در وجود آن‌ها نهفته است. ما از مسئولان جمهوری اسلامی می‌خواهیم که نترسند، شجاع باشند، هدف اصلی تحقق اسلام و بسط ید ولی است. بروید و آن را محقق کنید.

تحقق شروط ده‌گانه رهبری معظم انقلاب، مطالبه اصلی ما است. اگر به دست گرفتن تنگه هرمز لازمه بسط ید ولی است، بروید همان کار را بکنید. اگر شکستن هژمونی استکبار جهانی است با حاکم کردن خواسته‌های ولی

۱. بیانات امام شهید در سالگرد شهادت حاج قاسم سلیمانی، ۲۵ آذر ۱۳۹۹

ما، همان را انجام بدهید. اگر رفع تحریم‌ها است، تمام تلاش خود را برای رفع آن‌ها و نیز گرفتن غرامت جنگ تحمیلی سوم به کار بگیرید.

البته این مطلب را می‌توان به وضوح دید که چگونه اثرات حضور مردم - که برای اولین بار در تاریخ، دشمن مستکبر را این‌گونه به استیصال کشانده است - و همان‌گونه که امام شهیدمان فرمودند، با مبعوث شدن خود آتش‌ها را خاموش می‌کنند:

«وقتی که مردم وارد میدان می‌شوند و تصمیم می‌گیرند، آتش‌ها را خاموش می‌کنند، شعله‌ها را خاکستر می‌کنند. این اتفاقی بود که این دفعه هم افتاد؛ بعد از این هم به توفیق الهی اگر چنانچه حادثه‌ای برای کشور پیش بیاید، خدای متعال این مردم را مبعوث خواهد کرد برای مقابله‌ی با حوادث، و کار را مردم تمام خواهند کرد»^۱.

در ادامه هم مردم پای کار خواهند بود تا کار انتقام خون امام شهیدمان گرفته شود.

مطالبه اقتصاد مقاومتی از مسئولان

در این بین، مواجهه جدی و سخت در موضوع اقتصاد هم دیگر مطالبه رهبری معظم ماست که نام سال را هم بر اساس همین اقتصاد مقاومتی انتخاب کردند. مردم ما از مسئولین که دلسوزانه در تلاش هستند و در جبهه‌های مختلف می‌جنگند، مطالبه می‌کنند که امروز تحقق اقتصاد مقاومتی به تعویق نیفتد و از سیاست‌گذاری‌های غلط اقتصادی مناسب با سیاست‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول دوری کنند. تمام تلاش خود را بکنند که در این شرایط سخت جنگی و بحرانی، اقتصاد کشور ما روزه روز برای مردم سخت‌تر نشود.

۱. بیانات امام شهید انقلاب ۱۲ بهمن ۱۴۰۴.

مردم به مسئولین جمهوری اسلامی اعتماد دارند و می‌دانند تمام تلاش خود را برای انتقام خون امام شهیدمان و همچنین اعتلای جمهوری اسلامی در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی انجام می‌دهند و می‌دانند هرگونه عمل وحدت‌شکنانه، دشمن را امیدوار می‌کند.

جمهوری اسلامی ایران حرم ماست!

عاشورا فقط چند قاتل نداشت. عاشورا محصول جامعه‌ای بود که امام خود را تنها گذاشت. اما امروز مردم ما امام خود را تنها نگذاشته‌اند و بیش از صد شب است که خیابان‌ها را رها نکرده‌اند. آن‌ها برای اصلاح شرایط، بسط ید ولی، یاری ولی خدا و به منظور انتقام واقعی خون امام شهید خود در خیابان‌ها حاضر شده‌اند.

شاید به همین دلیل بود که شهید حاج قاسم سلیمانی جمله‌ای را بر زبان آورد که به یکی از ماندگارترین تعبیرهای سال‌های اخیر تبدیل شد: «**جمهوری اسلامی حرم است**». مقصود او صرفاً یک مرز جغرافیایی یا یک ساختار سیاسی نبود. او می‌خواست بگوید اگر این سنگر حفظ شود، امکان دفاع از دین، عدالت و مقاومت نیز حفظ خواهد شد؛ و اگر این سنگر فروبریزد، بسیاری از دستاوردهایی که با خون هزاران شهید به دست آمده است از میان خواهد رفت.

انتقامی که دشمن از آن می‌ترسد

شاید عجیب به نظر برسد، اما دشمن از موشک و سلاح کمتر از بیداری ملت‌ها می‌ترسد. از جامعه‌ای که فریب نمی‌خورد. از مردمی که حقیقت را با تبلیغات عوض نمی‌کنند. از نسلی که آرمان‌های خود را با چند وعده اقتصادی نمی‌فروشد. از ملتی که حاضر نیست استقلال خود را در برابر رفاه موقت معامله کند. چنین جامعه‌ای بزرگ‌ترین شکست را به دشمن

تحمیل می‌کند. زیرا دشمن تنها زمانی موفق می‌شود که بتواند ذهن مردم را تسخیر کند.

خلاصه همه این مباحث در یک جمله می‌شود: «بزرگ‌ترین انتقام از دشمن، ساختن جامعه‌ای است که دیگر فریب دشمن را نخورد».

بعد از هر بحران چه باید کرد؟

تاریخ پر است از سرگذشت ملت‌هایی که در میدان جنگ پیروز شدند، اما در میدان پس از جنگ شکست خوردند. سخت‌ترین مرحله، بعد از بحران آغاز می‌شود. معمولاً همه نگاه‌ها به روزهای بحران دوخته می‌شود، به روزهای جنگ و درگیری و مقاومت. در روزهای خطر، مردم متحد می‌شوند و اختلاف‌ها کم‌رنگ می‌شود و همه یک هدف مشترک پیدا می‌کنند. اما وقتی بحران پایان می‌یابد، آرام‌آرام زندگی عادی بازمی‌گردد و در همین نقطه است که خطر جدید آغاز می‌شود و مهم‌ترین آزمون، پس از پایان بحران آغاز می‌شود.

خطر فراموشی، و خطر عادت‌کردن، و خطر بازگشت به همان نقطه‌ای که جامعه را گرفتار کرده بود.

شهدا راه را نشان می‌دهند

در دوران دفاع مقدس، بسیاری از رزمندگان و فرماندهان بزرگ به شهادت رسیدند. اما هیچ‌کدام برای آن شهید نشدند که تنها نامشان بر خیابان‌ها باقی بماند. آنان برای ساختن آینده‌ای بهتر جان دادند. بارها در وصیت‌نامه‌های شهدا می‌بینیم که از مردم خواسته‌اند راه را ادامه دهند، نه اینکه فقط از آنان یاد کنند.

بخش‌هایی از وصیت‌نامه شهید محمدابراهیم همت را که سرشار از معانی عمیق و راهگشای امروز ماست مرور کنیم:

«مادر، جهل حاکم بر یک جامعه، انسان‌ها را به تباهی می‌کشد و حکومت‌های طاغوت مکمل‌های این جهل‌اند و شاید قرن‌ها طول بکشد که انسانی از سلالهٔ پاکان زائیده شود و بتواند رهبری یک جامعهٔ سرگردان و سر در لاک خود فروبرده را در دست گیرد و امام، تبلور ادامه‌دهندگان راه امامت و شهادت و شهادت است.

مادر جان، به خاطر داری که من برای یک اطلاعیهٔ امام حاضر بودم بمیرم؟ کلام او الهام‌بخش روح پرفتح اسلام در سینه و وجود گنبدیدهٔ من بوده و هست. اگر من افتخار شهادت داشتم، از امام بخواهید برایم دعا کنند تا شاید خدا من روسیاه را در درگاه با عظمتش به عنوان یک شهید بپذیرد.

مادر جان، من متنفر بودم و هستم از انسان‌های سازش کار و بی تفاوت و متأسفانه جوانانی که شناخت کافی از اسلام ندارند و نمی‌دانند برای چه زندگی می‌کنند و چه هدفی دارند و اصلاً چه می‌گویند، بسیارند. ای کاش به خود می‌آمدند. از طرف من به جوانان بگویند چشمان شهیدان و تبلور خونشان به شما دوخته است، برخیزید و اسلام را و خود را دریابید. نظیر انقلاب اسلامی ما در هیچ کجا پیدا نمی‌شود؛ نه شرقی، نه غربی.

ای کاش ملت‌های تحت فشار مثلث زورورز و تزویر به خود می‌آمدند و آن‌ها نیز پوزۀ استکبار را بر خاک می‌مالیدند. مادر جان، جامعهٔ ما انقلاب کرده و چندین سال طول می‌کشد تا بتواند کم‌کم صفات و اخلاق طاغوت را از مغز انسان‌ها بیرون ببرد، ولی روشنفکران ما به این انقلاب بسیار لطمه زدند؛ زیرا نه آن‌را می‌شناختند و نه برایش زحمت و رنجی متحمل شده‌اند. از هر طرف به این نونهال آزاده ضربه زدند، ولی خداوند مقتدر است. اگر هدایت نشدند، مسلماً مجازات خواهند شد.

پدر و مادر، من زندگی را دوست دارم؛ ولی نه آن قدر که آلودهٔ آن شوم و خویشتن را گم و فراموش کنم. علی‌وار زیستن و علی‌وار شهید شدن،

حسین وارزیستن و حسین وار شهید شدن را دوست دارم. شهادت در قاموس اسلام کاری‌ترین ضربات را بر پیکر ظلم، جور، شرک و الحاد می‌زند و خواهد زد. ببین ما به چه روزی افتاده‌ایم و استعمار چقدر جامعه ما را به لجن‌زار کشیده است، ولی چاره‌ای نیست؛ این‌ها سد راه انقلاب اسلامی‌اند. پس سد راه اسلام باید برداشته شوند تا راه تکامل طی شود».

شهادا نمی‌خواستند به خاطره تبدیل شوند، می‌خواستند به مسئولیت تبدیل شوند.

مسئولیتی که نباید بر زمین بماند

توابعین می‌خواستند گذشته را جبران کنند، مختار می‌خواست قاتلان را مجازات کند. هر دو کار ارزشمندی بود، اما تاریخ به ما می‌آموزد که مسئولیت امت تنها در انتقام گرفتن خلاصه نمی‌شود. مسئولیت اصلی، ساختن جامعه‌ای است که دیگر به آن فاجعه دچار نشود. جامعه‌ای که حق را بشناسد، جامعه‌ای که در لحظه امتحان دچار تردید نشود، جامعه‌ای که ولی خدا را تنها نگذارد. این دقیقاً ما را به مهم‌ترین حلقه مفقوده تاریخ پس از عاشورا می‌رساند؛ حقیقتی که اگر درست فهمیده نشود، نه توابعین را می‌توان فهمید و نه مختار را، حقیقتی به نام **بسط ید ولی**.

بسط ید ولایت؛ حلقه گمشده تاریخ

اگر کسی تاریخ پس از عاشورا را تنها از زاویه محبت اهل بیت (علیهم‌السلام) نگاه کند، با پرسشی بزرگ روبه‌رو می‌شود. مگر مردم اهل بیت را دوست نداشتند؟ مگر در دوران امام باقر (علیه‌السلام) و امام صادق (علیه‌السلام) هزاران نفر در جلسات علمی آنان حاضر نمی‌شدند؟ مگر هنگام شهادت هر یک از امامان، شیعیان عزادار نمی‌شدند؟ پس چرا جامعه اسلامی به مسیر اصلی خود بازنگشت؟ چرا باوجود این همه محبت، حکومت به اهل بیت (علیهم‌السلام) نرسید؟ چرا امامان معصوم (علیهم‌السلام) یکی پس از دیگری در محدودیت زندگی کردند؟

بسط ید ولایت یعنی چه؟

فقه‌ها اصطلاحی دارند به نام «**بسط ید ولی**». مرحوم محمدحسن نجفی در کتاب شریف جواهرالکلام می‌فرماید: «إذا اتفق بسط ید الفقیه الجامع للشرائط...»؛ یعنی فقیه باید از قدرت و پشتوانه لازم برای اعمال ولایت برخوردار باشد. و در جای دیگری می‌فرماید: «بل لولا عموم الولاية لبقی كثير من الأمور المتعلقة بشيعتهم معطلة»؛ (اگر ولایت عامه فقیه نباشد، بسیاری از امور مربوط به شیعیان معطل خواهد ماند).^۱ به تعبیر دیگر، مشروعیت حکومت از جانب خداوند است، اما تحقق و کارآمدی آن بدون همراهی مردم و فراهم شدن بسط ید امکان‌پذیر نیست و این یعنی فراهم بودن قدرت و امکان اجرای حق.

مسئله آن است که باید جامعه‌ای شکل بگیرد که بتواند پشت سر امام بایستد و برنامه‌های او را در عرصه زندگی محقق کند. به تعبیر دیگر، ولایت تنها یک عقیده قلبی نیست؛ یک مسئولیت اجتماعی نیز هست.

فرق میان دوست داشتن و همراهی کردن

مردی به حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام گفت: من از شیعیان شما هستم. حضرت فرمودند: ای بنده خدا، اگر مطیع اوامر و نواهی ما هستی، راست می‌گویی؛ اما اگر این‌گونه نیستی، تو ادعای مقام شریفی را نموده‌ای که لایق آن نیستی. پس با این ادعای دروغ به گناهت نیفزاد و نگو من شیعه شما هستم؛ بلکه بگو از دوستان و موالیان شما هستم و با دشمنان شما دشمن هستم. اما محبت به تنهایی جامعه نمی‌سازد.^۲

بسیاری از مردم کوفه، امیرالمؤمنین علیه السلام را دوست داشتند، در نماز جماعت آن حضرت شرکت می‌کردند و هنگام شهادت حضرت گریه کردند. اما وقتی

۱. جواهرالکلام، ج ۲۱، مباحث قضا و ولایت فقیه.

۲. عباس اسماعیلی یزدی، ینابیع الحکمه، ص ۲۳۲.

زمان ایستادگی و هزینه دادن فرارسید، همه در یک سطح نبودند. دوست داشتن امام یک چیز است؛ ایستادن پای امام چیز دیگری است. میان این دو فاصله زیادی وجود دارد.

تنهایی امیرالمؤمنین علیه السلام

شاید هیچ‌کس بهتر از خود امیرالمؤمنین علیه السلام این حقیقت را بیان نکرده باشد. حضرت در یکی از تلخ‌ترین فرازهای نهج‌البلاغه، از مردم کوفه گلایه می‌کند و می‌فرماید:

«شما را به جهاد فراخواندم، اجابت نکردید؛ سخن گفتم، نشنیدید؛ در نهان و آشکار دعوتان کردم، پاسخ ندادید؛ خیرخواهی کردم، نپذیرفتید. آیا حاضرید و غایب؟! بنده‌اید و سرکش؟! احکام الهی را بر شما می‌خوانم، از آن می‌گریزید؛ شما را پند می‌دهم، پراکنده می‌شوید؛ به جنگ با ستمگران و پیمان‌شکنان تشویقتان می‌کنم، اما هنوز سخنم پایان نیافته، چون مردم سبأ پراکنده می‌شوید و به محافل خود بازمی‌گردید و اندرزا را از یاد می‌برید... ای مردمی که بدن‌هایتان حاضر است؛ اما عقل‌هایتان غایب، خواسته‌هایتان پراکنده و زمامدارانتان گرفتار شما هستند! پیشوای شما خدا را اطاعت می‌کند و شما از او نافرمانی می‌کنید؛ اما پیشوای اهل شام خدا را نافرمانی می‌کند و آنان از او فرمان می‌برند. به خدا سوگند دوست داشتنم معاویه با من درباره شما معامله‌ای همچون معامله دینار و درهم می‌کرد؛ ده نفر از شما را از من می‌گرفت و یک نفر از آنان را به من می‌داد»^۱.

این سخن از زبان کسی است که حاکم جامعه اسلامی است. یعنی مشکل در رأس هرم نبود. مشکل در بدنه جامعه بود؛ جامعه‌ای که هنوز به آن درجه از بلوغ نرسیده بود که بتواند بار حکومت حق را بر دوش بکشد.

۱. سیدرضی، نهج‌البلاغه، خطبه ۹۶.

حلقه گمشده بسیاری از قیام‌ها

اکنون می‌توانیم به گذشته بازگردیم و ماجرای توابین و مختار را بهتر بفهمیم. توابین محبت داشتند، اما جامعه نساختند. مختار انتقام گرفت، اما جامعه را متحول نکرد. مشکل اصلی همچنان باقی بود. جامعه‌ای که باید پشت سر ولی خدا می‌ایستاد، هنوز به آن مرحله نرسیده بود. شاید به همین دلیل است که عاشورا فقط یک حادثه تاریخی نیست؛ یک هشدار دائمی است.

اگر جامعه ساخته نشود، اگر مردم رشد نکنند، اگر ولایت در متن زندگی جاری نشود، ممکن است اشک‌ها باقی بماند؛ اما مشکلات نیز باقی خواهد ماند.

گریز روضه حضرت علی اکبر (علیه السلام)

اما شاید کسی بپرسد این «بسط ید ولی» که از آن سخن گفتیم، در تاریخ کجا به زیباترین شکل خود دیده می‌شود؟ برای یافتن پاسخ، کافی است نگاه خود را به کربلا برگردانیم.

در میان همه یاران سیدالشهدا (علیه السلام)، یکی از روشن‌ترین جلوه‌های بسط ید ولی را می‌توان در وجود حضرت علی اکبر (علیه السلام) دید.

امام حسین در روز عاشورا فرمود: «اللهم اشهد علی هؤلاء القوم فقد برز الیهم غلام اشبه الناس برسولک محمد خلقا و خلقا و منطلقا و کنا اذا اشتقنا الی رؤیة نبیک نظرنا الیه...»؛ (خدایا خودت می‌دانی که وقتی ما مشتاق دیدار پیغمبر می‌شدیم، به این جوان نگاه می‌کردیم).

اما عظمت علی اکبر (علیه السلام) در این بود که برای خود در برابر امامش اراده‌ای مستقل تعریف نکرده بود. او آمده بود تا به ولی خدا یاری برساند و می‌خواست زمینه تحقق اراده امام را فراهم کند؛ آمده بود تا تمام توان جوانی خود را در اختیار حسین (علیه السلام) قرار دهد.

به همین دلیل است که در روز عاشورا، با آن همه شجاعت و غیرت و توانایی، خودسرانه به میدان نرفت. او فرزند حسین بود؛ محبوب‌ترین جوان بنی‌هاشم بود؛ اما باز هم پیش از رفتن به میدان، از امام خود اجازه خواست.

و چه صحنهٔ جانسوزی بود آن هنگام که امام حسین علیه السلام به علی اکبر علیه السلام فرمود با اهل حرم خداحافظی کند. جوانی که آرزویش دفاع از امام بود، بی‌درنگ اطاعت کرد، به خیمه‌ها رفت، با مادر وداع کرد، با عمه‌ها وداع کرد، با خواهران وداع کرد. دل از همه برید؛ زیرا خواست امامش همین بود. اینجا بود که علی اکبر علیه السلام در همان لحظه، آخرین درس بسط ید ولی را به تاریخ آموخت.

اما کربلا هنوز می‌خواست آخرین امتحان را از حسین علیه السلام بگیرد... لحظه‌ای رسید که آن جوان رعنا بر خاک افتاد و با صدایی که دل آسمان را لرزاند، پدر را صدا زد و فریاد کشید: «یا ابتاه! هذا جَدِّي رسول الله...»^۱؛ (پدر جان! الان دارم جد خودم را به چشم دل می‌بینم و شربت آب می‌نوشم). اسب، جناب علی اکبر علیه السلام را در میان لشکر دشمن برد، اسبی که در واقع دیگر اسب سوار نداشت. رفت در میان مردم. اینجا است که جملهٔ عجیبی نوشته‌اند: «فاحتمله الفرس الى عسكر الاعداء فقطعوه بسيوفهم اربا اربا»^۲.

هنگامی که حسین علیه السلام بر بالین علی اکبر علیه السلام رسید، فرمود: «وَلَدِي عَلِيَّ، عَلَيَّ الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَا»^۳.

۱. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۴.

۲. عبدالرزاق موسوی، مقتل الحسین مرقم، ص ۳۲۴.

۳. شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۷۵.



حرف نهم

بصیرت؛ راه نجات از فریب

ویژگی لازم برای یاری امام







سیر بحث:

موضوع نوشته، خطر فریب و راه نجات از آن است. با اشاره به داستان «اسب تروا» می بینیم که شیطان و دشمنان، باطل را در لباسی زیبا وارد زندگی ما می کنند. راه تشخیص حقیقت از ظاهر فریبنده، «بصیرت» است؛ همان ویژگی حضرت عباس علیه السلام که باعث شد در کربلا حق را از باطل تشخیص دهد و تا آخر بر یاری امامش ثابت قدم بماند.





بسم الله الرحمن الرحيم

«فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْئَلُ»^۱.

شیطان وسوسه‌اش کرد و گفت: ای آدم، آیا تو را به درخت جاویدانی و مُلکی زوال ناپذیر راه بنمایم؟).

اسب تروا

در تاریخ یونان باستان، داستانی مشهور نقل شده است که قرن‌ها بعد به نمادی از فریب تبدیل شد؛ داستان «اسب تروا». سال‌ها جنگ میان یونانیان و مردم شهر تروا ادامه داشت، اما هیچ‌یک از دو طرف نمی‌توانستند پیروزی قاطعی به دست آورند. سرانجام یونانیان نقشه‌ای کشیدند. آنان وانمود کردند که جنگ را رها کرده‌اند و از سرزمین تروا عقب‌نشینی کرده‌اند. هنگام رفتن، یک اسب چوبی عظیم در برابر دروازه‌های شهر باقی گذاشتند؛ هدیه‌ای ظاهراً ارزشمند و نشانه‌ای از پایان جنگ.

مردم تروا با دیدن این صحنه خوشحال شدند. برخی هشدار دادند که این ماجرا مشکوک است، اما هیجان پیروزی و ظاهر فریبندهٔ اسب، مجال اندیشیدن را از آنان گرفت. دروازه‌ها را گشودند و اسب را با دست خود به داخل شهر آوردند. شب‌هنگام، جنگجویانی که درون اسب پنهان شده

بودند بیرون آمدند، دروازه‌ها را گشودند و سپاه دشمن را وارد شهر کردند. تروا نه با حمله مستقیم، بلکه با فریب سقوط کرد.

فارغ از درست یا نادرست بودن این داستان، یادآور یک حقیقت مهم است که: بسیاری از خطرهای بزرگ زندگی، با چهره واقعی خود وارد نمی‌شوند. فریب همیشه در لباس دشمنی آشکار ظاهر نمی‌شود. گاهی خود را به شکل یک هدیه، یک فرصت، یک منفعت یا یک زیبایی نشان می‌دهد. در واقع، اسب تروا فقط متعلق به تاریخ یونان نیست.

«اسب تروا»ی زندگی ما

هریک از ما ممکن است در زندگی خود بارها با اسب‌های تروا روبه‌رو شویم. گاهی جوانی چنان مجذوب زیبایی ظاهری فردی می‌شود که دیگر ضعف‌ها، ناسازگاری‌ها و خطرهای پیش رو را نمی‌بیند. گاهی در بازار، فروشندگان با نورپردازی، چیدمان کالاها و شیوه‌های تبلیغاتی، احساسی در مشتری ایجاد می‌کنند که گویی اگر این کالا را نخرد، فرصت بزرگی را از دست داده است؛ درحالی‌که شاید اصلاً به آن نیاز نداشته باشد.

امروز این فریب‌ها تنها به ویت‌ترین مغازه‌ها محدود نیست. شبکه‌های اجتماعی، تبلیغات تجاری و رسانه‌ها نیز گاه همین نقش را ایفا می‌کنند. کالاها، سبک‌های زندگی و حتی برخی باورها چنان زیبا و جذاب عرضه می‌شوند که انسان فرصت نمی‌کند درباره حقیقت آن‌ها بیندیشد. بسیاری از چیزهایی که در ابتدا جذاب به نظر می‌رسند، پس از مدتی هزینه‌های سنگینی بر زندگی فرد و جامعه تحمیل می‌کنند.

جالب‌تر آنکه گفته می‌شود تروا به زبان انگلیسی تروجان است و ویروس معروف **تروجان** که به جان نرم‌افزارها می‌افتد را شاید از همین معنا گرفته باشند، چون این ویروس ممکن است همراه یک برنامه کاربردی و جذاب وارد سیستم فرد شود و از درون آسیب‌های جدی به آن وارد کند!

به همین دلیل، یکی از مهم‌ترین پرسش‌های زندگی این است که چگونه می‌توان ظاهر را از حقیقت تشخیص داد؟ چگونه می‌توان فهمید که پشت این زیبایی، خیر نهفته است یا شر؟ پشت این وعده، حقیقت قرار دارد یا فریب؟ برای یافتن پاسخ این پرسش، باید به نخستین فریب بزرگ تاریخ بازگردیم؛ جایی که شیطان برای نخستین بار از همین شیوه استفاده کرد و آدم و حوا را فریب داد.

نخستین فریب تاریخ؛ شیطان چگونه آدم را فریب داد؟

اگر بخواهیم ریشه فریب را در تاریخ انسان جست‌وجو کنیم، باید به نخستین صفحات زندگی بشر بازگردیم؛ به همان جایی که شیطان برای اولین بار نقشه خود را برای گمراه کردن انسان به کار گرفت. شگفت‌آور اینجاست که شیطان برای فریب آدم (عَلَيْهِ السَّلَام) از زور استفاده نکرد و او را مجبور به نافرمانی نکرد؛ حتی او را مستقیماً به گناه دعوت نکرد. بلکه کاری کرد که گناه در نگاه آدم زیبا جلوه کند. این همان روشی است که شیطان تا امروز نیز از آن استفاده می‌کند.

جاودانگی و زیبادیدن

قرآن کریم ماجرای این فریب را چنین نقل می‌کند که شیطان به آدم و حوا گفت:

﴿فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبُولُ﴾^۱

او نگفت از فرمان خدا سرپیچی کنید؛ بلکه از جاودانگی سخن گفت. از پیشرفت سخن گفت. از رسیدن به چیزی بهتر سخن گفت. او ظاهر ماجرا را آراست و حقیقت آن را پنهان کرد.

شیطان تلاش می‌کرد ممنوعیت الهی را بی‌اهمیت جلوه دهد و انسان را متقاعد کند که چیزی ارزشمند را از دست می‌دهد. شیطان نقطه ضعف انسان را پیدا می‌کند و از همان نقطه وارد می‌شود. در واقع، نخستین گناه تاریخ با یک «فریب» آغاز شد؛ **فریب زیبادیدن** چیزی که در واقع زیان‌آور بود.

از آن روز تا امروز نیز روش شیطان تغییر چندانی نکرده است. قرآن بارها این حقیقت را یادآور می‌شود:

﴿فَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ﴾.^۱

تعبیر قرآن بسیار دقیق است. نمی‌فرماید شیطان فقط گناه را پیشنهاد کرد؛ بلکه می‌فرماید آن را زینت داد، آراست و زیبا جلوه داد. انسان کمتر اتفاق می‌افتد که آگاهانه به سراغ چیزی برود که آن را زشت و خطرناک می‌داند.

چرا ما فریب می‌خوریم؟

یکی از ویژگی‌های شگفت‌انگیز وجود انسان، گرایش او به زیبایی است. انسان زیبایی را دوست دارد. از دیدن منظره‌ای زیبا لذت می‌برد، به سخن زیبا جذب می‌شود، از رفتار زیبا خوشش می‌آید و حتی در انتخاب‌های روزمره خود نیز به دنبال آن چیزی می‌رود که برای او جذاب‌تر و دلنشین‌تر به نظر می‌رسد. این میل، یک نقص نیست؛ بلکه بخشی از فطرت الهی انسان است. خداوند جهان را بر پایه زیبایی آفریده و روح انسان را نیز زیبادوست قرار داده است.

اما همین نقطه قوت، اگر بدون هدایت عقل و بصیرت رها شود، می‌تواند به یکی از مهم‌ترین راه‌های نفوذ فریب تبدیل گردد. مشکل از آنجا آغاز می‌شود که انسان میان «زیبایی واقعی» و «زیبایی ظاهری» تفاوت قائل نشود. گاهی آنچه زیبا به نظر می‌رسد، در باطن زیان‌آور است و گاهی آنچه در ظاهر

سخت و تلخ جلوه می‌کند، در حقیقت مایهٔ سعادت و رشد انسان است.

ز دست دیده و دل هر دو فریاد
که هر چه دیده بیند دل کند یاد
بسازم خنجری نیشش ز فولاد
زنم بر دیده تا دل گردد آزاد

انسان ابتدا چیزی را می‌بیند، سپس به آن دل می‌بندد. بسیاری از دلیستگی‌ها، آرزوها و انتخاب‌های ما از همین نقطه آغاز می‌شوند. به همین دلیل است که اگر دیدهٔ انسان درست نبیند، دل نیز به بیراهه خواهد رفت.

نمونه‌های این حقیقت را در زندگی روزمره فراوان می‌توان دید.

● جوانی که تنها مجذوب زیبایی ظاهری فردی می‌شود، گاهی چنان تحت تأثیر ظاهر قرار می‌گیرد که دیگر فرصت نمی‌کند دربارهٔ اخلاق، شخصیت، ایمان و سبک زندگی او ببیند. بعداً که واقعیت‌ها آشکار می‌شوند، درمی‌یابد آنچه او را شیفته کرده بود، تنها بخشی کوچک از حقیقت بوده است.

● همین اتفاق در عرصهٔ اقتصاد نیز رخ می‌دهد. بسیاری از کالاهای پیش از آنکه نیاز انسان باشند، به خواستهٔ انسان تبدیل می‌شوند. هنر تبلیغات مدرن دقیقاً همین است. شرکت‌های بزرگ میلیاردها دلار هزینه می‌کنند تا انسان احساس کند بدون فلان کالا، فلان برند یا فلان سبک زندگی، چیزی را کم دارد. برای درک بهتر، یک شرکت متوسط جهانی به نام سامسونگ در سال ۱۴۰۴ نزدیک به ۱۰ میلیارد دلار صرف تبلیغات کرد.

گاهی افراد چیزی را می‌خرند نه به این دلیل که به آن نیاز دارند، بلکه به این دلیل که احساس می‌کنند نداشتن آن نوعی عقب‌ماندگی است. درحالی‌که پس از مدت کوتاهی درمی‌یابند نه تنها خوشبخت‌تر نشده‌اند، بلکه گرفتار هزینه‌ها و وابستگی‌های تازه‌ای نیز شده‌اند.

دقیقاً به همین دلیل است که شیطان اغلب از دروازه زیبایی وارد می‌شود. او می‌داند انسان از زشتی فرار می‌کند، اما به سوی زیبایی کشیده می‌شود. پس تلاش می‌کند زشتی را زیبا جلوه دهد و حقیقت را پشت پرده‌ای از جذابیت پنهان سازد.

کارخانه فریب شیطان

اگر بخواهیم شیطان را تنها یک موجود وسوسه‌گر بدانیم، بخش مهمی از حقیقت را ندیده‌ایم. قرآن کریم شیطان را به عنوان دشمنی معرفی می‌کند که برای گمراه کردن انسان، نقشه، برنامه و روش‌های گوناگون دارد. او تنها یک پیشنهاد نمی‌دهد؛ بلکه مرحله به مرحله انسان را از مسیر حق دور می‌کند. به همین دلیل قرآن بارها از «خطوات الشیطان» سخن گفته است؛ یعنی گام‌های شیطان.

خداوند می‌فرماید: «وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ»^۱.

تعبیر «گام‌ها» بسیار تأمل برانگیز است. کمتر کسی یک باره به سقوط کامل می‌رسد. شیطان معمولاً انسان را پله پله به سمت انحراف می‌برد. درست مانند شکارچی‌ای که ابتدا طعمه را آرام آرام به دام نزدیک می‌کند.

نخستین ابزار شیطان؛ وعده‌دادن

خداوند می‌فرماید: «يَعِدُهُمْ وَيُمِيتُهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا»^۲ (شیطان به آنان وعده می‌دهد و آرزوهای دورودراز در دلشان می‌افکند، درحالی که وعده‌های او چیزی جز فریب نیست).

بسیاری از فریب‌ها با یک وعده آغاز می‌شوند. وعده ثروت آسان، سود بدون زحمت، لذت بدون هزینه، موفقیت بدون تلاش. بخش مهمی از

۱. بقره، ۱۶۸.

۲. نساء، ۱۲۰.

کلاهبرداری‌های اقتصادی نیز بر همین اساس شکل می‌گیرد. در سال‌های اخیر افراد بسیاری سرمایه‌های خود را در طرح‌هایی قرار دادند که سودهای غیرواقعی و رؤیایی وعده می‌دادند. آنچه عقل را کنار می‌زند، اغلب طمع است که در پوشش یک وعده جذاب ظاهر می‌شود.

ابزار دوم شیطان؛ ترساندن

قرآن می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾^۱؛ (این شیطان است که شما را از دوستان خود می‌ترساند؛ پس از آنان نترسید و از من بترسید اگر ایمان دارید).

گاهی انسان حق را می‌شناسد، اما می‌ترسد. بسیاری از مردم کوفه نیز امام حسین (علیه السلام) را می‌شناختند، اما از تهدیدهای عبیدالله بن زیاد ترسیدند. ترس از قطع حقوق، ترس از زندان، ترس از دست دادن موقعیت اجتماعی. در طول تاریخ، بسیاری از ملت‌ها نه با شمشیر، بلکه با ترس شکست خورده‌اند.

ابزار سوم شیطان؛ گمراه کردن و تغییر مسیر محاسبات انسان

او تلاش می‌کند انسان را از راه درست منحرف کند. خداوند از زبان شیطان نقل می‌کند: ﴿لَأُضِلَّهُمْ وَلَا مُعِيَّةَ لَهُمْ﴾^۲؛ (حتماً آنان را گمراه می‌کنم و در آرزوها فرو می‌برم).

تمثیل تاجر و شیطان

بیا باید فرایند گمراه‌سازی و تغییر محاسبات شیطان را در قالب یک تمثیل با هم مرور کنیم:

تاجری پارسا و خدایسند بود که تجارت خود بر دو اصل «صداقت» و «قناعت»

۱. آل عمران، ۱۷۵.

۲. نساء، ۱۱۹.

بنا نهاده بود. روزی هنگام محاسبه سود و زیان کسب و کارش، وسوسه‌ای در دلش شکل گرفت: اگر به جای جنس مرغوب، جنس نامرغوب بفروشد یا کمی در وزن کالا کم بگذارد، سودش بیشتر خواهد شد. اینجا بود که شیطان با سه ابزار خود به سراغ او آمد.

نخست: آرزو سازی (اُمْنِیَّة)

شیطان در دلش انداخت: «با این سود بیشتر، می‌توانی خانه بزرگ‌تری بسازی، به فقرای بیشتری کمک کنی و زندگی رویایی داشته باشی. این فقط یک انحراف کوچک است، نه گناه بزرگ. بعداً توبه می‌کنی و خدا هم که توبه‌پذیر است.»

دوم: تدریج در گناه «مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ»

شیطان ابتدا او را به کم‌فروشی خفیف ترغیب کرد، ولی بعد از چند روز که این کار را کرد و دید کسی متوجه نمی‌شود، آنگاه شیطان گام بعدی را به او نشان داد: دروغ در اعلام قیمت! و سپس او را به رشوه و اختلاس کشاند. هر قدم تازه، قدم پیشین را عادی و بی‌آسیب جلوه می‌داد.

سوم: تغییر محاسبات عقلانی (تَلْبِیس)

درست در لحظه‌ای که عقلی بیدار تاجر به او می‌گفت: «این ظلم به مردم و حرام است»، شیطان شیوه محاسبه را تغییر داد و چنین وانمود کرد که: «من هم از دیگران گران می‌خرم و اصلاً بازار و تجارت همین است؛ این فقط تجارت هوشمندانه است. اگر تو این کار را نکنی، دیگران می‌کنند و تو ورشکست می‌شوی.»

شیوه کار شیطان این بود:

- از پیش رو (مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ): ترس از آینده و فقر.
- از پشت سر (مِنْ خَلْفِهِمْ): حسرت بر گذشته و تکرار گناه.

- از راست (عَنْ أَيْمَانِهِمْ): فریبکاری از راه خوب نشان دادن باطل.
- از چپ (عَنْ شَمَائِلِهِمْ): وسوسه لذت‌های زودگذر و شهوات.

ابزار چهارم شیطان، زیباسازی باطل

شاید خطرناک‌ترین ابزار شیطان همین باشد. همان‌گونه که پیش‌تر بیان شد، قرآن بارها این حقیقت را تکرار کرده است:

﴿فَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ﴾^۱

شیطان تلاش می‌کند فقط زیبایی‌ها را نشان دهد، نه رنج‌ها و سختی‌ها را. حتی زندگی بقیه را هم برای انسان زیبا نشان می‌دهد و از رنجی که همه دارند انسان را غافل می‌کند؛ به‌طوری که انسان تصور می‌کند دیگران در خوشی‌اند و خودش در بدبختی! شبیه اتفاقی که در اینستاگرام می‌افتد که فقط از لحظه‌های خوش زندگی خود عکس یا تصویر می‌گذارند؛ درحالی که خدا می‌داند باطن زندگی آن‌ها چیست!

خلاصه اینکه زیباسازی اعمال نسبت به هرکسی متفاوت است:

- کسی که ربا می‌گیرد، معمولاً نمی‌گوید می‌خواهم با خدا بجنگم. او برای خود توجیه اقتصادی می‌سازد.
- محترک نمی‌گوید می‌خواهم به مردم ظلم کنم؛ می‌گوید دارم آینده‌نگری می‌کنم.
- رشوه‌گیر نمی‌گوید حق مردم را می‌خورم؛ نام آن را هدیه یا حق الزحمه می‌گذارد.

این همان لحظه‌ای است که انسان نه تنها فریب شیطان را خورده، بلکه شروع به فریب دادن خودش نیز کرده است.

خودفربیی؛ وقتی انسان دروغ خود را باور می‌کند

فریب خوردن خطرناک است؛ اما خطرناک‌تر از آن، خودفربیی است. فریب خوردن یعنی کسی از بیرون انسان را گمراه کند؛ اما خودفربیی یعنی انسان آن قدر یک دروغ را برای خود تکرار کند که سرانجام آن را حقیقت بپندارد. عادت می‌کند که دیگر زشتی عملش را نمی‌بیند. نه تنها از کار خود شرم‌منده نیست، بلکه آن را درست و حتی ارزشمند می‌پندارد.

علامه طباطبایی در بحث‌های مربوط به عالم قیامت، به نکته عجیبی اشاره می‌کنند. قرآن می‌فرماید برخی انسان‌ها در قیامت نیز دست از انکار برنمی‌دارند. درحالی‌که نامه اعمالشان گشوده شده، حقایق را با چشم خود می‌بینند و حتی اعضا و جوارحشان علیه آنان شهادت می‌دهد، باز هم تلاش می‌کنند حقیقت را انکار کنند. علت چیست؟ زیرا دروغ و توجیه آن چنان در وجودشان ریشه دوانده که به بخشی از شخصیت و هویت آنان تبدیل شده است.^۱

این اتفاق ناگهان رخ نمی‌دهد. ابتدا انسان برای آرام کردن وجدان خود یک توجیه می‌سازد. بار دوم همان توجیه را تکرار می‌کند. بار سوم به آن عادت می‌کند و پس از مدتی خودش نیز آن را باور می‌کند.

داستان قورباغه آب‌پز

حتماً تا به حال داستان هشداردهنده قورباغه آب‌پز را شنیده‌اید؛ داستانی ساده اما فوق‌العاده عمیق. تصور کنید قورباغه‌ای را داخل یک ظرف آب جوش بپندارید. چه اتفاقی می‌افتد؟ فوراً به بیرون می‌پرد تا جان‌ش را نجات دهد. اما اگر همان قورباغه را در ظرف آب سرد قرار دهید و شعله را به تدریج زیاد کنید، داستان کاملاً متفاوت خواهد بود.

۱. برگرفته از کتاب الرسائل التوحیدیه علامه طباطبایی، ج ۱، ص ۲۳۹.

قورباغه از گرمای مطبوع اولیه لذت می برد و متوجه خطر تدریجی نمی شود. آب که گرم می شود، قورباغه سست شده و زمانی به خودش می آید که دیگر توانی برای بیرون پریدن ندارد. این یک استعاره تکان دهنده از خطر عادت کردن به شرایط نامطلوب است.

می دانم که این داستان را درباره کارهای مختلف شنیده اید، اما **سندرم قورباغه آب پز** دقیقاً به همین موضوع اشاره دارد: **ناتوانی در تشخیص خطرات تدریجی**. ما انسان ها معمولاً به تغییرات ناگهانی و بزرگ واکنش نشان می دهیم، اما تغییرات کوچک و آرام را نادیده می گیریم تا زمانی که کار از کار بگذرد.

رباخوار و رشوه گیر و محترک نمی گویند به جنگ خدا می روم و حرام خوری می کنم و به مردم ظلم می کنم، می گویند دارم آینده نگری می کنم! تاجایی که کم کم این توجیه ها جای حقیقت را می گیرند و انسان به جایی می رسد که دیگر زشتی عمل خود را نمی بیند، بلکه آن کار را خوبی تلقی می کند!

جریان اولیای شیطان

اما خطر خودفریبی فقط در سطح افراد باقی نمی ماند. هنگامی که گروهی از انسان ها دچار یک نوع خودفریبی مشترک شوند، یک **جریان اجتماعی** شکل می گیرد. همان چیزی که قرآن از آن با عنوان «اولیاء الشیطان» یاد می کند.

خداوند می فرماید: ﴿إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^۱: (ما شیاطین را سرپرست کسانی قرار دادیم که ایمان نمی آورند).

و در آیه ای دیگر می فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَفْسٍ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ﴾^۲: (برای هر پیامبری دشمنانی از شیاطین انس و جن قرار دادیم).

۱. اعراف، ۲۷.

۲. انعام، ۱۱۲.

قرآن فقط از شیطان جنی سخن نمی‌گوید. گاهی انسان‌هایی نیز پیدا می‌شوند که مأموریت شیطان را در جامعه ادامه می‌دهند. آنان همان شیاطین انسی هستند؛ کسانی که دروغ را تکرار می‌کنند، باطل را زیبا جلوه می‌دهند، حقیقت را تحریف می‌کنند و مردم را از مسیر حق دور می‌سازند.

اینجاست که فریب از سطح فردی عبور می‌کند و به سطح اجتماعی می‌رسد. دیگر مسئله فقط گمراه‌شدن یک انسان نیست؛ بلکه سخن از گمراه‌شدن یک ملت، یک جامعه و حتی یک تمدن است.

فریب ملت‌ها!

اگر شیطان بتواند یک انسان را فریب دهد، نهایتاً یک فرد منحرف می‌شود؛ اما اگر بتواند یک ملت را فریب دهد، سرنوشت یک جامعه تغییر می‌کند. به همین دلیل است که در طول تاریخ، شیاطین انسی همیشه تلاش کرده‌اند همان کاری را در مقیاس اجتماعی انجام دهند که شیطان در زندگی فردی انسان انجام می‌دهد.

در جنگ صفین، هنگامی که سپاه امیرالمؤمنین علیه السلام در آستانه پیروزی قرار گرفت، معاویه و عمرو عاص دست به شمشیر جدیدی بردند و قرآن‌ها را بر نیزه کردند. ظاهر ماجرا دفاع از قرآن بود، اما باطن آن جلوگیری از پیروزی جبهه حق بود. بسیاری از افراد ظاهر را دیدند و حقیقت را ندیدند. فریب دقیقاً همین است؛ حق را نمی‌کشند، بلکه خود را شبیه حق می‌کنند.

نمونه دیگر را در واقعه عاشورا می‌توان دید. مگر مردم کوفه امام حسین علیه السلام را نمی‌شناختند؟ مگر نامه ننوشته بودند؟ مگر فرزند پیامبر را نمی‌شناختند؟ پس چه شد که همان مردم در برابر او ایستادند یا سکوت کردند؟ پاسخ را باید در سال‌ها عملیات فکری و رسانه‌ای بنی‌امیه جست‌وجو کرد. از زمان معاویه، دستگاه تبلیغاتی حکومت تلاش می‌کرد چهره اهل بیت علیهم السلام را مخدوش کند و در مقابل، حکومت اموی را مدافع اسلام معرفی نماید.

امروز نیز روش‌ها تغییر کرده‌اند، اما اصل ماجرا همان است. رسانه‌های بزرگ جهانی تنها خبر منتقل نمی‌کنند؛ آن‌ها چارچوب فکری می‌سازند. تعیین می‌کنند مردم چه چیزی را مهم بدانند، از چه چیزی بترسند، به چه چیزی امید ببندند و چه چیزی را معیار موفقیت تلقی کنند.

اگر در گذشته حاکمان برای تغییر افکار عمومی به منبرها و خطیبان نیاز داشتند، امروز شبکه‌های ماهواره‌ای، پلتفرم‌های اینترنتی، سینما، صنعت سرگرمی و شبکه‌های اجتماعی این نقش را ایفا می‌کنند.

به عنوان مثال، سال‌هاست که در بسیاری از رسانه‌های جهان یک پیام دائماً تکرار می‌شود: «موفقیت یعنی ثروت بیشتر». سپس این پیام کامل‌تر می‌شود: «ثروت بیشتر یعنی مصرف بیشتر» و در نهایت نتیجه گرفته می‌شود: «مصرف بیشتر یعنی خوشبختی بیشتر».

اینجاست که فریب اجتماعی به اوج خود می‌رسد. دیگر لازم نیست کسی با زور مردم را وادار به کاری کند. کافی است معیارهای ذهنی آنان تغییر کند. وقتی معیارها عوض شد، مردم خودشان همان مسیری را انتخاب می‌کنند که طراحان آن چرخه فریب می‌خواهند.

اما سؤال اساسی این است: اگر رسانه‌ها، قدرت‌های اقتصادی و جریان‌های تبلیغاتی می‌توانند ذهن ملت‌ها را جهت‌دهی کنند، راه نجات چیست؟ انسان چگونه می‌تواند در میان این همه روایت متضاد، حقیقت را تشخیص دهد؟

بصیرت؛ عینکی برای دیدن حقیقت

پاسخ قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام یک کلمه است: بصیرت.

بصیرت؛ یعنی انسان بتواند پشت پرده‌ها را ببیند. وقتی همه از قدرت سخن می‌گویند، او حق را ببیند. وقتی همه از پول سخن می‌گویند، او ارزش‌ها را ببیند. وقتی همه از ترس حرف می‌زنند، او تکلیف را ببیند.

نمونه‌های فراوانی از این حقیقت در تاریخ اسلام وجود دارد. در جنگ جمل، بسیاری از مردم دچار حیرت شده بودند. از یک سو امیرالمؤمنین علیه السلام قرار داشت و از سوی دیگر چهره‌هایی بودند که سابقه همراهی با پیامبر صلی الله علیه و آله داشتند. برای بسیاری از مردم تشخیص حق دشوار شده بود.

در چنین فضایی، امیرالمؤمنین علیه السلام جمله‌ای فرمود که می‌توان آن را یکی از مهم‌ترین درس‌های بصیرت در تاریخ اسلام دانست: «لَا يَعْرِفُ الْحَقَّ بِالْجِجَالِ، إِعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفْ أَهْلَهُ»؛ (حق را با افراد نشناس؛ حق را بشناس تا اهل حق را بشناسی).

بسیاری از فریب‌های تاریخ از آنجا آغاز شده که مردم به جای معیار قرار دادن حقیقت، اشخاص را معیار قرار داده‌اند. فلان شخصیت گفت، فلان رسانه گفت، فلان استاد گفت، فلان سلبیتی گفت. اما انسان بصیر ابتدا می‌پرسد: آیا این سخن حق است یا نه؟

همین مسئله در زندگی امروز نیز جریان دارد. گاهی یک خبر هزاران بار منتشر می‌شود و چون همه آن را تکرار می‌کنند، بسیاری تصور می‌کنند حتماً درست است. گاهی یک شایعه اقتصادی باعث هجوم مردم به بازار می‌شود. گاهی یک عملیات رسانه‌ای، فضای جامعه را دگرگون می‌کند.

در جنگ تحمیلی اخیر علیه جبهه مقاومت نیز بارها شاهد همین واقعیت بودیم. حجم عظیمی از تبلیغات، شایعات و عملیات روانی به راه افتاد تا محاسبات مردم را تغییر دهد؛ اما هر جا بصیرت وجود داشت، این امواج نتوانست مسیر جامعه را عوض کند. زیرا بصیرت به انسان کمک می‌کند که میان واقعیت و روایت تفاوت بگذارد.

بصیرت ابوالفضل العباس علیه السلام

اما اگر بخواهیم یک نمونه کامل از بصیرت را در کربلا پیدا کنیم، باید به سراغ شخصیتی برویم که امام صادق علیه السلام درباره او فرمود: «كَانَ عَمُّنَا الْعَبَّاسُ نَافِذَ الْبَصِيرَةِ، صُلِبَ الْإِيمَانُ»^۱.

معمولاً وقتی نام حضرت عباس علیه السلام به میان می آید، ذهن ها به سوی شجاعت او می رود؛ به یاد علم داری، سقایی و رشادت های او می افتم. اما پیش از همه این فضیلت ها، ویژگی دیگری در وجود او بود که ریشه همه آن عظمت ها محسوب می شد و آن «بصیرت» بود.

عباس علیه السلام فقط شجاع نبود. فقط وفادار نبود. فقط سقای تشنگان نبود. پیش از همه این ها، او صاحب بصیرت بود. او در میان غوغای تبلیغات، تهدیدها، وعده ها و فریب ها، حقیقت را گم نکرد. آنجا که بسیاری از مردم کوفه میان حق و باطل سرگردان شدند، عباس بن علی علیه السلام حتی یک لحظه در شناخت راه خود تردید نکرد.

درس مذاکره از ابوالفضل العباس علیه السلام

شمر در عصر روز تاسوعا به نزدیکی خیمه گاه امام حسین علیه السلام رفت و با صدای بلند فریاد زد: خواهرزادگانم کجایند؟

امام حسین علیه السلام به برادران خود فرمود: پاسخ شمر را بدهید، اگر چه او فاسق است ولیکن با شما قرابت و رابطه خویشاوندی دارد. حضرت عباس علیه السلام به همراه سه برادر بزرگوارش در نزد شمر حضور یافته و از او پرسیدند: حاجت تو چیست؟

شمر گفت: شما خواهرزادگان من هستید. بدانید تا ساعاتی دیگر شعله های جنگ برافروخته می گردد و از یاران حسین بن علی کسی زنده نمی ماند. من

۱. نعمان بن محمد بن حیون مغربی، شرح الاخبار فی فضائل الائمة الاطهار علیهم السلام، ج ۳، ص ۱۸۴.

برای شما امان نامه‌ای از عمر بن سعد آوردم. شما از این ساعت در امان ما هستید، مشروط بر اینکه از یاری برادران حسین دست برداشته و سپاهش را ترک کنید.

حضرت عباس علیه السلام که کانون غیرت و وفاداری بود، بر او فریاد زد و فرمود: «بریده باد دستان تو و لعنت خدا بر تو و امان نامه تو. ای دشمن خدا! ما را فرمان می‌دهی که از یاری برادر و مولایمان حسین علیه السلام دست برداریم و سر در طاعت ملعونان و ناپاکان درآوریم. آیا ما را امان می‌دهی؛ ولی برای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله امانی نیست؟» شمر از پاسخ دندان شکن فرزندان ام البنین، ناامید و خشمناک شد و با سرافکندگی به خیمه‌گاه خویش برگشت.^۱

او فهمیده بود که معیار حق، قدرت نیست. تمام عظمت حضرت عباس علیه السلام در همین نکته نهفته است که هیچ‌گاه میان خود و ولی خدا فاصله نینداخت.

گریز روضه حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام

در روز عاشورا نیز هر لحظه چشم به فرمان امام داشت. حتی هنگامی که قصد رفتن به میدان را داشت، مستقل تصمیم نگرفت، از امام اجازه خواست. کسی که نافذالبصیره باشد، می‌داند ارزش انسان در این نیست که هرکاری را که خودش صلاح می‌داند انجام دهد؛ ارزش انسان در آن است که اراده خود را در مسیر اراده ولی خدا قرار دهد.

گویی اباعبدالله الحسین علیه السلام هم از رفتن برادرش عباس به میدان طفره می‌رفت و هربار به بهانه‌ای اجازه میدان رفتن نمی‌داد تا اینکه فرمود: «و قال يا أخي هل من رخصة فبكي الحسين بكاء شديدا ثم قال يا أخي أنت صاحب لوائي و إذا مضيت تفرق عسكري. فقال العباس قد ضاق صدري و سئمت من الحياة و أريد أن أطلب ثأري من هؤلاء المنافقين. قال الحسين فاطلب لهُؤلاء

۱. شیخ مفید، الارشاد، ص ۳۴۲.

الْأَطْفَالِ قَلِيلًا مِنَ الْمَاءِ»^۱ (آیا رخصت میدان رفتن به من می‌دهید؟ امام شدید گریست و فرمود: تو پرچم‌دار لشکر منی. اگر تو بروی، لشکر من متفرق خواهند شد. عباس بن علی گفت: سینه من تنگی می‌کند و از زندگی سیرم. اجازه دهید انتقام خون‌های ریخته‌شده را از این منافقین بستانم. در این لحظه امام فرمود: اکنون برای اطفال که تشنه‌اند آب بیاور).

و چه جان‌سوز است آن لحظه که عباس علیه السلام بر زمین افتاده است؛ دست‌ها از پیکرش جدا شده، بدنش آماج تیرها و ضربه‌ها شده و دیگر توان بازگشت به خیمه‌ها را ندارد. این بار عباس است که امام را صدا می‌زند. و حسین علیه السلام خود را به بالین علم‌دارش می‌رساند. گفته‌اند اینجا دیگر امام مانند بسیاری از شهدا نتوانست پیکر عباس را به خیمه‌ها بازگرداند. گویی علم‌دار کربلا می‌خواست آخرین درس بصیرت را نیز به تاریخ بدهد؛ اینکه تا آخرین نفس، بار امام را سبک کند و حتی در لحظه شهادت نیز زحمت دیگری بر دوش مولایش نگذارد.

۱. محمدباقر مجلسی، بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۴۱.



حرف دهم

از عاشورا تا ظهور

یاران حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف چه ویژگی‌هایی باید داشته باشند؟







سیر بحث:

ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف صرفاً با دعا و آرزو محقق نمی‌شود، بلکه به آمادگی عملی جامعه وابسته است؛ یعنی مردم باید در وفاداری به ولایت، مسئولیت‌پذیری، عدالت‌خواهی، بصیرت و اخلاق فردی و اجتماعی رشد کنند. در این چارچوب، اقتصاد، بازار، خانواده، علم، رسانه و رفتار روزمره مردم میدان‌های اصلی زمینه‌سازی ظهور معرفی می‌شوند و «منتظر واقعی» کسی است که برای ساختن جامعه‌ای در تراز حکومت عدل الهی تلاش کند، نه اینکه تنها ادعای انتظار داشته باشد.





بسم الله الرحمن الرحيم

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ»^۱.

خداوند سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی دهد مگر آنکه آنان خود را تغییر دهند).

چرا ظهور تاکنون محقق نشده است؟

در یکی از شب های گرم بغداد، حدود سال های ۴۱۶ هجری، شیخ مفید نامه ای از مولایش دریافت کرد. نامه ای که نه از دست کاتب، بلکه مستقیم از سوی بقیة الله الاعظم، حجت بن الحسن عَلَيْهِ السَّلَام فرستاده شده بود. امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام در این توقیع شریف، پس از ستایش از تلاش های شیخ مفید، با صدایی که از عمق غیبت کبری می آمد، راز تأخیر دیدار را آشکار کرد:

«وَلَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا وَقَفَّهْمُ اللَّهُ لِبَطَاعَتِهِ عَلَىٰ اجْتِمَاعٍ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ لَمَّا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيَمْنُ بِلِقَائِنَا، وَلَتَعَجَّلْتَ لَهُمُ السَّعَادَةَ بِمُشَاهَدَتِنَا عَلَىٰ حَقِّ الْمَعْرِفَةِ وَصِدْقِهَا مِنْهُمْ بِنَا، فَمَا يَحْسِنُنَا عَنْهُمْ إِلَّا مَا يَتَّصِلُ بِنَا مِمَّا نَكْرَهُهُ وَلَا نُؤْثِرُهُ مِنْهُمْ»^۲: (اگر شیعیان ما که خداوند توفیق طاعتشان دهد در وفای به عهدی که بر دوش دارند، یکدل و هم صدا می شدند، هرگز سعادت دیدار ما به

۱. رعد، ۱۱.

۲. احمد بن علی طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۱۵.

تأخیر نمی‌افتاد و خوشبختی مشاهده ما با معرفت حقیقی و صداقت ازسوی آنان، زودتر نصیبشان می‌گشت. آنچه ما را از آنان بازمی‌دارد، همان اعمال ناپسندی است که از آنان به ما می‌رسد و ما آن را نمی‌پسندیم).

این کلمات، مثل تیری به قلب می‌نشیند! شیخ مفید که تمام عمرش را وقف دفاع از ولایت کرده بود، این پیام را دریافت کرد و فهمید که غیبت طولانی، نه فقط حکمت الهی، بلکه آیین‌های از رفتار ماست: تفرقه، دنیاگرایی، قصور در وفای به عهد ولایت، و گناهایی که حتی به ساحت مقدس امام می‌رسد.

این‌ها پاسخ به یکی از مهم‌ترین پرسش‌هایی است که قرن‌ها در ذهن شیعیان وجود داشته که اگر همه ما برای ظهور دعا می‌کنیم، اگر میلیون‌ها انسان هر روز نام امام‌زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را بر زبان می‌آورند و برای فرج او دعا می‌کنند، پس چرا ظهور هنوز محقق نشده است؟

مردم پای کار نبودند!

بیایید نگاهی به تاریخ بیندازیم. پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، امیرالمؤمنین علیه السلام حضور داشت؛ اما جامعه آماده همراهی با او نبود. سال‌ها بعد، امام حسن مجتبی علیه السلام حضور داشت؛ اما بسیاری از خواص، دنیا را بر حق ترجیح دادند و حتی برخی فرماندهان سپاه او با پول و وعده‌های معاویه خریداری شدند! امام حسین علیه السلام نیز در میان امتی زندگی می‌کرد که هزاران نامه برای او نوشتند، اما هنگامی که وقت ایستادن در کنار امام رسید، بسیاری میدان را خالی کردند.

این تجربه‌ها در یک جمله خلاصه می‌شود: **جامعه آماده نبود بار حکومت حق را بر دوش بکشد!**

حتی پس از عاشورا نیز این مشکل ادامه داشت:

● توابین محبت داشتند، اما برنامه نداشتند.

- مختار توانست قاتلان کربلا را مجازات کند، اما جامعه را به نقطه‌ای نرساند که ولایت بتواند به صورت کامل در آن بسط ید پیدا کند.
- امام سجاد علیه السلام حضور داشت، امام باقر علیه السلام حضور داشت و امام صادق علیه السلام نیز حضور داشت؛ اما جامعه هنوز آن قدر گرفتار دنیاطلبی، اختلاف، جهل و فریب بود که نتواند حکومت اهل بیت را برپا کند.

ظهور فقط به آمدن امام نیست!

یکی از مهم‌ترین درس‌های تاریخ تشیع این است که تحقق حکومت حق تنها به وجود امام وابسته نیست؛ به وجود مردمی هم بستگی دارد، وگرنه پیش از غیبت حضرت، یازده امام حاضر و ظاهر داشتیم! گاهی تصور می‌کنیم ظهور صرفاً حادثه‌ای است که باید منتظر وقوع آن باشیم؛ درحالی‌که اهل بیت علیهم السلام بارها به ما آموخته‌اند که ظهور، علاوه بر یک وعده الهی، به آمادگی امت نیز وابسته است.

از این رو مسئله انتظار، تنها مسئله دعا کردن نیست. دعا لازم است، اما کافی نیست. همان‌گونه که اشک بر امام حسین علیه السلام ارزشمند است، اما اگر به مسئولیت تبدیل نشود، جامعه را متحول نمی‌کند؛ انتظار ظهور نیز اگر تنها در حد آرزو باقی بماند، زمینه‌ای برای تحقق حکومت جهانی عدل فراهم نخواهد کرد.

خب، اگر ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیه به جامعه‌ای آماده نیاز دارد، پس «منتظر واقعی» چه کسی است و چگونه باید برای ظهور آماده شد؟

منتظر واقعی چه کسی است؟

در منطق اهل بیت، انتظار، یک حالت منفعلانه نیست؛ یک حرکت فعال و مسئولانه است. یک مثال ساده: فرض کنید قرار است مهمان بسیار عزیزی

به خانه شما بیاید. آیا انتظار او فقط به این معناست که هر روز از آمدنش سخن بگویید؟ یا اینکه خانه را مرتب می‌کنید، وسایل لازم را آماده می‌سازید و شرایط پذیرایی را فراهم می‌کنید؟ هرچه مهمان عزیزتر باشد، آمادگی میزبان نیز بیشتر خواهد بود.

همین‌طور هم کسی که حقیقتاً منتظر امام‌زمان عجل‌الله تعالی فرجه الشریف است، فقط درباره ظهور سخن نمی‌گوید؛ تلاش می‌کند جامعه را برای ظهور آماده کند! به همین دلیل است که در روایات، انتظار در شمار **برترین اعمال** معرفی شده است. پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله فرمودند: «أَفْضَلُ أَعْمَالٍ أُمَّتِي أَنْتِظَارُ الْفَرَجِ»؛ (برترین عمل امت من انتظار فرج است).

به یک احساس قلبی که نمی‌گویند **برترین عمل!** عمل یعنی کاری که در زندگی انسان ظهور پیدا کند. انتظار واقعی یعنی انسان امروز خود را برای فردایی که آرزویش را دارد آماده سازد.

جلوه‌های منتظر در روزگار ما

جوانی که برای کسب علم تلاش می‌کند تا در آینده گرهی از مشکلات جامعه اسلامی باز کند، در حال زمینه‌سازی ظهور است.

مانند مصطفی احمدی‌روشن که جملات امام شهید انقلاب در مورد او حکایت از این دارد که توانسته است برای ولی خود **بسط** ید ایجاد کند و مصداق عملی انتظار برای فرج را به نمایش بگذارد: «... رشد‌شأنده علمی و فتح قله‌های دانش که با همت و عزم جوانان مؤمن و غیور و توانایی چون مصطفای شهید رونق یافته، امروز قائم به هیچ فردی نیست، این یک جنبش تاریخی و برخاسته از یک عزم خلل‌ناپذیر ملی است».^۲

۱. شیخ صدوق، کمال‌الدین، ج ۲، صفحه ۶۴۴.

۲. پیام تسلیت امام شهید در پی شهادت شهید احمدی‌روشن ۲۲ دی ۱۳۹۰.

یا بازاری‌ای که امانت‌داری و انصاف را رعایت می‌کند، درحال زمینه‌سازی ظهور است.

مرحوم حاج بیوک کریمی، از بازاریان اصیل فرش تهران، نمونه‌ای نادر از ترکیب «انصاف، امانت‌داری و دین‌داری راستین» بود. او معتقد بود اگر فرشی را از کسی می‌خرد، باید به «قیمت منصفانه» بخرد. به همین خاطر مشهور شده بود که فرشی را که همه هفت میلیون تومان قیمت می‌گذاشتند، او سیزده میلیون می‌داد؛ یعنی به قیمت واقعی و با درصد پایینی - پانزده میلیون - می‌فروخت. برایش سود حلال، بدون اجحاف به فروشنده یا خریدار، خط قرمز بود.

اما آنچه حاج بیوک را از بسیاری بازاریان متمایز می‌کرد، «تعهد به نماز اول وقت» بود. درهرحالی این اصل را رعایت می‌کرد.

ماجرای زبان فرزند حاج بیوک کریمی:

تا روز ششم نمایشگاه، هیچ فروشی نداشت. ناگهان، درست سرِ اذان، مشتری خارجی‌ای وارد غرفه شد؛ خانمی از دانمارک. با ذوق و اشتیاق، فرش‌هایی را خواست. حاج بیوک اما با آرامش به مترجم گفت: «بگو من الان باید بروم نماز بخوانم. معلوم نیست دوسه دقیقه دیگر زنده باشم».

زن دانمارکی که مسیحی بود، با تعجب پرسید: «پس چرا دیگر بازاریان نماز نمی‌خوانند؟» مترجم جواب داد: «ایشان خیلی مذهبی است». درحالی‌که تمام تاجران دنبال جلب رضایت این مشتری بودند، او تصمیم گرفت منتظر بماند. بعداز نماز حاج بیوک، هرچه در غرفه داشت خرید و غرفه را خالی کرد!

یا مرحوم **حاج سعید امانی**، دبیر سابق جامعه انجمن‌های اسلامی بازار و اصناف، یکی از معتبرترین و مورداعتمادترین چهره‌های بازار تهران بود. در میان بازاریان، نام او مترادف بود با «امانت، راستی و دیانت». اما واقعیت امانت‌داری او را پس از مرگش بهتر فهمیدند.

وقتی حاج سعید از دنیا رفت، ورثه برای تقسیم ارث، به ارزیابی دارایی‌های او پرداختند. در میان تمام دارایی‌ها، خانه‌ای بود که به عنوان ارث باقی مانده بود. اما وقتی حساب‌ها را دقیق بررسی کردند، متوجه ماجرای شگفت‌آوری شدند:

حاج سعید امانی، دقیقاً به اندازه دو برابر قیمت همان خانه، «وام بلاعوض» به دیگران داده بود. وام‌هایی که نه سودی برایش داشت، نه تضمینی. فقط برای کمک به دیگران، بی‌آنکه منتظر تشکری باشد.

وژات که با این بدهی‌های معوق روبه‌رو شدند، چاره‌ای جز فروش خانه ندیدند. نه فقط خانه را فروختند، بلکه مجبور شدند مبالغی نیز از جیب خود بگذارند تا تمام وام‌های بلاعوض حاج سعید را تسویه کنند. عملاً میراث مادی او به صفر رسید، اما میراث معنوی و نام نیکش در بازار ماندگار شد.

خطای محاسباتی ما!

یکی از خطاهای بزرگ این است که انتظار را از زندگی روزمره جدا کنیم. گاهی تصور می‌شود مهدویت موضوعی مربوط به آینده است، درحالی که حقیقت آن است که آینده از دل امروز ساخته می‌شود. جامعه‌ای که گرفتار دروغ، ربا، تبعیض، فساد، تنبلی و بی‌مسئولیتی باشد، با صرف ادعا به جامعه منتظر تبدیل نمی‌شود.

کوفی‌ها خیلی اهل ادعا بودند؛ اما اهل عمل نبودند. چند هزار نامه نوشتند؛ اما موقع عمل کردن ویاری امام حسین علیه السلام چطور؟ مرد عمل نبودند. هر جامعه‌ای نیز بدون آمادگی عملی نمی‌تواند مدعی یاری امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف باشد.

منتظر واقعی کسی است که هر روز از خود بپرسد:

- اگر امروز امام ظهور کند، من چه چیزی برای عرضه دارم؟
- آیا صرفاً یک علاقه‌مند هستم یا یک یار؟

● آیا فقط دعا می‌کنم یا در حال ساختن جامعه‌ای هستم که بتواند زیر پرچم امام زندگی کند؟

و این پرسش ما را به یکی از مهم‌ترین عرصه‌های زمینه‌سازی ظهور می‌رساند؛ عرصه‌ای که بخش مهمی از مشکلات و عدالت‌های جوامع در آن شکل می‌گیرد: **اقتصاد**.

اگر قرار است حکومت جهانی عدل بر پا شود، نسبت اقتصاد و ظهور چیست؟ و چرا اصلاح اقتصاد، بخشی از مسیر زمینه‌سازی ظهور به شمار می‌آید؟

اقتصاد؛ یکی از مهم‌ترین میدان‌های زمینه‌سازی ظهور

وقتی سخن از ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف به میان می‌آید، ذهن بسیاری از مردم به سمت حوادث بزرگ سیاسی، نظامی یا رخداد‌های شگفت‌انگیز آخرالزمان می‌رود. اما کمتر به این نکته توجه می‌شود که بخش مهمی از تمدن مهدوی، بر پایهٔ اصلاح روابط اقتصادی انسان‌ها شکل خواهد گرفت.

حضرت امام محمدباقر علیه السلام از یکی از اصحابشان سؤال می‌کنند که آیا در آنجایی که شما هستید، وضعیت این‌جوری است که یکی از شماها بیاید دستش را توی جیب برادر دینی‌اش بکند و هرچه که لازم دارد، از توی جیب او بردارد، او هم ناراحت نشود؟ به این حد رسیده‌اید که جیبتان برای همدیگر رایگان باشد؟^۱ که در اموال شخصی، شما این‌طور هستید که مثلاً قبا‌یتان را آنجا آویزان کرده‌اید، رفیق‌تان می‌آید دست می‌کند در جیب قبا‌ی شما و یک مقدار پولی که لازم دارد، برمی‌دارد و بقیه‌اش را آنجا می‌گذارد و بعد می‌رود، به شما هم اصلاً برنخورد و ناراحت نشوید؟ چنین وضعی بین شما هست؟ «فقیل ما اعرف ذلک فینا». آن راوی گفت که در بین خودمان این‌طور نیست.

۱. قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: أُنِجِيءُ أَخَذَكُمْ إِلَى أَخِيهِ فَيَدْخُلُ يَدُهُ فِي كَيْسِهِ فَيَأْخُذُ حَاجَتَهُ فَلَا يَنْدَفَعُهُ فَقُلْتُ مَا أَعْرِفُ ذَلِكَ فَيُنَا فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: فَلَا شَيْءَ إِذَا قُلْتُ قَالَ هَلَاكَ إِذَا فَقَالَ إِنَّ الْقَوْمَ لَمْ يُغْطُوا أَخْلَامَهُمْ بَعْدَ مُحَمَّدٍ يَعْقُوبَ كَلْبِي، كَافِي، ج ۲، ص ۱۷۴.

«فقال فلا شيء اذاً»؛ فرمود: پس هنوز خبری نیست، هنوز چیزی نیست. آنی که باید بشود، نشده است - آن طرف ترسید؛ «قيل فالهلاک اذاً؟». «هلاک» در اینجا و در خیلی جاهاى ديگر به معنای مردن نیست؛ به معنای بدبخت شدن است: یعنی پس ديگر بدبخت شديد آقا؟ ديگر هيچي نیست؟ «فقال ان القوم لم يعطوا احلامهم بعد»؛ پس هنوز به آن بردباری و آن ظرفیت لازم نرسیده‌اید؛ بنابراین به معنای نابودی نیست، عذاب خدا گریبان شما را گرفت؛ نه، به معنای این است که هنوز آن ظرفیت لازم را پیدا نکرده‌اید.^۱

بسیاری از انحراف‌های بزرگ جوامع، ریشه اقتصادی داشته‌اند:

- گاهی ثروت، انسان را از خدا جدا کرده است؛ مانند داستان سعد و دو درهمی که پیامبر به او داد و متمول شد، ولی از یاد خدا غافل شد.^۲
- گاهی منفعت طلبی، مردم را در برابر پیامبران قرار داده است؛ مانند قارون و مقابله‌اش با موسی.
- گاهی ربا، احتکار، کم‌فروشی و تبعیض، جامعه‌ای را به فساد کشانده است.
- در عاشورا هم ردپای دنیا طلبی را می‌توان مشاهده کرد. مخالفان امام نه به خاطر اختلاف عقیدتی عمیق، بلکه به خاطر حفظ منافع دنیایی خود حاضر شدند حق را قربانی کنند.

نگاه کنید به توصیه‌های امیرالمؤمنین علیه السلام در بازار و کسب و کار مردم:

امام حسین علیه السلام می‌فرماید: «امیرالمؤمنین علیه السلام بر مرکب رسول خدا، در کوفه سوار می‌شد و از همه بازارهای کوفه بازدید می‌نمود.

روزی به بازار گوشت فروشان رفت و با صدای بلند فرمود: "ای قصابان! در

۱. بیانات امام شهید در تاریخ ۶ دی ۱۳۸۹.

۲. محمد مهدی اشتهاردی، داستانها و پندها، ج ۲، ص ۷۸.

ذبح گوسفندان شتاب نکنید، بگذارید روح از بدنشان بیرون رود و از دمیدن در گوشت وقتی می‌فروشید بر حذر باشید. همانا از رسول خدا ﷺ شنیدم که از این عمل نهی می‌فرمودند.^۱

سپس به بازار خرمافروشان رفت و فرمود: "همان گونه که خرماهای خوب را در معرض دید می‌گذارید، خرماهای بد را نیز در معرض دید بگذارید."

سپس به بازار ماهی‌فروشان رفت و فرمود: "غیر از ماهی حلال گوشت نفروشید و از فروش ماهی‌هایی که در دریا مردند و موج آن‌ها را بیرون آب انداخت، خودداری کنید."

سپس به محله کناسه رفت که تجارت‌های مختلفی از قبیل شترفروشی، صرافی، بزاز، خیاطی در جریان بود. حضرت با صدای بلند فرمود: "در این بازارها قسم خوردن متداول شده است. قسم‌هایتان را با صدقه در هم آمیزید و از قسم خوردن خودداری کنید. همانا خداوند عزوجل کسی را که قسم دروغ بخورد، منزّه نخواهد نمود"^۱.

همین‌طور در دوران ظهور حضرت مهدی ﷺ عدالت در همه عرصه‌های زندگی انسان جاری است. جامعه‌ای که در آن عده‌ای از فقر رنج ببرند و عده‌ای دیگر در تجمل و اسراف غرق باشند، با آرمان‌های مهدوی فاصله دارد. جامعه‌ای که در آن رانت، فساد، ویژه‌خواری و تبعیض حاکم باشد، هنوز برای پذیرش کامل حکومت عدل آماده نشده است.

عدالت اقتصادی، محصول مجموعه‌ای از علل

نکته مهم اینجاست که عدالت اقتصادی فقط وظیفه حکومت‌ها نیست - که البته نقش بسیار مهمی دارند - وظیفه مردم نیز هست. همان‌گونه که ظهور با یک معجزه اجتماعی ناگهانی محقق نمی‌شود، عدالت اقتصادی

۱. نعمان ابی‌حنیفه، دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۵۳۸.

نیز تنها با صدور چند قانون به دست نمی‌آید. بلکه از رفتار روزمرهٔ انسان‌ها آغاز می‌شود:

- از بازاری‌ای که در معاملهٔ انصاف را رعایت می‌کند.
 - از تولیدکننده‌ای که کیفیت را فدای سود بیشتر نمی‌کند.
 - از کارگری که مسئولیت خود را امانت می‌داند.
 - از مدیری که بیت‌المال را ملک شخصی خود تلقی نمی‌کند.
 - از مصرف‌کننده‌ای که اسیر چشم‌وهم‌چشمی و مصرف‌زدگی نمی‌شود.
- در واقع، تمدن مهدوی پیش از آنکه در ساختارها شکل بگیرد، باید در اخلاق اقتصادی مردم شکل بگیرد.

حکومت حضرت مهدی (عج) قرار نیست بر مردمی فرود آید که به فرهنگ ظلم، رانت، ربا، احتکار، اسراف و منفعت‌پرستی عادت کرده‌اند. جامعهٔ ظهور باید از پیش تمرین عدالت کرده باشد. باید یاد گرفته باشد که پول هدف نهایی زندگی نیست، بلکه ابزاری برای خدمت، آبادانی و رشد انسان است.

در تمام بخش‌های صحبت‌مان بارها به همین نقطه بازگشتیم. از جنگ اقتصادی گفتیم، از فریب رسانه‌ای گفتیم، از مصرف‌زدگی گفتیم، از دنیاطلبی کوفیان گفتیم، از مسئولیت اجتماعی گفتیم و از بسط‌ید ولایت سخن گفتیم. همهٔ این مباحث در نهایت به یک حقیقت بازمی‌گردند: **ساختن جامعه‌ای که بتواند زیر پرچم ولی خدا زندگی کند.**

و این ما را به پرسش بزرگ پایانی می‌رساند:

«اگر ظهور به جامعه‌ای آماده نیاز دارد، اگر عدالت اقتصادی بخشی از این آمادگی است، اگر بصیرت، مسئولیت‌پذیری، اخوت، مقاومت و تبعیت از ولایت مقدمهٔ آن است، پس امروز سهم من و تو در ساختن آن جامعه چیست؟ این همان نقطه‌ای است که مفهوم «تمدن‌سازی» معنا پیدا می‌کند؛ تمدنی که باید

پیش از ظهور آغاز شود تا زمینه پذیرش حکومت جهانی امام فراهم گردد».

تمدن سازی؛ وظیفه منتظران پیش از ظهور

اگر بخواهیم همه مباحث را در یک جمله خلاصه کنیم، شاید بتوان گفت که مهم ترین وظیفه ما در عصر غیبت، «ساختن جامعه‌ای در تراز ظهور» است.

گاهی تصور می شود ظهور، نقطه آغاز همه اصلاحات است؛ در حالی که بخش مهمی از اصلاحات باید پیش از ظهور آغاز شود. ظهور قرار نیست مردمی را که هیچ آمادگی ندارند، ناگهان به بهترین امت تاریخ تبدیل کند. سنت الهی بر این قرار گرفته که انسان ها ابتدا مسیر را انتخاب کنند و سپس امداد الهی فرا برسد.

قرآن کریم می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»؛ (خداوند سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی دهد مگر آنکه آنان خود را تغییر دهند).

تمدن سازی یعنی همین؛ یعنی ساختن انسان، خانواده، بازار، فرهنگ، رسانه، علم، اقتصاد و روابط اجتماعی براساس ارزش های الهی.

● تمدن از ساختمان های بلند آغاز نمی شود؛ از انسان های بزرگ آغاز می شود.

● تمدن از کارخانه و بانک و جاده مهم تر، به صداقت، امانت، عدالت و مسئولیت پذیری نیاز دارد.

● تمدن زمانی شکل می گیرد که یک ملت بتواند میان ایمان و زندگی روزمره خود پیوند برقرار کند.

حکومت جهانی حضرت مهدی (عج) بر ویرانه های یک جامعه فروپاشیده بنا

نخواهد شد؛ بلکه بر شانه‌های مردمی استوار خواهد شد که سال‌ها برای حق ایستاده‌اند، فریب نخورده‌اند، مسئولیت پذیرفته‌اند، عدالت را تمرین کرده‌اند و در میدان مانده‌اند. و می‌بینیم که هرکدام قطعه‌ای از همین پازل بزرگ بوده‌اند:

- از جنگ اقتصادی گفتیم تا اسیر فشار دشمن نشویم.
- از مواسات گفتیم تا درد دیگران را درد خود بدانیم.
- از فریب رسانه‌ای گفتیم تا حقیقت را گم نکنیم.
- از بصیرت گفتیم تا اسب‌های تروای فریب‌انگیز را بشناسیم.
- از تَوَابین گفتیم تا بدانیم احساس بدون مسئولیت کافی نیست.
- از مختار گفتیم تا بفهمیم مجازات دشمن پایان راه نیست.
- از بسط ید ولایت گفتیم تا دریابیم که جامعه باید پشت سر ولیّ خدا بایستد.

همهٔ این‌ها در نهایت یک هدف را دنبال می‌کردند: **ساختن انسانی که بتواند یار امام باشد.**

امروز نیز میدان همین است:

- بازار ما بخشی از این میدان است.
- دانشگاه ما بخشی از این میدان است.
- رسانهٔ ما بخشی از این میدان است.
- خانوادهٔ ما بخشی از این میدان است.

هرجا که انسان بتواند گامی در جهت حق بردارد، بخشی از پروژهٔ بزرگ تمدن‌سازی آغاز شده است.

یاران امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیوم؛ ادامه دهندگان راه عاشورا

ممکن است از خودمان بارها بپرسیم که اگر در کربلا بودیم چه می کردیم؟ آیا در کنار امام حسین علیه السلام می ایستادیم یا مانند بسیاری از مردم کوفه، حق را می شناختیم اما در لحظه امتحان میدان را خالی می کردیم؟

پاسخ واقعی این سؤال را نه در گذشته، بلکه در آینده می توان پیدا کرد.

یاران عاشورایی امام حسین علیه السلام چه ویژگی هایی داشتند که شایسته مدح امام بودند؟ حضرت در مورد یارانش می فرماید: «فَانِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَاباً أَوْفَى وَ لَا خَيْراً مِنْ أَصْحَابِي»^۱؛ (من یارانی بهتر و باوفا تر از اصحاب خودم سراغ ندارم).

در عصر ظهور نیز همین صف بندی تکرار خواهد شد. به همین دلیل، روایات اهل بیت علیهم السلام وقتی از یاران حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الیوم سخن می گویند، در واقع تصویری از انسان هایی ارائه می دهند که از آزمون های عاشورا سربلند بیرون آمده اند.

امام صادق علیه السلام می فرماید: «إِذَا قَامَ الْقَائِمُ بَعَثَ فِي أَقَالِيمِ الْأَرْضِ، فِي كُلِّ إِقْلِيمٍ رَجُلًا ثُمَّ يَقُولُ لَهُ: عَهْدُكَ فِي كِفِّكَ، فَإِذَا وَرَدَ عَلَيْكَ مَا لَا تَفْهَمُهُ وَ لَا تَعْرِفُ الْقَضَاءَ فِيهِ، فَانْظُرْ إِلَى كِفِّكَ وَ اْعْمَلْ بِمَا فِيهَا»^۲؛ (هنگامی که قائم علیه السلام قیام کند، برای هر کشوری از کشورهای جهان فرمانروایی برمی گزیند و به او می فرماید: دستور العمل تو در کف دست تو است. هرگاه حادثه ای بر تو روی دهد که حکم آن را نمی فهمی و طرز داوری در آن را نمی دانی، به کف دست بنگر، هرچه در آن منعکس باشد براساس آن عمل کن).

این یعنی یاران امام زمان علیه السلام به درجه ای از آمادگی رسیده اند که حضرت ظهور بفرمایند. فقط انسان های اهل عبادت نیستند؛ هرچند عبادت و معنویت در زندگی آنان جایگاه ویژه ای دارد. آنان فقط اهل احساسات دینی

۱. شیخ مفید، الإرشاد، ص ۴۹۶.

۲. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۶۵.

هم نیستند؛ زیرا تاریخ نشان داد که احساس بدون بصیرت می‌تواند انسان را تا آستانه حق بیاورد اما در لحظه تصمیم‌گیری زمین بزند:

- یاران امام‌زمان عَلَيْهِ السَّلَام، پیش از هرچیز اهل بصیرت‌اند.
- فریب نمی‌خورند.
- تبلیغات دشمن محاسبات آنان را تغییر نمی‌دهد.
- قدرت و ثروت آنان را نمی‌خرد.
- در میان غوغای رسانه‌ها، حقیقت را گم نمی‌کنند.
- اهل مسئولیت نیز هستند.
- از جنس توانینی نیستند که حق را بشناسند اما دیر بجنبند؛ عمل به‌هنگام داشته باشند نه بعد از واقعه.
- از جنس کسانی نیستند که پس از پایان امتحان، تازه متوجه وظیفه خود شوند؛ در لحظه مناسب اقدام می‌کنند.
- وظیفه را به فردا موکول نمی‌کنند.
- فرصت‌ها را از دست نمی‌دهند.
- ویژگی دیگر آنان، تبعیت از ولی خداست.
- یاران ظهور کسانی هستند که برای ولی خدا بسط ید ایجاد می‌کنند.
- تنها شعار نمی‌دهند.
- تنها ابراز علاقه نمی‌کنند.
- بلکه شرایط تحقق اهداف امام را فراهم می‌سازند.

در روایات، یاران حضرت به قطعات آهن تشبیه شده‌اند؛ استوار، مقاوم و شکست‌ناپذیر!

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام در وصف یاران امام‌زمان عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید: «هِيَ رِجَالٌ كَأَنَّ

قُلُوبُهُمْ زُبُرُ الْحَدِيدِ، لَا يَشُوبُهَا شَكٌّ، فِي ذَاتِ اللَّهِ أَشَدُّ مِنَ الْحَجَرِ»^۱؛ (آنان مردانی هستند که گویا دل هایشان پاره‌های آهن است و از سنگ سخت‌ترند و هیچ تردیدی در ذات خداوند ندارند).

«اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ أَنْصَارِهِ وَاعْوَانِهِ، الذَّائِبِينَ عَنْهُ، الْمُسَارِعِينَ فِي حَوَائِجِهِ، الْمُؤْتَمِّلِينَ لِأَوَامِرِهِ، الْمُحَامِلِينَ عَنْهُ، الْمُسْتَشْهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ»^۲.

کربلای کوچک؛ شهید رضا رضاییان

در طول جنگ هشت ساله ایران با ارتش بعث عراق، مادر «شهید کرمانشاهی» بسیار آرزو داشت که به کربلا برود و حضرت امام حسین (علیه السلام) را زیارت کند، اما راه‌ها بسته بود و این آرزو به دلش مانده بود.

روزی که در خانه نشسته بود و از دل با خدا سخن می‌گفت، خوابش برد. حضرت زهرا (علیها السلام) در خواب به او ظاهر شد و فرمود: «مادر، اکنون به دلیل مسائل نظامی و سیاسی امکان رفتن به کربلا وجود ندارد، اما اگر می‌خواهی ثواب زیارت پسرم حسین را به تو عطا کنند، به گلزار شهدای اصفهان برو و سر مزار شهید رضا رضاییان حاضر شو. هرکس مزار شهید رضا رضاییان را زیارت کند، گویی پسر من حسین را در کربلا زیارت کرده است».

حالا شهید رضا رضاییان چه کرده بود که به این مقام رسیده بود؟ با من همراه باشید تا برایتان بازگو کنم.

در همان روزهای آغازین جنگ بود که رضا تصمیم گرفت به جبهه برود. گفته می‌شود ارتش بعث برای سر هر رزمنده ایرانی، به‌ویژه پاسداران، جایزه تعیین کرده بود. سال ۱۳۵۹ بود که او به همراه دو تن از دوستانش برای شناسایی به خط مقدم رفت. در مسیر بازگشت به کمین نیروهای بعثی

۱. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۸.

۲. محمد بن جعفر مشهیدی، المزار الکبیر، ص ۶۶۴.

برخورد کردند. رضا در این درگیری زخمی شد و بر زمین افتاد. یکی از دو دوست دیگرش توانست خود را به خاک ایران برساند.

از این لحظه به بعد، داستان را یکی از دوستانش که زخمی شده بود و بی‌حال کناری افتاده بود روایت می‌کند. می‌گوید: رضا که لباس پاسداری بر تن داشت و زخمی بر زمین افتاده بود، در محاصرهٔ بعضی‌ها قرار گرفت. افسر بعضی وقتی بالای سر او رسید و لباس پاسداری‌اش را دید، چشمانش برق زد و فریاد برآورد که این پاسدار حتماً اطلاعات ارزشمندی دارد و هدیهٔ خوبی برای فرماندهٔ ما خواهد بود. اما نتوانست رضا را با خود ببرد. در نهایت عصبانی شد، بر سینهٔ او نشست و سرنیزه‌اش را بر گلویش گذاشت تا سرش را از تن جدا کند، اما هرچه تلاش کرد، سرنیزه گروی رضا را نبرد.

از روی سینهٔ رضا بلند شد و همان کاری را کرد که شمر در کربلا کرده بود؛ پیکر نیمه‌جان رضا را برگرداند و از پشت، سرش را از تن جدا کرد. دوستش می‌گوید: ما این صحنه را می‌دیدیم اما انگار در خواب بودیم، تا اینکه پاهای رضا وقتی سرش بریده می‌شد به زمین خورد، باورم شد که این ماجرا واقعیت تلخ و جنایتی هولناک است. افسر بعضی سر رضا را از تنش جدا کرد و با خوشحالی گفت: «این هدیهٔ خوبی برای فرمانده خواهد شد».

قضیه تمام شد و پیکر بی‌سر رضا به اصفهان بازگشت. پدرش اصرار کرد که می‌خواهم رضا را ببینم. به او گفتند: چیزی که در راه خدا دادی، دیگر از آن بگذر. گفت: در راه خدا دادم، اما می‌خواهم ببینمش. مجبور شدند حقیقت بی‌سربودن رضا را به او بگویند. اما پدر، وقتی فهمید پسرش سر در بدن ندارد، اشتیاق بیشتری برای دیدن پیکر بی‌سر فرزندش پیدا کرد.

می‌گویند پدر رضا بالای پیکر بی‌سر ایستاد، خم شد و همان کاری را کرد که عمه‌جانمان زینب علیها السلام در کربلا کرد: لب‌هایش را بر رگ‌های بریدهٔ فرزندش گذاشت و گلویش را بوسید. سپس سرش را بلند کرد و با غرور گفت: «شمر سر

امام حسین علیه السلام را برای ابن زیاد برد، افسر بعضی هم سر رضای من را برای صدام برد.^۱

رضا با نحوه شهادتش و پدرش با نحوه وداعش، کربلا را برای مردم تداعی کردند؛ به همین دلیل حضرت زهرا علیها السلام برای زیارت مزار این شهید، ثوابی همچون ثواب زیارت امام حسین علیه السلام در کربلا ذکر فرمود.

از خدا می‌خواهیم به ما توفیق دهد که شایستگی یاری‌گیری حضرت صاحب‌الزمان علیه السلام را به ما عطا کند و به جایی برسیم که ایشان به ما افتخار کند، همان‌گونه که امام حسین علیه السلام به یاران خود افتخار می‌کرد. تاجایی که عصر روز عاشورا حضرت اباعبدالله‌الحسین علیه السلام به اطراف خود نگاه کرد و دیگر یاری ندید.

بنا به نقل وقایع‌نگاران عاشورا، وقتی یاران امام حسین علیه السلام شهید شدند و او تنها ماند، این جملات را بر زبان راند که:

«هَلْ مِنْ ذَابٍ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ هَلْ مِنْ مُوَحِّدٍ يَخَافُ اللَّهَ فِينَا هَلْ مِنْ مُغِيثٍ يَرْجُو اللَّهَ بِإِعَانَتِنَا هَلْ مِنْ مُعِينٍ يَرْجُو مَا عِنْدَ اللَّهِ فِي إِعَانَتِنَا».^۲

گریز روضه‌اباعبدالله‌الحسین علیه السلام

مرحوم شیخ جعفر شوشتری می‌گوید: در روز عاشورا، چهار جا، چهار عضو بدن ابی‌عبدالله به خاطر بی‌آبی از کار افتاده بود، که حتی شاید اگر آب هم می‌دادند، کار از کار گذشته بود و فایده نداشت.

اولین جایی که از عطش از کار افتاد، چشمان امام حسین علیه السلام بود. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: جدّ ما در روز عاشورا، از شدت عطش چشمانش آسمان را دود می‌دید.

۱. کانال خاکریز خاطرات شهدا.

۲. سید بن طاووس، اللهوف، ص ۱۱۶.

دومین عضو، لب‌های آقا بود. حمید بن مسلم می‌گوید دیدم لب‌های حسین علیه السلام مانند دو چوب خشک شده به هم می‌خورد، دیدم از لب‌های حسین دارد خون می‌آید.

سومین عضو، زبان حضرت بود. همان زمان که علی اکبر را بغل گرفت، زبان در دهان علی گذاشت، علی اکبر دید بابا از خود او تشنه‌تر است.

چهارمین عضو، جگر حسین بود. هلال بن نافع می‌گوید: آمدم نزدیک گودال، جنگ تمام شده بود. از بالای گودال نگاه کردم، دیدم لب‌های حسین تکان می‌خورد. نزدیک‌تر رفتم، گفتم شاید حسین نفرین می‌کند. دیدم می‌گوید: «لشگر جگرم از تشنگی می‌سوزد». از گودال آمدم بیرون، سریع رفتم آب آوردم، دیدم شمر دارد بیرون می‌آید. گفت کجا می‌روی؟ گفتم می‌روم پسر فاطمه را سیراب کنم. گفت زحمت نکش، من سیرابش کردم.

أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ...



کتابنامه

۱. قرآن کریم
۲. نهج البلاغه
۳. ابن اعثم کوفی، احمد. الفتوح. تحقیق علی شیرى. بیروت: دار الاضواء، ۱۴۱۱ق.
۴. ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی. مناقب آل أبی طالب علیه السلام. قم: انتشارات علامه، ۱۳۷۹ق.
۵. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی. تحف العقول عن آل الرسول صلی الله علیه و آله. قم: انتشارات جامعۀ مدرسین، ۱۴۰۴ق.
۶. خوارزمی، موفق بن احمد. مقتل الحسین علیه السلام. قم. انوار الهدی، چاپ دوم، ۱۳۸۱ش / ۱۴۲۳ق.
۷. طبرسی، احمد بن علی. الاحتجاج علی أهل اللجاج. نجف: دار النعمان، ۱۳۸۶ق.
۸. طبرى، محمد بن جریر. تاریخ الأمم و الملوك (تاریخ طبرى). بیروت: دار الكتب العلمیة، ۱۴۰۸ق.
۹. شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان. الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد. قم: کنگرۀ شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
۱۰. قاضی نعمان، نعمان بن محمد. دعائم الإسلام و ذکر الحلال و الحرام و القضايا و الأحكام. قاهره. دار المعارف، ۱۳۸۳ق.
۱۱. کلینی، محمد بن یعقوب. الکافی. تهران. دار الكتب الإسلامية، ۱۳۶۵ش.
۱۲. مجلسی، محمد باقر. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار علیهم السلام بیروت. مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳ق.
۱۳. محمدی ری شهری، محمد. دانشنامه امام حسین علیه السلام بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ. قم. دار الحديث، ۱۳۸۸ش.

۱۴. مقرر، عبدالرزاق، مقتل الحسین (علیه السلام)، قم، مکتبه بصیرتی، ۱۳۸۶ ش.
۱۵. میرزا حسین نوری طبرسی، حسین بن محمد تقی، مستدرک سفینه البحار، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۱۸ ق.
۱۶. نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۴ ق.
۱۷. نعمان بن محمد ابن حیون مغربی، شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار (علیهم السلام)، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۰۹ ق.
۱۸. علامه طباطبائی، سید محمد حسین، الرسائل التوحیدیه، بیروت، موسسه النعمان، ۱۴۱۹ ق.
۱۹. قنبریان، محسن، اهالی تپه ندبه، قم، نشر معارف، ۱۴۰۳ ش.
۲۰. حائری مشهدی، محمد بن جعفر، المزار الكبير، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۱۹ ق.
۲۱. محلاتی، ذبیح الله، ریاحین الشریعة، قم، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۹ ش.
۲۲. شفیعی، سمیه سادات، بیستون عشق، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۹ ش.
۲۳. پناهی ماکویی، عباس، [وختون، غلام]، گلچین خاطرات ستارخان، تهران، نشر نگاه، ۱۳۳۶
۲۴. جمعی از پژوهشگران، طرح و تحقیق فیلمنامه امام حسین (علیه السلام) تهران، مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیما، ۱۳۸۸
۲۵. آدولف، هیتلر، ترجمه فرشته اکبر پور، نبرد من، تهران، نشر نگاه
۲۶. اشتهااردی، محمد محمدی، [و مصطفی، زمانی وجدانی]، داستانها و پندها، قم، نشر تبیان، ۱۳۷۸
۲۷. الاسماعیلی الیزدی، عباس، ینابیع الحکمه، قم، نشر جمکران، ۱۳۷۸
۲۸. آمیدی، ابوالفتح، غرر الحکم و درر الکلم، قم، دار الکتاب الإسلامی، ۱۳۶۸ ش.
۲۹. ابن بابویه قمی، محمد ابن علی (شیخ صدوق)، کمال الدین و تمام النعمه، تهران، نشر اسلامی، ۱۳۹۵ ش.
۳۰. الفرطوسی الحویزی، حسین، مناهج البکاء فی فجاج کربلاء، ۱۴۰۵ ق.
۳۱. کوفی، ابن اعثم، الفتوح، بیروت، نشر دار الأضواء، ۱۴۱۱ ق.
۳۲. حر عاملی، محمد حسن، وسائل الشیعه، قم، نشر الاسلامیه، ۱۳۸۶ ش.
۳۳. أبو عبدالله البخاری الجعفی، محمد بن إسماعیل، صحیح بخاری، نشر دار طوق النجاة

۱۴۲۲ق.

۳۴. ابویعقوب، احمد. تاریخ یعقوبی. تهران. انتشارات علمی و فرهنگی. ۱۳۸۲ش
۳۵. مفید، محمد بن محمد. الارشاد شیخ مفید. قم. نشر کنگره شیخ مفید. ۱۴۱۳ق.
۳۶. ابن طاووس. علی بن موسی بن جعفر. لهوف. نشر دلیل ما
۳۷. اخطب خوارزم، موفق بن احمد - سماوی، محمد. مقتل الحسین (علیه السلام) خوارزمی. انوار الهدی ۱۴۲۳ق.
۳۸. الموسوي المقمم، سید عبدالرزاق. مقتل الحسین (علیه السلام) مقم. تهران. نشر مؤسسة البعثة ۱۳۸۵ش.
۳۹. قمی، شیخ عباس. منتهی الآمال. نشر پیام آزادی. ۱۳۹۴ش.

مقالات و سایت

۴۰. Autrefois, notre pays s'appelait la Gaule... Remarques sur l'adaptation de »
persee.fr. www.persee.fr سایت
۴۱. «Trillion ۴۵\$ How The British Empire Robbed India Of». سایت
ndtv.com. www.ndtv.com
۴۲. «got ۱۰ trillion from India during colonial rule. Richest ۶۴,۸۲\$ UK extracted»
Economic Times. www.economictimes.com سایت
۴۳. «Borrowing Risk and the Tequila Effect». صندوق بین المللی پول (IMF). ۱۹۹۷.
۴۴. «Tequila Effect». وبسایت Investopedia.
۴۵. «محاصرهٔ لنین‌گراد» (Siege of Leningrad). دانشنامهٔ تاریخ جهان. www.
worldhistory.org
۴۶. «Secret sets». دانشنامهٔ Virtual Shtetl.
۴۷. سایت ۱/maaref/makarem.ir/۳۲۰۹۴۵/makarem.ir.

بازار بیدار

این کتاب ریشه‌های واقعه کربلا را در «ترس اقتصادی» جست و جوی کند؛ جایی که شیطان با ترس از فقر، دل‌ها را لرزاند. «بازار بیداری» روایتی است از لحظاتی که دلبستگی به رفاه، قدرت تشخیص را از خواص و عوام گرفت و آنان را میان عزت و منافع دنیوی سرگردان کرد. امروز هم در میانه جنگ نظامی، اقتصادی و رسانه‌ای هستیم که هدفش تسخیر اراده‌ها از مسیر معیشت است.

«تمدن مهدوی» نه آرزوی دست نیافتنی، بلکه محصول اصلاح رفتار اقتصادی ماست. برای عبور از فتنه‌های این عصر، به بصیرتی نافذ نیاز داریم تا با تحقق اقتصاد مقاومتی، از تکرار غربت امام در زندگی روزمره جلوگیری کنیم و زمینه ظهور حضرت را مهیا کنیم.



شبکه ملی
تولیدکنندگان
محتوای تبلیغی

محتوای تبلیغی